معارف قرآن در المیزان

جلد ششم

بررسی قصص قرآن در المیزان
(۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف)

تالیف: سید مهدی امین

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف قرآن در المیزان جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : معارف قرآن در المیزان/ تالیف مهدی امین[برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر : [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۳۰۰ریال ؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول) ؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ط۲۵م ۲۱۲ ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۷۴۳

ص: ۱

اشاره

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّروُنَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان» شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن

نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکراین نکته لازم است که ترجمه تفسیرالمیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتراست درصورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه برشماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جائی رسید که ما را بر آن داشت تـا قبـل از آغـاز مطـالعه این کتاب، سـری بزنیم به سایت های اینترنتی و جرایـد کشور، نقـد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱-« درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ...www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معـارف قرآن در المیزان نـام کتـابی است که به کوشـش سـید مهـدی امین تنظیم گردیـده و توسط سازمان تبلیغات اسـلامی منتشـر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشـمند موضوعی شـیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننـده این معارف غنی در مقـدمه ای که بر جلـد اول و دوم این کتاب نگاشـته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشـنایی بـا فرهنـگ و معـارف قرآنی است، چنین می نویسـد: (... نویسـنده محترم روزنـامه جمهوری، کلیـاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲-« در سـایت گودریـدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » کـه در آن از همـه جـای دنیـا افراد علاقمنـد به کتاب می تواننـد بهترین کتابهائی را که خوانـده انـد معرفی کننـد، آقای محمـد رضا ملائی از شـهر مقدس مشـهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیـدا کردم، صـد صـفحه اش رو خونـدم، ولی مشـهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سـنگین قرآن رو برداشـته بود تفسـیر علامه رو آورده بود. حیف شـد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

۳-« روانشـاد حجت الاسـلام دکتر کبیری اسـتاد دانشـگاه » در یکی از سـخنرانی هـای خود در مسـجد شـفا درباره « جلـد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام!»

۴-« سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net» در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل

کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵-« سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲ . معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیّت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶-« سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷-« سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸-« سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه» همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹-« سایت اسلام پدیا – اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان» را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی

کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم –

مولف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان» در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در این زمینه قبلاَ موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان» تهیه شده در سایت « www.Tafsirejavan.com » خود قرارداد تا همگان سریعا به آن دسترسی داشته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه «www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!)

برخی افراد یا هیئت هائی علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

ابراهیم«ع» و حرکت توحیدی او

آغاز زندگانی ابراهیم "ع"و حرکت توحیدی او

اشاره

(۱)

خلاصه تاریخ ابراهیم"ع" در قرآن

آنچه از قرآن کریم در این باره استفاده می شود این است که ابراهیم علیه السلام از اوان طفولیت تا وقتی که به حد تمییز برسد، در نهانگاهی دور از جامعه خود می زیست، و پس از آنکه به حد تمییز رسیده، از نهانگاه خود به سوی قوم و جامعه اش بیرون شده و به پدر خود پیوسته و دیده است که پدرش و همه مردم بت می پرستند، و چون دارای فطرتی پاک بود، و خداوند متعال هم با ارائه ملکوت هر چیز، تأئیدش کرده و کارش را به جائی رسانده بود که تمامی اقوال و افعالش موافق با حق شده بود، اعمال قوم خودرا نپسندید و نتوانست ساکت بنشیند، لاجرم به احتجاج با پدر پرداخت، و اورا از پرستش بت ها منع و به توحید خدای سبحان دعوت نمود، باشد که خداوند اورا به راه راست خود هدایت نماید و از ولایت شیطان دورش سازد!

پدرش وقتی دید ابراهیم به هیچ وجه از پیشنهاد خود دست برنمی دارد اورا از خود طردکرد و به سنگسار کردن تهدیدش نمود. ابراهیم در مقابل این تهدید و تشدید از در شفقت و مهربانی با وی تلطف کرد، چه ابراهیم مردی خوش خلق و نرم زبان بود. در پاسخ پدر نخست بر او سلام کرد و سپس وعده استغفارش داد، و در آخر گفت: در صورتی که به راه خدا نیاید او و قومش را ترک خواهد گفت ولی به هیچ وجه پرستش خدارا ترک نخواهد کرد!

۱- مستند: آیات مندرج در متن و بحث تاریخی المیزان ج۱۴ص۱۹

شرح این قسمت از زندگی ابراهیم"ع" در آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره مریم بیان شده است.

ابراهیم"ع" در این برهه از زمان احتجاجاتی را با قوم خود شروع کرد و مباحثات لفظی در باره نفی پرستش بت ها با آنان داشت.

شرح این مباحث و احتجاجات در آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره انبیاء و ۶۹ تا ۷۷ سوره شعراء و ۸۳ تا ۸۷ سوره صافات در قرآن مجید آمده است.

مرحله دیگر مباحثات آن حضرت با اقوام دیگری بوده که آفتاب و ماه و ستاره را می پرستیدند. در این مباحثات بود که آنان را به حق ملزم کرد. در این زمان بود که داستان انحراف او از کیش بت پرستی و ستاره پرستی در همه جا منتشر شد.

شرح این مباحثات نیز در آیات ۷۴ تا ۸۲ سوره انعام نقل شده است.

روزی که مردم بت پرست شهر برای انجام مراسم دینی خود همه به خارج شهر رفته بودند، ابراهیم علیه السلام به عذر کسالت از رفتن با آنان اجتناب نمود و تنها در شهر ماند، و وقتی شهر خلوت شد به بتخانه شهر درآمد و همه بت ها را خرد کرد و تنها بت بزرگ را گذاشت شاید مردم به طرف او برگردند. وقتی مردم به شهر بازگشتند و از داستان باخبر شدند درصدد جستجوی مرتکب آن برآمدند و سرانجام گفتند این کار زیر سر همان جوانی است که ابراهیم نام دارد. ابراهیم را در برابر چشم همه احضار کرده و او را استنطاق و بازپرسی کردند و پرسیدند:

-آیا تو به خدایان ما چنین کردی؟ گفت:

-این کار را بت بزرگ کرده است!

اگر قبول ندارید از خود آنها بپرسید،

تا اگر قدرت بر حرف زدن دارند،

بگویند چه کسی به این صورتشان درآورده است!

ابراهیم قبلاً ـ به همین منظور تبر را به دوش بت بزرگ نهاده بود تا خود شاهد حال باشد. ابراهیم می دانست که مردم درباره بت های خود قائل به حیات و نطق نیستند، ولکن می خواست با طرح این نقشه زمینه ای بچیند تا مردم را به اعتراف و اقرار بر بیشعوری و بیجانی بت ها وادار سازد، و لذا مردم پس از شنیدن جواب ابراهیم به فکر فرورفتند و به انحراف خود اقرار کردند و با سرافکندگی گفتند:

-تو که می دانی این بت ها قادر بر تکلم نیستند!

ابراهیم"ع" که غرضی جز شنیدن این حرف از خود آنان نداشت بیدرنگ گفت:

-آیا خدارا گذاشته و این بت ها را که جماداتی بی جان و بی سود و زیانند می پرستید؟

اف بر شما و بر آنچه که می پرستید!

آیا راستی فکر نمی کنید؟

و چیزهائی را که به دست خودتان می تراشید، می پرستید،

و حاضر نیستید خدا را که خالق شما و خالق همه مصنوعات شما (اعمال شما) است بپرستید؟!

گفتند: باید اورا بسوزانید و خدایان خودرا یاری و حمایت کنید!

به همین منظور آتشخانه بزرگی ساختند و دوزخی از آتش افروختند و در این کار برای رضای خاطر خدایان خود همه تشریک مساعی کردند. وقتی آتش شعله ور شد ابراهیم را درآتش افکندند. خدای متعال آتش را برای ابراهیم خنک گردانید و او را در بطن آتش سالم نگه داشت و کید کفار را باطل فرمود.

شرح مطالب بالا در آیات ۵۶ تا ۷۰ سوره انبیاء و آیات ۸۸ تا ۹۸ سوره صافات در قرآن مجید بیان گردیده است.

ابراهیم علیه السلام در خلال این مدت با نمرود (پادشاه وقت) هم روبرو شد و اورا نیز که داعیه خدائی و ربوبیت داشت مورد خطاب قرار داد و به وی گفت:

- پروردگار من آن کسی است که بندگان را زنده می کند و می میراند!

نمرود از در مغالطه گفت:

- من نیز زنده می کنم و می میرانم. هریک از اسیران و زندانیان را که بخواهم رها می کنم و هرکه را که بخواهم به قتل می رسانم!

ابراهیم با بیان صریح تری که راه مغالطه را بر او مسدود کند احتجاج کرده و فرمود:

- خدای متعال کسی است که آفتاب را از مشرق سر می دهد، و تو اگر راست می گوئی از این پس کاری بکن که آفتاب از مغرب طلوع بکند!

در اینجا نمرود کافرکیش مبهوت و سرگشته ماند!

این وقایع و احتجاجات در آیه ۲۵۸ سوره بقره در قرآن مجید شرح داده شده است.

قرآن مجید نقل می کند که پس از رهائی ابراهیم علیه السلام از آتش نمرود، آن حضرت هدف مقدس خود را دنبال کرد، و دعوت به توحید و دین حنیف را آغاز نمود. در این موقع عده قلیلی به او ایمان آوردند.

قرآن کریم، از جمله ایمان آورندگان به او را " حضرت لوط" برادر او، و همچنین همسر ابراهیم"ع" را نام می برد. این بانو همان زنی است که ابراهیم با او مهاجرت کرد، و پیش از بیرون رفتن از سرزمین خود به اراضی مقدس با او ازدواج کرده بود.

نقل این قسمت ازتاریخ حیات آن بزرگواردرقرآن، درآیه ۴ سوره ممتحنه و آیه ۱۰۰ سوره صافات، آمده است.

ابراهیم علیه السلام و همراهانش در موقع بیرون شدن از وطن خود، از قوم خود تبری و بیزاری جسته، و همچنین از " آزر" ، که اورا " پدر" نامیده بود، و در واقع پدرش نبود، بیزاری جسته بود، و به اتفاق همسرش و " حضرت لوط" به سوی ارض مقدس خیمه بیرون زدند، باشد که در آنجا بدون مزاحمت کسی و دور از اذیت و جفای قومش به عبادت خداوند مشغول باشند.

آیات ۴ سوره ممتحنه و ۷۱ سوره انبیاء بازگو کننده این مهاجرت تاریخی در قرآن مجید هستند.

ابراهیم"ع" از خدای خود درخواست فرزند کرد و پس از این دعا بود که خدای تعالی اورا که به حد شیخوخت و کهولت رسیده بود به اسحق و اسماعیل، و از صلب اسحق به یعقوب بشارت داد، و پس از مدت کمی اسماعیل و بعد از او اسحق به دنیا آمدند. و خداوند (همانطور که وعده داده بود،) برکت خود را در خود ابراهیم و فرزندانش و اولاد فرزندانش قرار داد و مبارکشان گردانید!

ابراهیم علیه السلام به امر پروردگارخود به مکه، که دره ای عمیق و بی آب و علف بود آمد و فرزند عزیزش " اسماعیل" را در سن شیرخوارگی، در آن مکان مخوف، منزل داد و خود به ارض مقدس مراجعت کرد. اسماعیل در این سرزمین نشو و نما نمود و اعراب چادرنشین اطراف به دور او جمع شدند. در این زمان خانه کعبه ساخته شد.

ابراهیم علیه السلام گاهگاهی پیش از بنای کعبه و خانه مکه و پس از آن به مکه می آمد و از فرزندش اسماعیل دیدن می کرد.

در آیات ۱۲۶ سوره بقره و آیه ۳۵ تا ۴۱ سوره ابراهیم چگونگی ساخته شدن کعبه نقل شده است.

تا آنکه در یک سفر مأمور به ساختن خانه کعبه شد، لذا به اتفاق اسماعیل این خانه را بنا نهاد.

این اولین خانه ای است که از طرف پروردگار ساخته شد. این خانه مبارکی است که در آن آیات بینات و در آن " مقام ابراهیم " هست. هرکس داخل آن شود از هر گزندی ایمن است!

آیات ۱۲۷تا۱۲۹ سوره بقره و ۹۶ تا ۹۷ سوره آل عمران در قرآن مجید بیان این واقعیت های تاریخی است.

ابراهیم "ع" پس از فراغت از بنای کعبه دستور حج را صادر نمود وعبادات مربوط به آن را تشریع کرد.

در قرآن مجید، شرح این عبادات در سوره حج در آیات ۲۶ تا ۳۰ آمده است.

در قرآن مجید آمده است که خدای تعالی ابراهیم"ع" را مأمور به ذبح فرزندش اسماعیل نمود. ابراهیم"ع" اسماعیل را در انجام فرایض حج شرکت می داد. موقعی که به سعی رسیدند و می خواستند که بین صفا و مروه سعی کنند، این مأموریت ابلاغ شد و ابراهیم جریان را با فرزندش درمیان گذاشت وگفت:

- ای فرزندم! در خواب چنین می بینم که تورا ذبح می کنم.

نیک بنگر تا رأیت چه خواهد بود؟

عرض کرد:

- پدرجان! هرچه را که مأمور به انجامش شده ای انجام بده!

انشاءالله بزودی خواهی دید که من مانند بندگان صابر خدا، چگونه صبری از خود نشان می دهم !

پس از اینکه هردو به این امر تن در دادند و ابراهیم"ع" صورت جوانش را بر زمین گذاشت، وحی آمد که:

– ای ابراهیم خواب خود را تصدیق کردی!

و ما به همین مقدار از تو قبول کردیم!

و ذبح عظیمی را فدا و عوض او قرار دادیم!

در قرآن مجید آیات ۱۰۱ تا ۱۰۷ سوره صافات بیانگر این واقعه تاریخی می باشند.

آخرین خاطره ای که قرآن کریم از ابراهیم علیه السلام نقل نموده، دعائی است که آن بزرگواردر بعضی ازسفرها در مکه کرده است. وآخرین خواست او از خدایش این است که:

– پروردگارا ! مرا، و پدر و مادر مرا، وکسانی را که ایمان آورده اند،

در روز حساب بیامرز !

این دعا در ضمن آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره ابراهیم در قرآن مجید نقل شده است.

(۱)

تولد ابراهیم خلیل الله

ازروایات اسلامی درباره تولد ابراهیم علیه السلام آنچه ابی بصیر از امام جعفرالصادق علیه السلام به طور مشروح نقل کرده، به شرح زیر است:

« پدر ابراهیم منجم دربار " نمرود بن کنعان " بود، و نمرود هیچ کاری را جز به صوابدید او انجام نمی داد. شبی از شبها، پدر ابراهیم نظر به نجوم کرد و وقتی صبح شد به نمرود گفت:

– من دیشب امر عجیبی دیدم!

پرسید: – چه دیدی ؟

گفت:– از اوضاع کواکب چنین فهمیدم که به زودی در سرزمین ما مولودی متولد می شود که هلاکت و نابودی ما به دست او خواهد بود، چیزی نمانده که مادرش به او باردار شود.

نمرود تعجب کرد و پرسید: آیا هنوز نطفه اش در رحم هیچ زنی منعقد نشده ؟

۱- مستند: روایات اسلامی المیزان ج۱۴ ص۶

گفت نه . . .!

نمرود پس از شـنیدن این خبردسـتورداد تـا زنان ازمردان کناره گیری کننـد. در همین موقع بود که پـدر ابراهیم با همسر خود نزدیکی کرد و او به ابراهیم باردار شد، و وقتی فهمید که همسـرش آبستن شده، به نظرش رسیدکه این حمل همان کسی است که بساط سلطنت نمرود را بر می چیند. . .!

همسرش گفت: برای اینکه نمرود از جریان باخبر نشود و دردسری برای تو فراهم نگردد من کودك را در یکی از غارها پنهان می کنم ... !

ابراهیم بدین ترتیب بزرگ شد ... تا آنکه از غار بیرون آمد و . . . .»

علمای حـدیث و آثار تقریباً اتفاق دارند دراینکه ابراهیم علیه السـلام در ابتدای زندگی از ترس نمرود در پنهانی بسر می برده است، و پس از سـرآمدن این دوره از زندگیش خودرا آشـکار ساخته و با پدر و قومش بر سـر الوهیت بت ها و سـتاره و ماه و خورشـید احتجـاج کرده و بـا نمرود پادشـاه معاصـرش برسـر ادعـای خـدائی او محاجه کرده است. از سیاق آیات مربوط باین حوادث نیز چنین استفاده می شود.

پدر ابراهیم "ع"

اما اینکه پـدر ابراهیم علیه السـلام چه کسـی بوده؟ اهل تاریخ گفته اند اسم او " تارخ" بوده است و لقبش " آزر"، و نیز گفته انـد آن شـخص مشـرکی که قرآن پدر ابراهیم خوانده و احتجاج ابراهیم را با او نقل کرده، همانا "تارخ" پدر صـلبی و حقیقی ابراهیم بوده است.

عـده ای از علمـای حـدیث و کلاـم اهل تسـنن نیز با مورخین در این قول موافقنـد. بعضـی دیگر از آنان و همچنین همه علمای شیعه با این قول مخالفت کرده اند و تنها بعضی از محدثین ازشیعه اخباردال برقول اول را درکتب خود نقل نموده اند.

عمـده چیزی که مورد اسـتدلال شـیعه و موافقین آنها از علمای سـنت است اخباری است که از طرق شـیعه و سـنی وارد شده و دلالت دارد بر اینکه آباء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم همه موحد بوده و هیچ یک از آنان مشرک نبوده اند.

این مسـئله مورد مشاجره و معرکه آراء این دودسـته از علمای شـیعه و سـنی است ولی به نظرما احتیاجی به این بحث ها نیسـت زیرا خود آیات قرآن کریم دلالت بر این دارد که آزر مشرک که در آیات سوره انعام از او اسم برده شده، پدر حقیقی ابراهبم نبوده، و با این حال روایاتی که دلالت دارند براینکه نامبرده پدر حقیقی ابراهیم بوده با اختلافی

که میان خود آنان هست مخالف با کتاب خداست، و با کمال جرأت و بدون هیچ دغدغه باید آنهارا طرح نمود، و هیچ حاجتی به این اختلاف نظر ها نیست.

(در تفسیر آیات ۷۴ تا ۸۳ سوره انعام این مطلب مورد بحث قرار گرفته است.)

روایتی نیز وجود دارد که آزر را عموی ابراهیم منجم دربار نمرود دانسته و تارخ را پدر ابراهیم خوانده است .

(۱)

اولین ظهور و اولین دعوت ابراهیم

این آیات به مهمترین خبر مربوط به ابراهیم علیه السلام اشاره می کند، که با فطرت سالم و پاک خود علیه قومش، که به اتفاق کلمه و همگی بت می پرستیدند، و به حمایت از دین توحید و پرستش خدای سبحان قیام نمود، و از مردم وطنش بیزاری جست، و از دین حق دفاع نمود، و گذشت بر او آنچه که گذشت، که همه آیت و معجزه بود، ولی بیشتر قوم او نیز ایمان نیاوردند!

در این آیات خدای سبحان از رسول گرامی خود می خواهد که داستان ابراهیم را برای مردم زمان خود نقل کند، واین به خاطر این بود که می خواهد این داستان به گوش مشرکین عرب که عمدتاً از قریش بودند و ابراهیم هم پدر بزرگ قریش بود، برسد تا بدانند که آن جناب مانند پدربزرگشان به نشر دین توحید و دین حق قیام کرده است.

آنروز که احدی گوینده لا اله الا الله نبود و خدا ابراهیم را یاری کرد و در نتیجه کلمه توحید ثابت شد و در سرزمین مقدس فلسطین و در حجاز انتشار یافت.

و این نبود مگر به خاطر اینکه دین توحید یک داعی قوی از درون فطرت انسانها دارد و خدا نیز حامی آن است، و در همین خود آیتی است از خدا که عبرت گیرندگان باید از آن عبرت گیرند و از دین وثنیت بیزاری جویند، همچنانکه ابراهیم از آن کیش و حتی از پدرش و قومش که طرفدار آن بودند بیزاری جست:

« خبر ابراهیم را بر آنان بخوان!

وقتی به پدرش و قومش گفت: چه می پرستید؟

گفتند: - بتانی را می پرستیم و پیوسته به عبادتشان قیام می کنیم!

گفت: - مگر وقتی بخوانیدشان ندایتان را می شنوند؟

یا سودتان دهند یا زیان زنند؟

۱- مستند: آیه ۶۹ تا ۱۰۴ سوره شعراء " وَاتلُ عَلَیهِم نَبَأَ اِبراهیمَ . . . ! " المیزان ج ۳۰ص۱۳۷

گفتند: – نه، بلکه پدران خویش را دیده ایم که چنین می کرده اند !

گفت: – آیا می دانید که آنچه شما و پدران قدیمتان می پرستیده اید، دشمن منند؟

مگر پروردگار جهانیان ! که مرا آفریده است و همو هدایتم می کند!

که هم او غذایم دهد و آبم دهد،

که وقتی بیمار شدم شفایم بخشد،

و که بمیراندم و باز زنده ام کند،

و که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را بیامرزد!

پروردگارا ! مرا حکم ببخش و قرین شایستگانم فرما !

و نزد آیندگان نیکنامم گردان!

و از وارثان بهشت پرنعمتم کن !

و پدرم را بیامرز که وی گمراه بود !

و روزی که کسان برانگیخته می شوند مرا خوار مگردان !

روزیکه مال وفرزندان سود ندهد،

مگرآنکه با قلب سلیم سوی خدا آمده باشد!

و بهشت به نیکوکاران نزدیک گردد،

و جهنم به گمراهان نمودار گردد، و... ! »

این محاجه مربوط به اولین روزی است که ابراهیم علیه السلام از غار خود درآمده و داخل در مجتمع پدر و قوم خود شده است، و قبل از این چیزی در این باره ندیده بود، و احتجاجی کرد که از یک فطرت ساده و پاک بود.بعدازآنکه محاجه ابراهیم با پدرش و قومش بدینجا انجامید که هیچ حجت و دلیلی به غیراز تقلید از پدران بر بت پرستی نیاوردند، شروع کرد به بیزاری جستن از خدایان ایشان، و نیز خود ایشان، و پدران بت پرستشان !

ابراهیم علیه السلام سپس شروع میکند به معرفی "رب العالمین" و نعمت هائی که براو ارزانی داشته است. او اوصاف خدارا بیان کرد، این اوصافی بود که با آنها حجت و دلیلش بر مدعایش تمام می شود. (ربی است رحیم و دارای لطف و عنایت به حال من و منعم من است به تمامی نعمتها و دافع تمامی شرور !)

سرآغاز هر نعمت را مسئله خلقت ذکر کرد، چون خلقت عالم قائم به خدای

سبحان است پس ناگزیر باید بدانیم که تدبیرش هم قائم به اوست. خدای تعالی بدین جهت هادیئی است که خالق است.

« خدای تعالی کسی است که مرا آفرید،

و لایزال مرا هدایت می کند،

و همواره از روزی که مرا خلق کرده،

به سوی سعادت زندگیم راهنمائی کرده،

و لایزال راهنمائیم می کند ! »

اگر از میان همه نعمت ها تنها مسئله طعام و شراب و بهبودی از مرض را ذکر کرد برای این بود که اینها مهمتر از سایر نعمتهاست.

منظورش از میراندن، مرگی است که آن را برای هرکسی تقدیر کرده و فرموده است: « کل نفس ذائقه الموت » و این مرگ به انعدام و فنا نیست بلکه یکی از تدابیر عام است که درعالم جاری است، و مراد به زنده کردن افاضه حیات بعد از مرگ است.

مسئله آمرزش را در روز قیامت و روز جزا مثل سایر نعمت های نامبرده بطور قطع ذکر نکرد بلکه گفت: « و کسی که امیدوارم مرا بیامرزد!» دلیل این است که مسئله آمرزش به استحقاق نیست تا اگر کسی خودرا مستحق آن بداند قطع به آن پیدا کند، بلکه فضلی است از ناحیه خدا و به طور کلی هیچکس از خدا طلبکار نیست و چیزی که هست این خدای سبحان است که برخود واجب کرده تا خلق را هدایت کند و رزق دهد و بمیراند و زنده کند ولی برخود واجب نکرده که هر گنهکاری را بیامرزد.

(۱)

ابراهیم، پیامبری صِدّیق

این آیات به پاره ای از داستان ابراهیم علیه السلام اشاره می کند، و آن عبارت است از احتجاج او با پدر، درباره بت ها، با حجت و هدایت فطری، و معرفت یقینی، که خدایش داده بود، و نیز داستان کناره گیری از پدر، و از مردم، و خدایانشان، و اینکه خداوند به او اسحاق و یعقوب را داد، و به کلمه باقی در نسلش اختصاص داد، وبرای او و اعقاب او یاد خیری در آیندگان گذاشت، که تا روزگار هست نامش را به نیکی ببرند.

۱- مستند: آیه ۴۱تا ۵۰سوره مریم " وَاذکُر فی الْکِتابِ اِبراهیمَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبِیّاً ! " المیزان ج۲۷ ص۸۳

« در این کتاب ابراهیم را یاد کن که وی صدّیق و پیغمبر بود!»

" صِدّیق " کسی را گویند که در صدق مبالغه کند، یعنی آنچه را که می کند می گوید، و آنچه را که می گوید می کند، و میان گفتار و کردار او تناقضی نباشد.

ابراهیم "ع" چنین بود. چون او در محیطی که یک پارچه وثنی و بت پرست بودند، دم از توحید زد. با پدرش و معاصرینش در افتاد، و با پادشاه بابل در افتاد، وخدایان دروغین را بشکست، و برآنچه می گفت مقاومت و ایستادگی می نمود، تا آنجا که در آتش افکنده شد، و در آخرهم همانطور که به پدرش وعده داده بود از همه کناره گیری و اعتزال جست، و خداوند به پاداش این استقامت اسحاق و یعقوب را به او ارزانی داشت و مواعید دیگری که خدا به وی داده بود درباره اش تنفیذ نمود.

آغاز دعوت ابراهیم در خانواده

« آندم که ابراهیم به پدرش گفت:

- ای پدر ! چرا بت می پرستی ؟

ای پدر ! علمی به من آمده که تورا نیامده است،

مرا پیروی کن تا تورا به راهی راست هدایت کنم !

ای پدر ! بندگی شیطان مکن،

که شیطان عاصی درگاه خدای رحمان است.

ای پدر ! من بیم آن دارم که از خدای رحمان عذابی به تو برسد،

و دوستدار شیطان شوی ! »

در آیات فوق، ابراهیم علیه السلام در خطابی که با پدر خود دارد دو نکته را خاطر نشان می سازد:

۱-اینکه طریقه و مسلک پدر در پرستش بت ها طریقه ای لغو و باطل است،

۲- اینکه نزد او علم و معرفتی هست که نزد پدرش نیست. و برپدر لازم است که از ابراهیم پیروی کند تا به راه حق دلالتش نماید، زیرا پدر در خطر ولایت شیطان قرار دارد!

توجه:

(در مطلب قبلی گفته شد که آن کسی که ابراهیم این خطاب خودرا به وی نمود و گفت : "

ای پـدرا! " پـدر واقعی او نبوده است بلکه عمو یـا جـد مـادری، یـا شوهردوم مـادرش بوده که بعـد از درگـذشت پـدرش با او ازدواج کرده است.)

علم ابراهیم قبل از شروع دعوت دینی او

با توجه به اینکه گفتگوی ابراهیم با پدر در مراحل اولیه زندگی او صورت می گیرد و در حقیقت شروع دعوت او به شمار می رود، و در این مرحله اظهار می دارد: " قَد جائَنی الْعِلم – علمی به من آمـده است، " نشان می دهد که علم ابراهیم به راه حق قبـل از این مرحله دعوت و احتجـاج با او بوده است. و این ثابت می کنـد که ابراهیم "ع" قبل از برخورد با پـدرش و قومش و احتجاج با ایشان نیز علم به خدا و مشاهده ملکوت آسمانها و زمین را داشته است.

وقتی به پـدر می گویـد: " اَهـدِکَ صِـِراطاً سَوِیّاً – تورا به راه راست هـدایت کنم، " در اینجا منظور از هـدایت نشان دادن راه است، نه رساندن به راه، چون شأن پیامبر این نیست که امت خودرا به راه برساند بلکه شأن او تنها راه نشان دادن است، و به راه رسانـدن شأن " امام " است، که ابراهیم علیه السـلام در آن روزها هنوز به مقام " امامت" نایل نشـده بود. رسـیدن ابراهیم علیه السلام به مقام امامت در اواخر عمر و بعد از سالها نبوت بوده است. (بقره ۱۱۹)

نهی خانواده از ولایت شیطان

منظور ابراهیم از اینکه پدرش را از پرسـتش شیطان نهی کرد این بود که او را از "اطاعت" شیطان نهی کند. درعبادت و تقرب به شیطان، از طریق تسویلات شیطان برای عبادت بت ها، خوف آن است که رحمت خدا که همان هدایت بسوی سعادت است از آدمی منقطع گردد و عـذاب خـذلان بر او نازل گردد، و دیگر خداوند متولی امر او نگردد، و در عوض شـیطان مولای او، و او ولیّ شیطان شود که این خود همان هلاکت است.

لذا ابراهیم "ع" در واقع به پدرش چنین گفت:

–ای پدر ! شـیطان را در آنچه به تو دسـتور می دهد، و از آن جمله به عبادت بت ها وادار می کند، اطاعت مکن، چون شیطان خودش نافرمان خدا و مصّر در نافرمانی اوست، که خدا خود یگانه مصدر همه رحمت ها و نعمتهاست.

پس خـدائی که مصـدر همه نعمتهاست اگر کسـی اورا نافرمانی می کنـد جز به نافرمانی خدا ومحرومیت از رحمت خدا فرمان نمی دهد وتوصـیه نمی کند، لذا ابراهیم به پدر گفت: اگر من تورا از اطاعت شیطان نهی می کنم برای این است که می ترسم عـذاب خـدا تورا بگیرد و رحمتش از تو قطع شود و جز سـرپرستی شـیطان چیزی برای تو بـاقی نمانـد و آن وقت ناچار تو ولیّ شیطان و شیطان مولای تو گردد.

پس:

۱-عبادت شیطان یعنی اطاعت او،

۲-استفاده از کلمه " رحمان" بجای " الله" در آیه توجه دادن به خدا به عنوان مصدر همه رحمتها و نعمتهاست، که آدمی باید بترسد تا خداوند رحمت خودرا از انسان قطع ننماید تا دچار شقاوت نگردد.

۳-مراد از عذاب خدا در اینجا عذاب خذلان یا مانند آن از قبیل امساک از رحمت و واگذاری شخص به خود می باشد.

آغاز کناره گیری ابراهیم از قوم خود

« گفت: - ای ابراهیم !

مگر به خدایان من بی علاقه ای ؟

اگر بس نکنی تورا رجم خواهم کرد!

و آنگاه باید مدتی دراز از من جدا شوی !

ابراهیم گفت:

- سلام برتو باد ! برای تو از پروردگارم آمرزش خواهم خواست!

که او به من مهربان است !

از شما و از آنچه سوای خدا می خوانید کناره گیری می کنم !

و پروردگارم را می خوانم،

شاید دعایم در درگاه پروردگارم بی ثمر نباشد!

و همین که از آنها و از بت ها که به جای خدا می پرستیدند، کناره گرفت،

اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم،

و همه را پیامبر کردیم،

و از رحمت حویش به آنها عطا کردیم،

و ذکر خیر بلند آوازه ای به ایشان دادیم ! »

در این آیات پایان دعوت و احتجاج ابراهیم با پدر را بیان فرموده که پدر ابراهیم اورا تهدید به بدترین کشتار کرده که آن سنگسار است که با آن افراد رانده شده را شکنجه کرده و می کشند. و آزر ابراهیم را با این کلام خود از خود طرد کرده است .

ابراهیم علیه السلام در مقابل تهدید پدر و بدی او به او سلام کرد، سلامی که در آن احسان و امنیت باشد، و نیز به او وعده استغفار داد، تا از پروردگارش برای او طلب آمرزش کند، و در مقابل تهدید او که گفت:

" زمان طولانی از من کناره گیر! "

گفت: " من از شما و از این بت ها که می پرستید کناره می گیرم!"

اما اینکه سلام کرد؟ چون سلام دأب و عادت بزرگواران است، و با تقدیم آن جهالت پدر را تلافی کرد. او ابراهیم را به خاطر حرف حقی که زده بود تهدید به رجم و طرد کرد، و این اورا وعده امنیت و سلامتی و احسان داد.

این همان دستورالعملی است که قرآن کریم در آیه:

« وَ اِذا مَرّوُا بِاللَّغوِ مَرّوُا کِراماً، »

می دهد.

و در آیه دیگر می فرماید:

« وَاِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلونَ قالوُا سَلاماً ! »

اما اینکه ابراهیم گفت: " برایت از پروردگارم طلب مغفرت می کنم!" با اینکه پدرش مشرک بوده است؟ دلیلش این بوده که ابراهیم در آن لحظه هنوز یقین به کفر او و اینکه او از اولیای شیطان است و دلش یکباره مطبوع بر کفر و انکار و عناد حق شده، نداشته است. و چون او احتمال می داد پدرش جاهلی قاصر و مستضعف باشد که اگر حق برایش روشن شود آن را پیروی می کند و شمول رحمت الهی به امثال اینگونه اشخاص امری ممکن است، و چون این احتمال را می داده، خواسته است عواطف اورا با این وعده تحریک کند، و در عین حال آمرزش خدای را هم برایش حتمی نکرد و آنرا به صورت امیدواری و "شاید" وعده داد.

در جای دیگر قرآن از ابراهیم "ع" نقل فرموده که بعد از وعده استغفار

اضافه کرده است که من از خدا چیزی را برای تو مالك و صاحب اختیار نیستم.

و نیز در سوره توبه می فرماید:

« استغفار ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده ای بود که به او داده بود و بعداً که معلوم شد دشمن خداست از او بیزاری جست. آری، ابراهیم پیامبری بود بسیار بردبار و رجوع کننده بخدا. »

در آیه « وَاعتَزِلُکُم وَماتَدعوُنَ مِن دونِ اَللهِ ....» وعده می دهد به کناره گیری و دوری از مشرکین، و اصنام آنان، تا با خدای خود خلوت کرده و خالصانه اورا بخواند تا شاید دعایش بی ثمر نگردد.

و اگر در این کار اظهار رجاء و امید کرد، برای این بود که این گونه اسباب، یعنی دعا و توجه به سوی خدا و امثال آن ، اسبابی نیست که چیزی را بر خدا واجب گرداند بلکه اگر خدا در مقابل آن ثوابی عطا کند و سعادتی مرحمت فرماید همه از باب تفضل است.

(ملاك امور، خاتمه آن است ! جز خدا کسی از غیب و از عاقبت کارها خبر ندارد، پس مرد مؤمن باید که همیشه بین خوف و رجاء باشد!)

« و همینکه ابراهیم از آنها و از بتها که به جای خدا می پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم، و همه را پیغمبر کردیم! »

توجه در این آیه نشان می دهد که خدا به جای بردن نام اسحاق و اسماعیل که دو پسران ابراهیم بودند اسم یعقوب نوه ابراهیم را برد، و دلیل این امر آن است که خواسته به جانشینی شجره نبوت در بنی اسرائیل اشاره کند، چون از دودمان یعقوب جمع کثیری از انبیاء بوده اند و ذکر عبارت " وَ کُلاًّ جَعَلنا نَبِیّاً " مؤید این معناست.

در پایان این مقوله خداوند می فرماید:

« و از رحمت خویش به آنها عطا کردیم،

و ذکر خیر بلند آوازه ای به ایشان دادیم ! »

(۱)

موضوع استغفار ابراهیم برای پدرش

قرآن مجید در آیه فوق خاطر نشان می سازد که پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند، نباید برای مشـرکین، پس از آنکه معلوم شـد که اهل جهنم هسـتند، آمرزش بخواهنـد، هرچند که خویشاوند باشـند. آنگاه موضوع اسـتغفار ابراهیم را برای پدرش بیان کرده و می فرماید:

« و آمرزش خواسـتن ابراهیم برای پدرش نبود مگر باقتضای وعده ای که به وی داده بود، و چون برایش آشـکارشد که پدرش دشمن خداست، از او بیزاری جست .

آری ، ابراهیم بسیار خداترس و بردبار بود ! »

اسـتغفار برای مشـرکین از این جهت جایز نیست که کار لغوی است. خضوع ایمان مؤمن مانع است از اینکه بنده خدا با ساحت کبریای او بازی کند و کار لغوی را انجام دهد !

کسـی کـه اصـلاً رحمت و مغفرت را قبـول نـدارد و زیر بـار عبـودیت او نمی رود معنی نـدارد که برای او اسـتغفار کننـد. این درخواست و شـفاعت استهزاء به مقام ربوبیت و بازی کردن با مقام عبودیت است، که به حکم فطرت عملی است ناپسند و غیر جایز، که قرآن کریم از آن به " حق نداشتن " تعبیر فرموده است .

(۲)

هدف قیام ابراهیم و حجت او

« بیاد آر آنزمان را که ابراهیم . . . . »

درآیـات دهگـانه سوره انعـام (از ۷۴ تـا ۸۳) پروردگـار متعـال حجـتی را ذکر می کنـد که آن را به پیغمـبر عظیم الشأن خـود حضـرت ابراهیم علیه السـلام داده بود تا با آن علیه مشـرکین احتجاج کنـد و آنان را به دینی که خـدایش به سوی آن هـدایت نموده، یعنی دین توحید، دعوت کند .

۱- مستند: آیه ۱۱۳و۱۱۴ سوره توبه "وَما کانَ اِستِغفارُ اِبراهیمَ لِاَبیهِ اِلاّ. . . . " المیزان ج۱۸ص۳۳۸

۲- مستند: آیه ۷۴ تا ۸۳ سوره انعام "وَ اِذ قالَ اِبراهیمُ. . . . " المیزان ج۱۳ص۲۴۵

آنگاه بعدازاین آیات، هدایت کلی انبیاء و پاکی ضمیر آنان را از شرک بیان می کند و از بین همه آنان نوح "ع" را که قبل از ابراهیم بوده، و شانزده پیغمبر دیگر را، که همه از ذریه ابراهیم بوده اند اسم می برد.

این آیات، در حقیقت، بیان عالی ترین و کامل ترین مصداق ایمان و قیام به " دین فطرت" و نشر عقیده توحید و پاکی از شرک بت پرستی است.

این همان هدف مقدسی است که ابراهیم"ع" برای آن قیام کرد و در روزگاری که مردم سنت توحید را، که نوح و انبیای بعد از او گوشزدشان کرده بودند از یاد برده بودند، و دنیا در تیول بت پرستی درآمده بود، برای روشن کردن آن احتجاج کرد.

این آیات با حجت هائی که در آنها بر دین فطرت اقامه شده، درحقیقت برای مزید بینائی رسول خداست نسبت به دلایلی که در همین سوره و قبل از این آیات، خدا به وی تلقین کرد، و در چهل جا فرمود: اینطور بگو... و چنین استدلال کن ... که متجاوز از بیست مورد آن قبل از این آیات ذکر گردیده است.

گویا فرموده است:

-در موقعی که با قوم خود روبرو می شوی و دلایل توحید و نفی شرک را که ما تلقینت کردیم برایشان ذکر می کنی، به یاد آر آن دلا-یلی را که ابراهیم برای پدر و قومش آورد. و در نظر آور آن حجت هائی را که ما به او آموختیم و بدان وسیله به ملکوت آسمانها و زمین آگاهش ساختیم، چه اگر ابراهیم با قوم خود به محاجه می پرداخت به علم و حکمتی بود که ما ارزانی اش داشتیم، نه به فکر تصنعی که از چهار دیوار تصور و خیال تجاوز ننموده و همیشه مشوب به تکلف و به خود بستگی هائی است که فطرت صافی و خداداد بشر مخالف آن است.

« ... این است حجت ما که به ابراهیم علیه قومش دادیم ! »

(مشروح آیات و مباحثات و دلایل ابراهیم "ع" در مطالب بعدی با جزئیات بیشتر توضیح داده شده است .)

(۱)

مفهوم تفکرات فطری ابراهیم

اگر انسان خالی از ذهن باشد، و بدون در نظر گرفتن آنچه در روایات است، و قبل از اینکه ذهنش به مشاجرات اهل تفسیر و خلط تفسیر آیات با مضامین روایات، و همچنین به آنچه در کتب تاریخ، و در تورات و اسرائیلیات است، مشوب گردد؛ درآیات زیر دقت کند، از لحن آن به خوبی می فهمد که این کلمات از کسی صادر شده که ذهنش صاف و خالی از آلودگی های افکار و ضد و نقیض های اوهام بوده است. و این درحقیقت لطایف شعور و احساس فطرت صافی و ادراکات اولیه عقل وی بوده که درقالب این الفاظ در آمده است:

« ... و آن چنان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان می دهیم،

تا از مؤقنین (یقین کنندگان) گردد.

پس همینکه شب اورا پوشاند ستاره ای را دید، گفت:

-این پروردگار من است!

سپس همینکه غروب کرد گفت:

-من غروب کنندگان را دوست ندارم!

پس از آن وقتی که ماه را دید که طلوع کرد، گفت:

-این پروردگار من است!

سپس که غروب کرد گفت:

-اگر پروردگار من مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود!

پس از آنکه خورشید را دید که طلوع کرد گفت:

-این پروردگار من است، این بزرگتر است!

پس همینکه غروب کرد گفت:

-ای قوم ! من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم !

من روی آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده است،

درحالی که میانه رو هستم و از مشرکان نیستم !

۱- مسـتند: آیه۷۹سوره انعـام " اِنّی وَجَّهتُ وَجهیَ لِلَّذی فَطَرَالسَّمـاواتِ وَالاَرضَ حَنیفـاً وَمـا اَنـاَمِنَ الْمُشـرِکینَ !"المیزان ج۱۳ص۲۴۶

« اِنّی وَجَّهتُ وَجهیَ لِلَّذی فَطَرَالسَّماواتِ وَالاَرضَ حَنیفاً وَما اَنَامِنَ الْمُشرِکینَ ! »

خلاصه، اگرکسی از روی انصاف در این آیات غور کند، تردید نخواهد کرد در این که کلماتی که ابراهیم باقوم خود داشته است و اینك این آیات آن کلمات را حکایت می کند بسیار شبیه است به کلام یك انسان اولی فرضی که زندگی خودرا در نقبی زیرزمین یا در غاری در کوه گذرانیده است.

انسانی که فقط با کسی معاشرت دارد که قوت لایموت اورا تهیه ببیند و لباسی که از گرما و سرما حفظش کند برای وی آماده نماید؛ انسانی که تاکنون چشمش به ستارگان آسمان نیفتاده، و طلوع و غروب آفتاب و ماه را ندیده است؛ انسانی که هرگز قدم در جامعه های بشری و شهرهای وسیع آن ننهاده و به افکار مختلف و ایده آل های گوناگون و ادیان و مذاهب ضد و نقیض آن برخورد ننموده است، و اینك اتفاق گزارش را به سرزمینی وسیع و یکی از جوامع بزرگ انداخته است و او چیزهائی را می بیند که هرگز ندیده است.

مثلاً مردمی را می بیند که با دلهای پر از امید سرگرم کار خود و شتابان به سوی مقصد خویشند، یکی متحرك و. دیگری ساکن، یکی کارگر و دیگری کارفرما، یکی خادم و دیگری مخدوم، یکی آمر و دیگری مأمور؛ و یکی هم دور از همه این جنجال ها مشغول بندگی و پرستش معبود خویش است؛ در این میان ناگهان چشمش به آسمان می افتد و از دیدن اجرام آسمانی تعجب و بهت زدگی اش دو چندان می شود، و غرق دریای تحیر می گردد و ناچار از کسی که می تواند پی به مقاصدش ببرد و با اشاره و کنایه از حال یکایك این موجودات سؤال می کند، عیناً مانند کودکی که وقتی چشمش به فراخنای آسمان و چراغ های فروزانش می افتد از مادرش می پرسد:

این اجرام درخشنده که دل مرا پر از محبت و علاقه به خود کرده، چیست؟

راستی چقدر زیبا و شگفت آور است؟

چه کسی اینها را به آسمان میخکوب و آویزان کرده است؟

چه کسی همه شب آنها را روشن می کند؟

چه کسی این چراغ ها را ساخته است؟

و همچنین از کوچك و بزرگ آنها از خصوصیات هریك پرسش ها می کند . . .

با این تفاوت که انسان فرضی موردبحث ابتدا از حقیقت چیزهائی سؤال می کند که به معلومات دوران توحش و روزگار تنهائی اش نزدیک تر است، و چون معلومات آن روزش از سنخ محسوسات نبوده زیرا چیزی ندیده و نشنیده بود، لذا اولین چیزی را که مورد سؤال قرار می دهد سبب اعلی و علت هستی عالم است، آری انسان به طور کلی کارش استعلام حال مجهولات است از معلومات ! بدین معنی که مواد اولیه علم خود را گرفته و از آن کشف می کند حال نزدیکترین و مناسب ترین مجهول را !

مثلاً ـ کودکان یا صحرانشینان وقتی به چیزی بر می خورند که برایشان تازگی دارد، از میان همه جهات آن، ابتدا از جهتی سؤال می کنند که به آن مأنوس ترند، یعنی ابتدا می پرسند:

این چه حقیقتی است ؟

آنگاه می پرسند چه کسی آن را درست کرده؟

و سپس می پرسند فائده آن چیست؟

و برای چه منظوری ساخته شده است؟

انسان فرضی موردنظرهم که تقریباً می توان گفت یک انسان فطری است و هنوز فطرتش از آلودگی ها پاک است، از آنجائی که جز به ساده ترین اسباب زندگی اشتغال نداشته، ذهنش از خاطرات و افکار گوناگونی که ذهن انسان های متمدن و شهری را به خود مشغول می کند، خالی و فارغ است. چه انسانهای متمدن این قدر مشاغل مادی و افکار پراکنده دارند که خاطرشان حتی برای یک لحظه آسوده نیست.

حوادث بیشمار آسمانی و زمینی پیرامون انسان ابتدائی را گرفته و بدون اینکه اسباب طبیعی آنها را بشناسد، از این جهت ذهن وی آمادگی بیشتری برای انتقال به سبب مافوق طبیعی دارد. بااینکه انسان شهرنشین اگر فرصتی و فراغتی از شمارش اسباب طبیعی برایش حاصل شد آنگاه متوجه مبدأ فوق طبیعی شده و به او می پردازد، و از این رو اگر انسان ابتدائی، از شهرنشینان عبادت و پرستشی نسبت به آن مبدأ فوق طبیعی ببیند، زودتر از دیگران توجهش به او منتقل می شود.

و لذا می بینیم، دینداری و عنایت و اهتمام نسبت به مراسم دینی و همچنین بحث در الهیات در قاره آسیا بیشتر است تا اروپا، و در آسیا هم در شهرهای کوچک و دهات قدر و قیمت بیشتری دراد تا در شهرهای بزرگ، و جهتش روشن است، زیرا جامعه هرقدر وسیع تر و سطح زندگی اش هرچه بالاتر باشد حوایج مادی اش بیشتر و مشاغل آن متراکم تر است، و دلها کمتر فراغتی بدست می آورند که به معنویات بپردازند، و

خلاصه در دلهای آنها جای تهی برای توجه به مبدأ و معاد کمتر است!

(۱)

ابراهیم، بعنوان انسان فرضی ساده

اگر داستان ابراهیم علیه السلام را که در آیات مورد بحث و همچنین در آیاتی از سوره مریم و انبیاء و صافات حکایت شده، به دقت مطالعه کنیم خواهیم دید که آن جناب در احتجاج با پدر و قومش حالتی داشته شبیه به حال انسان ساده ای که فرض می شود، چه می بینیم عیناً مانند انسان فرضی ساده می پرسد:

–این سنگ و چوبی که در برابرش خاضع می شوید چیست؟

و مانند کسی که هیچ چیزی ندیده و از دین و بی دینی حکایتی نشنیده، می پرسد:

– در برابر این ستارگان و آفتاب و ماه چه می کنید؟ و چرا چنین می کنید؟

از پدر و قومش می پرسد:

– این مجسمه ها چیست که شما برایشان خاضع می شوید؟

و نیز می پرسد:

– ما تَعبِدونَ ... چه چیزی را می پرستید؟

درجواب می گویند:

– ما بت هارا می پرستیم و بر پرستش آنها باقی می مانیم !

می پرسد:

– آیا این بتان دعای شمارا می شنوند وقتی می خوانیدشان ؟

یا شمارا سودی می بخشند یا زیان می رسانند؟

در جواب می گویند:

– نه بلکه پدرانمان را یافتیم که این چنین می کردند!

و این سـنخ گفتار، همانطور که ملاحظه می کنیـد، گفتار کسـی است که تاکنون نه بتی دیده و نه بت پرستی، و حال آنکه در مهد بت پرستی و محیط شرک یعنی بابل کلدان بار آمده و رشد یافته است.

غرض ابراهیم از این گونه تعبیرات، تحقیر بت ها نبوده است، زیرا این از ادب

۱- مستند: آیه۷۴سوره انعام " وَاِذ قالَ اِبراهیمُ لِاَبیهِ آزَر . . . . " المیزان ج۱۳ص۲۴۸

ابراهیم دور است. ابراهیم "ع" کسی است که در برابر پدرش آزر جز به ادب و احترام لب نگشوده و حتی وقتی آزر اورا از خود راند و گفت که سنگسارت می کنم! آن حضرت در پاسخش گفت: سلام برتو! به زودی از پروردگارم جهت تو طلب مغفرت می کنم، او پروردگار من و به من مهربان است!

و خیلی بعید است که چنین کسی اولین باری که می خواهد با آزر سخن گوید خدایان اورا تحقیر کند و در نتیجه تعصب اورا نسبت به بت ها تحریک کند، با اینکه پروردگار عالم دین اورا " ملت حنیف" خوانده ، و در دین او نهی کرده از اینکه مسلمین خدایان مشرکین را ناسزا بگویند و درنتیجه آنان را به معارضه به مثل وادار نمایند.

ابراهیم علیه السلام پس از فراغ از احتجاج با پدر و قومش درباره اصنام شروع می کند به پرسش نمودن از ارباب آنها، یعنی " ستاره و آفتاب و ماه ،" و اشاره به ستاره ای کرده و می گوید:

" هذا ربّی !"

و همچنین وقتی می بیند "ماه" طلوع کرد، می گوید:

" هذا ربّی! "

... و باطلوع" خورشید" می گوید:

" هذا ربّی ! هذا اکبر !

این پروردگار من است! چه این از آن دوتای دیگر بزرگتر است! "

اینجا نیز ابراهیم خود را به جای کسی قرار می دهد که اصلاً ستاره و ماه و خورشیدی ندیده است. روشن ترین دلیل این معنا همین تعبیری است که درباره آفتاب کرده است. چه به خوبی پیداست که این تعبیر کسی است که گویا اصلاً نمی داند افتاب و ماه و ستاره چیست. فقط این را می داند که مردم در برابر این اجرام خضوع کرده و آنهارا می پرستند و قربانی تقدیمشان می دارند!

مثال روشن این داستان این است که شما شبحی را از دور ببینید و بدانید که این شبح، شبح انسانی است و لکن ندانید آیا مرد است یا زن و از کسی می پرسید، این کیست؟ یعنی این شخص کیست؟ زیرا بیشتر ازآن نمی دانید و اوهم به شما معرفی اش کرده و می گوید: فلان مرد یا فلان زن است. اما اگر ندانید شبح مزبور انسان است یا حیوان و یا جماد، خواهید پرسید: این چیست؟ زیرا شما در حق آن معرفتی بیش از اینکه جسمی است از اجسام ندارید، و لذا در جواب شما گفته می شود: این زید است،

ویا فلان زن است. ویا چوبی است که در اینجا کار گذاشته اند. شما به واقع امر جاهلید، و در سؤال خود از جمیع خصوصیات آن شبح یعنی از انسان بودن یا نبودنش، مرد بودن یا نبودنش، و همچنین از سایر امتیازاتش تنها آن چیزی را رعایت می کنید که به آن عالمید. و اما آن کس که بشما جواب می دهد از جهت اینکه عالم است حقیقت را رعایت می کند.

پس ظاهر اینکه فرمود: " هذا ربی " و همچنین " هذا ربی، هذا اکبر " این است که این شخص از آفتاب هیچ گونه اطلاعی جز این ندارد که این از ستاره بزرگتر است، واما اینکه این آفتاب جرمی است و یا صفحه نورانی است که با نور خود موجودات زمین را اداره و با گردش خود به حسب ظاهر حس، شب و روز را به وجود می آورد، و آیا این ماه و ستاره همه شب از افق طلوع کرده و در طرف دیگر افق غروب می کنند، یا نه؟ ظاهر کلام آن حضرت می رساند که او هیچ خبری از این جزئیات نداشته است.

(۱)

ابراهیم قبل از ورود به جامعه شرک

از سیاق آیات ۷۴ تا ۸۳ سوره انعام و آیات دیگری که مناظره ابراهیم علیه السلام را با پدر و قومش درباره توحید حکایت می کند بر می آید که وی قبل از آن ایام دور از محیط زندگی پدرش و قومش زندگی می کرده است، و لذا به آنچه که مردم از جزئیات و خصوصیات موجودات و همچنین از سنن و آداب معمول باخبر بودند، او باخبر نبوده است.

در اوایل رشد و تمیزش از آن جائی که داشته بیرون آمده و به پدر خود پیوسته است، و در آن موقع بوده که برای اولین بار چشمش به بت ها می افتد و از پدر می پرسد که این چیست؟ و وقتی جواب را می شنود شروع می کند به مشاجره و خدشه وارد کردن در الوهیت بت ها !

و پس از مجاب کردن پدر به سر وقت قوم رفته و آنان را نیز مجاب می کند. و آنگاه به سراغ پرستش ارباب بت ها یعنی کواکب و خورشید و ماه رفته و یکی پس از دیگری را پروردگار خود فرض کرده است تا اینکه همه غروب می کنند و آنگاه ربوبیت آنهارا ابطال کرده و در اثبات توحید خالص چنین می گوید:

« اِنّی وَجَّهتُ وَجهیَ لِلَّذی فَطَرَالسَّماواتِ وَالاَرضَ حَنیفاً وَما اَنَامِنَ الْمُشرِکینَ ! »

۱- مستند: آیه۷۴سوره انعام " وَاِذ قالَ اِبراهیمُ لِاَبیهِ آزَر . . . . " المیزان ج۱۳ص۲۵۲

-من روی آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده است،

درحالی که میانه رو هستم و از مشرکان نیستم !

از شواهدی که در مطالب بعدی ذکر خواهد شد برمی آید که این احتجاج را آن حضرت در دو روز و یک شب به پایان رسانیده است.

(۱)

بصیرت اولیه اعطاء شده به ابراهیم

ابراهیم علیه السلام خود براین معنا بصیرت داشته که برای آسمانها و زمین آفریدگاری هست که او " الله تعالی " است، و در این امر شریکی برای او نیست ولی در مقام احتجاج از این معنا جستجو می کند که آیا در بین مخلوقات خدا چیزی هست که آن نیز پروردگار مردم، و از آن جمله پروردگار خود ابراهیم باشد؟

مثلاً آیا خورشید و ماه و یاچیز دیگری هست که در تدبیر عالم شریک خدا باشد؟ یا اینکه همه امور عالم تنها به دست خدای تعالی است و بس ، و جز او پروردگاری نیست؟

البته خدای تعالی در همه این مراحل اورا مدد نموده است و با ارائه ملکوت آسمانها و زمین بنیان دلش را محکم کرده است.

ابراهیم این قدر واقع بین بود که هرچه را می دید قبل از اینکه متوجه خود آن و آثارش بشود نخست متوجه انتسابش به خداوند می شد و اول تکوین و تدبیر خدای را در آن مشاهده می کرد و سپس به خود وی متوجه می گشت.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

« آن چنان ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم ....»

و یا می فرماید:

« به تحقیق، ما قبلاً رشد ابراهیم را به او داده بودیم

و به احوال او آگاه بودیم ! »

خود ابراهیم به پدرش می گوید:

« - پدرجان ! از علم بهره ای به من داده شده که به تو داده نشده است، پس مرا پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم ! »

۱- مستند: آیه۷۴تا ۸۳ سوره انعام " وَاِذ قالَ اِبراهیمُ لِاَبیهِ آزَر . . . . " المیزان ج۱۳ص۲۵۳

(۱)

تحقیقی درباره پدر واقعی و پدرخوانده ابراهیم

از آیات مربوط به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام استفاده می شود که وی در اولین برخورد با قوم خود، ابتدا با مردی روبرو می شود که قرآن کریم آن مرد را "آزر" و پدر ابراهیم نامیده است، و ابراهیم بسیار پافشاری کرده که بلکه او دست از بت ها بردارد و در دین توحید ابراهیم را پیروی کند. مرد نامبرده در عوض، ابراهیم را از خود طرد کرده و به او گفته است که باید برای همیشه از او دور شود!

دقت در آیات سوره مریم این مطالب را افاده می کند:

« به یاد آر در کتاب، ابراهیم را، به درستی که او راستگو و پیامبر بود!

به یاد آر زمانی را که به پدر خود گفت:

– پدر جان چرا چیزی را می پرستی که می شنود، ونه می بیند، و نه تورا در حاجتی بی نیاز می کند!

– پدرجان علمی به من رسیده که به تو نرسیده است، پس مرا پیروی کن تا به راه راست هدایتت بکنم ...!»

پدرش در جواب می گوید:

« – آیا تو ای ابراهیم از خدایان من روی گردانی ؟

–بدان که اگر دست از این اعراض برنداری سنگسارت میکنم! دور شو! و دیگر تورا نبینم! »

در اینجا ابراهیم بر او سلام می کند و وعده طلب مغفرت به او می دهد که به طمع این معنا ایمان آورد و سعادت یابد.

قرآن کریم سپس وفای به عهد و وعده ابراهیم را درباره استغفار برای پدرش در سوره شعراء حکایت می کند که گفت:

« پروردگارا !

مرا حکمی ارزانی دار و به صالحین ملحقم کن !

و برای من زبان راستگوئی در میان آیندگان قرار بده !

و مرا از وارثان بهشت نعیم بگردان !

۱- مستند: آیه۷۴سوره انعام " وَاِذ قالَ اِبراهیمُ لِاَبیهِ آزَر . . . . " المیزان ج۱۳ص۲۵۴

و بیامرز پدر مرا، زیرا او از گمراهان بود ...! »

(این دعا را ابراهیم "ع" بعد از مرگ پدر یا بعد از جدائی از وی کرده است.) در پایان دعا می فرماید:

« و مرا خوار مکن روزی که مردگان برپا می شوند!

روزی که نه مالی سود بخشد و نه فرزندان،

مگر کسی که با قلبی سلیم پیش خدا آید! »

از این قسمت آخر دعا معلوم می شود که این دعای وی در حق پدر جدی نبوده بلکه صورت دعائی داشته که می خواسته بدان وسیله به عهدی که با او کرده بود وفا کند، برای اینکه از یک طرف می گوید:

- پروردگار این گمراه را بیامرز!

و از طرف دیگر می گوید:

- روز قیامت روزی است که مال و فرزندان به کار نمی آیند و فقط قلب سلیم سود می بخشد!

همین نکته را قرآن صراحتاً در سوره توبه می فرماید:

« روا نیست برای پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکان طلب مغفرت کنند، اگرچه برای خویشان خود باشد، پس از آنکه روشن شد آن خویشان جهنمی هستند !

و طلب مغفرت ابراهیم برای پدرش نبود مگر در اثر وعده ای که به وی

داده بود، و همین که برایش روشن شد که او دشمن خداست از وی بیزاری جست .... »

این دعا و تبری هردو در اوایل عهد وی و قبل از مهاجرت به سرزمین بیت المقدس بوده است. ابراهیم سپس تصمیم به سفر به سرزمین مقدس می گیرد و از خداوند متعال درخواست اولاد می کند که داستان اولاد دار شدن اورا قرآن کریم در سوره مریم و انبیاء شرح می دهد:

« وقتی که از آنان و از آنچه می پرستیدند دوری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او دادیم و همه شان را پیغمبر کردیم!»

پدر و مادر واقعی ابراهیم

ابراهیم علیه السلام به سن پیری رسید و در آخر عمرش، بعد از آنکه به ارض مقدس مهاجرت کرد و صاحب اولاد شد و اسماعیل را به مکه آورد و آن شهر و خانه خدارا بنا نهاد، در اینجا دعائی کرد که پرده از واقعیت مربوط به پدر واقعی اش برداشت:

این دعارا قرآن مجید در سوره ابراهیم چنین نقل می کند:

« ... رَبَّنا اِغفِرلی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلمؤُمِنینَ یَومَ یَقوُمُ الْحِسابُ ! »

- پروردگارا ! مرا و پدر و مادر مرا، و مؤمنان را،

در روزی که حساب برپا می شود، بیامرز !

« پدر » وی که در اینجا در حقش دعا می کند غیر آن شخصی است که در آیه بالا بود و اسمش " آزر" بود و از او به پدر " تعبیر" شده بود.

زیرا قبلاً معلوم شد که ابراهیم از آزر اعراض کرد و تبری جست و فهمید که او دشمن خداست، پس آزر پدر صلبی او نیست که در این آخر عمر در این دعا از خدا برایشان آمرزش خواسته است.

(عبارت " والِدَیَّ " در این دعا فقط به پدر و مادر صلبی اطلاق می شود، ولی کلمه " اَب " به غیر پدر هم اطلاق می شود، یعنی به جد و عمو و کسان دیگر هم اطلاق می شود. و در سوره بقره آیه ۱۳۳ نیز چنین استفاده ای از کلمه پدر شده است.)

آزر پدر حقیقی ابراهم "ع" نبوده است و ناچار در او عنوانی بوده که به خاطر آن عنوان وی را " پدر" خطاب کرده است.

پدر حقیقی ابراهیم علیه السلام شخص دیگری غیر از آزر بوده است ولکن قرآن کریم از او اسم نبرده است بلکه در روایات ماست که اسم اورا " تارخ" معرفی کرده اند، و تورات هم آن را تأئید کرده است.

ظهور ابراهیم "ع" در جامعه و مبارزه با نمرود

اشاره

(۱)

مشاهده ملکوت وآغازمبارزات ابراهیم"ع"

از آیات مربوط به تاریخ مبارزات ابراهیم علیه السلام چنین برمی آید که آن حضرت اولین باری که شروع به دعوت نموده نخست به دعوت پدر پرداخته در حالی که درخانه او بوده و سپس به دعوت مردم و مخالفت با دین آنان پرداخته است.

احتجاج ابراهیم علیه السلام در نفی ربوبیت ستاره و خورشید و ماه بعد از احتجاجی بوده که درباره اصنام نموده است.

از دقت در جریان امر برمی آید که گفتگوی وی با پادشاه وقت بعداز ظهور امر و شیوع مخالفتش با کیش بت پرستی و ستاره پرستی و بعداز داستان بت شکستن وی بوده است.

لذا مبارزات ابراهیم را می توان بشرح زیر خلاصه کرد:

۱-احتجاج با پدر درباره بت پرستی او،

۲-مبارزه با قوم درباره بت ها و بت پرستی آنان،

۳-محاجه درباره نفی ربوبیت کواکب و خورشید و ماه،

۴-گفتگو با پادشاه معاصر خود؛

و چگونه ابراهیم توانست چنین مباحثات و مبارزاتی را آغاز و انجام دهد مفهوم آیه بعدی بدان اشاره دارد و می فرماید:

۱- مستند:آیه ۷۵ سوره انعام " وَ کَذلِکَ نُرِی اِبراهیمَ مَلَکوُتَ السَّماواتِ وَالارضِ ...." المیزان ج۱۳ ص۲۶۶

« ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم

و همین معنا باعث شد که پی به گمراهی پدر و قوم خود ببرد

و به احتجاج با آنان بپردازد،

و ماهم پی در پی با همین ارائه ملکوت تأئیدش کردیم

تا آنکه شب فرارسید و چشمش به ستاره افتاد و.... »

مراد از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین همان نشان دادن خداست خودرا به ابراهیم از مسیر مشاهده اشیاء و از جهت استنادی که اشیاء به خدا دارند، چه وقتی این استناد قابل شرکت نبود هرکسی به موجودات عالم نظر کند بی درنگ حکم می کند به اینکه هیچ یک از این موجودات مربی دیگران و مدبر نظام جاری در آنها نیست، پس معقول نیست "دست ساخت" انسان مربی و مالک خود او باشد، و همچنین معقول نیست اجرام آسمانی مالک و مدبر تکوینی عالم باشند در حالی که خودشان دارای تحول و طلوع و غروبند!

صحنه ای که قرآن مجید با عبارت " جَنَّ عَلَیهِ اللَیل ..." ترسیم می کند چنین خلاصه می شود که :

-ما ملکوت اشیاء را به ابراهیم نشان می دادیم و نتیجه اش این شد که بلافاصله الوهیت اصنام را ابطال کند و در همین حال بود که شب پرده ظلمت خود را بر او افکند و او چشمش به ستاره ای افتاد و گفت....

(۱)

ستاره پرستان عصر ابراهیم "ع"

از ظاهر آیات فوق استفاده می شود که در عصر ابراهیم علیه السلام مردمی بودند که کوکب معینی را (که همان کوکب مورد اشاره ابراهیم بوده،) می پرستیدند.

از مطالعه حال ستاره پرستان (صابئون) می فهمیم که آنها هرکوکبی را احترام نمی کردند بلکه تنها " سیارات " را مقدس می شمردند.

بطوری که از قراین برمی آید ستاره مورد نظر آنان همان ستاره " زهره" بوده است، برای اینکه صابئین تنها سیارات هفتگانه، یعنی قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل را احترام می کرده اند و حوادث عالم را به آنان نسبت می داده اند.

۱- مستند:آیه ۷۶و۷۷ سوره انعام " فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَء ا کوُکَباً ...." المیزان ج۱۳ ص۲۶۶

ولی اهالی هند و بعضی از ارباب طلسمات و بت پرستان عرب و غیر عرب بودند که " ثوابت" را مقدس می شمردند.

چون قرآن در داستان ابراهیم، شمس و قمر را بعد از آیه مورد بحث ذکر کرده است بنابراین ستاره مزبور یکی از پنج سیاره دیگر بوده است. و چون عطارد مدار تنگ تری دارد بسیار کم دیده می شود، ولی زهره در بین آن چهار سیاره دیگر از جهت تنگی مدارش نمی تواند بیش از چهل و هفت درجه از خورشید فاصله بگیرد و همیشه همراه خورشید است، از این جهت به ذهن می رسد که کوکب مزبور همان " زهره" بوده است.

" زهره " گاهی قبل از خورشید طلوع می کند و عوام آن را "ستاره صبح" می نامند، و گاهی در دنبال آن قرار می گیرد و در نتیجه بعداز غروب خورشید در همان طرف مغرب ظاهر می شود و چیزی نمی گذرد که غروب می کند، و گاهی که این وضع در نیمه دوم ماه یعنی شب هیجدهم و نوزدهم و بیستم ماه قمری اتفاق می افتد ظهور زهره تقریباً با غروب خورشید و غروب آن تقریباً با طلوع ماه مقارن می شود زیرا در این شب ها اول آفتاب غروب می کند و پس از آن ستاره زهره هویدا می شود و پس از یک ساعت یا دو ساعت در همان جهت غربی افق غروب می کند و پس از آن بلافاصله و یا به فاصله مختصری ماه طلوع می کند.

این خصوصیات تنها در ستاره " زهره" است و اگر در مشتری و مریخ و زحل هم اتفاق بیفتد بسیار نادر و اتفاقی خواهد بود.

ستاره زهره در بین ستارگان از همه زیباتر و روشن تر است به طوری که بعداز فرارسیدن شب، اولین ستاره ای است که نظر بیننده را بخود جلب می کند، و از این روی می توان گفت که ستاره مورد اشاره ابراهیم علیه السلام همین ستاره بوده است، و آیه شریفه براین ستاره بهتر منطبق می شود، چه برحسب ظاهر بین غروب ستاره و طلوع ماه فاصله نینداخته است، و از این جهت استفاده می شود که طلوع ماه به دنبال غروب ستاره بوده است.

در بعض روایات نیز این مطلب تأئید شده است.

بنابراین ابراهیم علیه السلام همین ستاره " زهره" را دیده که قوم او نیز همان را می پرستیدند و برایش قربانی می کردند. این واقعه در یکی از شب های نیمه دوم ماه بوده است و آن حضرت نخست زهره را در جهت غربی افق دیده و پس از غروب آن به

طلوع ماه برخورده است.

(۱)

ماه پرستان و آفتاب پرستان عصر ابراهیم"ع"

قرآن مجید در آیه فوق مقابله و احتجاج ابراهیم علیه السلام با ماه پرستان را چنین نقل می کند:

« همینکه شب اورا پوشانید ستاره ای را دید و گفت:

- این پروردگار من است!

سپس همینکه غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم !

پس از آن وقتی ماه را دید که طلوع کرد، گفت:

- این پروردگار من است !

وقتی غروب کرد گفت:

- اگر پروردگار من مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود...! »

ابراهیم علیه السلام با عبارت آخر آیه بطلان ربوبیت قمر را اثبات می کند، چه آن جناب در آغاز بحث ربوبیت کوکب را به ملاک غروب کردن که ملاکی است عام، ابطال کرده بود. آنگاه وقتی به ماه می رسد و می بیند که آن نیز غروب کرد منتقل می شود به آن حرفی که درباره کوکب زده بود و گفته بود:

« من غروب کنندگان را دوست نمی دارم ! »

لاجرم بدون اینکه دوباره همان حرف را تکرار کند به کنایه از آن گفت:

« اگر پروردگارم هدایتم نکند از گمراهان خواهم بود! »

این کلام بخوبی می فهماند که گفتار قبلی او که فرموده بود: " ماه پروردگار من است!" نیز ضلالت و گمراهی است، و اگر بخواهد برآن ضلالت ایستادگی به خرج دهد یکی از همان گمراهانی خواهد بود که قائل به ربوبیت قمر بودند.

از این کلام استفاده می شود که —

در زمـان آن جنـاب و در موقعی که دربـاره ماه چنین حرفی را زده اقوامی ماه پرست وجود داشـته است، همچنانکه آیه بعـدی بدان دلالت می کند که فرمود:

۱- مستند:آیه ۷۷ سوره انعام " فَلَمّا رَءاَ الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبّی ...!" المیزان ج۱۳ ص۲۷۹

« ای قوم من از آنچه شما شریک پروردگار قرار می دهید بیزارم! »

در آیه بعدی می فرماید:

« فَلَمّا رَءَ ا الشَّمسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبّی هذا اَکبَرُ !

پس از آنکه خورشید را دید که طلوع کرد گفت:

- این پروردگار من است، این بزرگتر است،

پس همینکه غروب کرد گفت:

- ای قوم! من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم ! »

ابراهیم علیه السلام در این جستجوی خود دو نوبت به غلط بودن فرضیه اش پی برده بود و با اینکه دیگر جا نداشت درباره آفتاب همان فرضیه غلط را تکرار کند و بگوید: " این پروردگار من است! " لذا برای اینکه بهانه ای در دست داشته باشد، اضافه کرد: " این بزرگتر است!"

با نقل عبارت ابراهیم در قرآن به لفظ " هذا" (برای مذکر، در حالی که شمس مؤنث است،) قرآن کریم می خواهد بفهماند ابراهیم "ع" دراین بحث به راستی آفتاب را نمی شناخته یا خودرا به جای کسی فرض کرده که اصلاً آفتاب را ندیده است و نمی داند که این جرم یکی از اجرام آسمانی است که در هر شبانه روز یک بار طلوع می کند و غروب می کند و پیدایش شب و روز و فصول چهارگانه مستند به آن است !

(۱)

موقعیت زمانی مشاهدات ابراهیم "ع"

قبلاً در مورد زمان مشاهده و نوع ستاره ای که ابراهیم "ع" دید و درباره پرستش آن با ستاره پرستان عصر خود به محاجه پرداخت صحبت کردیم، دراین قسمت زمان مشاهده ماه و خورشید را که مورد پرستش ماه پرستان و آفتاب پرستان عصر خود بود، بررسی می کنیم:

ابراهیم علیه السلام در شبی از شبهای نیمه دوم ماه این گفتگوهارا داشته و کوکبی هم که مورد پرستش ستاره پرستان بود یعنی" زهره" را دیده بود.

آن جناب اول ستاره زهره را درجهت مغرب و در حال سرازیری به طرف انتهای افق مشاهده کرد و پس از لحظه ای که از

نظرش ناپدید شد ماه را دید که از طرف مشرق

۱- مستند:آیه ۷۵تا۷۹ سوره انعام " فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَء ا کوُکَباً ...." المیزان ج۱۳ ص ۲۸۶

طلوع می کند. در آن لحظه که ماه غروب کرد ابراهیم علیه السلام آفتاب را دید که طلوع می کند.

(این مطلب از عبارت " فَلَمّا " بر می آید که جمله مابعد را به ماقبل خود مرتبط ساخته است.)

این وضعیت تنها در بلادی اتفاق می افتد که در عرض شمالی همانند بلاد کلدان باشد و نیز باید فصل هم فصل پائیز و یا زمستان باشد که شبها طولانی تر است، مخصوصاً اگر ماه در یکی از برج های جنوبی مانند برج قوس و جدی باشد. در چنین شرایطی است که ماه در نیمه دوم ماه های قمری قبل از طلوع آفتاب غروب می کند.

از آیات چنین بدست می آید که:

ابراهیم علیه السلام قبل از رسیدن شب و روز مشغول احتجاج با قوم درباره بت ها بوده است، و این احتجاج همچنان ادامه داشت تا شب فرارسیده است و چشمش به زهره که معبود طائفه ای از آن قوم بوده افتاده و ناچار سرگرم به احتجاج علیه آنان شده است.

در عین سرگرمی اش منتظر بوده که ببیند کار این ستاره به کجا می کشد، تا آنکه می بیند پس از ساعات کوتاهی غروب کرد، لذا همین معنارا حجت خود قرار داده و از ربوبیت آن بیزاری جسته است.

در همی حال بوده که می بیند ماه از طرف مشرق سر زد، باز به احتجاج خود ادامه داده و روی سخن را متوجه مردمی می کند که قائل به ربوبیت ماه بودند و در همانجا حضور داشتند. نخست از در مماشات می گوید: " این است پروردگار من" و آنگاه حرکت ماه را تحت مراقبت قرار داده و می بیند که آن نیز غروب کرد.

قرار گرفتن آیه مربوط به نشان دادن ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم، در وسط این آیات خود دلیل بر این است که ابراهیم علیه السلام احتجاجاتی را که با قوم خود داشته همه را از مشاهده ملکوت آسمانها و زمین استفاده و تلقی کرده بود، و در نتیجه خداوند هم آن یقینی را که نتیجه این ارائه می باشد ارزانی اش داشته بود و این خود روشن ترین گواه براین است که حجت های آن جناب حجت های برهانی بوده که از قلبی آکنده از یقین سرچشمه می گرفته است.

منظور ابراهیم هم از اینکه فرمود: " من افول کنندگان را دوست ندارم" این بوده که به قوم خود بفهماند چیزی که برای آدمی باقی نمی ماند و از انسان غایب می شود لیاقت این را ندارد که آدمی بدان دل بندد و آنرا دوست بدارد، و آن پروردگاری که

آدمی پرستش می کند باید کسی باشد که انسان به حکم فطرت ناگزیر باشد دوستش بدارد، پس نباید چیزی باشد که دستخوش زوال گردد.

اجرام فلکی که دستخوش غروب می شوند شایستگی ندارند که اسم "رب" بر آنها اطلاق کرد!

(۱)

بت پرستان عصر ابراهیم"ع"

بت ها مجسمه هائی بودند که یا از موضوعات اعتقادی از قبیل معبود آسمان و زمین و اله عدل و امثال آن حکایت می کردند ویا از موضوعات محسوس و مادی از قبیل آفتاب وماه .

از آیات مورد بحث استفاده می شود که قوم ابراهیم نیز از این دو نوع بت داشته اند، که آثار باستانی خرابه های بابل نیز این معنارا تأئید می کند.

بت هارا از هر چیزی که برایشان ممکن می شده، مانند فلزات و انواع سنگ ها می ساختند. در روایات آمده که قبیله "بنی حنیفه" از قبایل یمامه بتی را از کشک ساختند. گاهی نیز بت هارا از گِل می ساختند، وچه بسا تنها به نقشی و صورتی اکتفا می کردند.

قوم ابراهیم این بت هارا برای این می پرستیدند که بدان وسیله به درگاه ارباب آنها تقرب جسته و به وسیله تقرب به آنها به درگاه خدای تعالی نزدیک شوند. واین خود نمونه بارزی از سفاهت بشر است که عالی ترین مرحله خضوع را که همان خضوع بنده در برابر پروردگار است، در برابر مجسمه چیزی که در نظرش بزرگ جلوه کرده، معمول بدارد، غافل از اینکه چنین خضوعی را در برابر مصنوع خود کرده است که به دست خود از چوب تراشیده و اسم آنرا معبود نهاده است!

معنی آیه فوق این است که:

-آیا بت هائی چنین بی ارزش را خدایان خود اتخاذ می کنید و مقام و مرتبه خدائی را که عالی ترین مقامات است برای یک مشت سنگ و چوب قائل می شوید؟

-راستی که تو (ای پدر) و قومت در گمراهی واضحی به سر می برید! و راستی چگونه گمراهی بدین واضحی را تشخیص نمی دهید؟ و چطور نمی فهمید که بت

۱- مستند:آیه ۷۴ سوره انعام "اَتَتَّخِذُ اَصناماً آلِهَةً ...." المیزان ج۱۳ ص۲۶۴

پرستی عبارت است از خضوع و تـذلل عبودیت کسـی که خود صانع و دارای علم و قـدرت است در برابر مصـنوع خود که از علم و قدرت بوئی و اثری در آن نیست!

(۱)

اعتراض ابراهیم نسبت به ترس از بت ها

خدای تعالی احتجاجات ابراهیم علیه السلام را دو قسم نقل کرده است:

۱-یکی آن احتجاجاتی که ابراهیم قبل ازاظهار بیزاری از بت ها با مردم داشت،

۲-محاجه ای که مردم بعد از شنیدن بیزاری ابراهیم از بت ها آغاز کردند.

گرچه در این آیـات حجتی را که مردم علیه ابراهیم اقـامه کردنـد صـریحاً حکـایت نکرده ولکن از جمله " من از کسـانی که شریکش قرار می دهیـد نمی ترسم ،" تلویحاً معلوم می شود که چه می گفته اند، زیرا ابراهیم در رد گفتار آنان فرموده که من ازاین بت های شما نمی ترسم، معلوم می شود حجت آنان بر شرک و

بت پرستی ترس از بت ها بوده است.

از کلام ابراهیم برمی آیـد که مشـرکین در احتجاج با آن جناب راجع به بت پرستی خود راه تهدیـد را پیش گرفته و وی را از قهر خدایان بیم داده اند و اورا نصـیحت کرده اند بلکه بتوانند با خودشان در بت پرستی و ترک توحید هم آواز سازند. ابراهیم نیز چون دید که حجت آنان به دو حجت تجزیه می شود: یکی رد بر ربوبیت خدای سبحان و دیگری اثبات عقیده ربوبیت بت ها، لذا او هم از هر دو جواب داد.

در جواب از احتجاج اولی گفت:

-من در امر انجـام شـده ای قرار گرفته ام و به هـدایت پروردگـار راه حق را یـافته ام و او مرا بـا نشان دادن ملکوت آسـمانها و زمین آگاهی ها داده و حجت ها آموخته تا بتوانم ربوبیت را از هرچه غیر اوست، از قبیل ستارگان و بت ها، سلب نمایم. و من اینک دریافته ام که از پروردگاری که مـدبر امور من است بی نیاز نیسـتم، و پروردگار من تنها و تنها کسـی تواند بود که مدبر امور من باشـد و او نیز خـدای سـبحان است. و بـا این هـدایتی که مرا فرموده دیگر حـاجت گوش دادن به حجت شـما دربـاره ربوبیت بت ها ندارم! بحث برای فهمیدن و راه یافتن است، ومن راه صحیح را یافته ام و به مقصد رسیده ام !

ابراهیم علیه السلام با جمله " من از کسانی که شریکش قرار می دهید نمی

۱- مستند:آیه ۸۰و۸۱ سوره انعام " وَلا أخافُ ماتُشرِکونَ بِهِ ...." المیزان ج۱۳ ص ۳۰۰

ترسم مگر اینکه پروردگارم چیزی بخواهد ! " و با جمله قبلی آن " آیا درخصوص خدا بامن محاجه می کنید و حال آنکه او مرا هدایت کرده است،" در واقع گفته است:

-اولاً من از این بت ها ذره ای نمی ترسم،

-ثانیاً به فرضی هم که من از ضرر شرکای شما می ترسیدم تازه همین ترس هم خود دلیل دیگری بر ربوبیت خدای تعالی و آیتی از آیات توحید او بود، چه این خواست اوست که من از شرکای شما بترسم، نه خواست شرکای شما، که قادر بر چیزی نیستند!

(۱)

ماجرای شکستن بتها

قرآن مجید در ادامه این آیات قسمتی از مبارزات و مباحثات ابراهیم را با قوم خود یادآور شده و می فرماید:

« به پدرش و قومش گفت: چه چیز می پرستید؟

آیا از در افترا خدایانی دیگر به جای خدای عزوجل قصد می کنید؟

راستی ظن شما درباره رب العالمین چیست؟ »

قرآن کریم در این آیات خلاصه ای از روزهای اولیه شروع مبارزات ابراهیم علیه السلام علیه بت پرستی قوم خود را ذکر می کند و می فرماید:

« در این هنگام ابراهیم نظر مخصوصی به ستارگان کرد و گفت:

– من بیمارم !

مردم شهر به ناچار اورا به حال خود گذاشتند و به بیرون شهر رفتند. ابراهیم شهر را خالی از اغیار دید و به سراغ خدایان ایشان رفت و پرسید؟

– پس چرا نمی خورید؟

و چون جوابی نشنید، گفت:

– پس چرا حرف نمی زنید؟

سپس با نیروی هرچه تمام تر به سر و کله آنها کوبید و همه را خرد کرد! »

در قسمت اول این آیات، ابراهیم را نشان می دهد که از مریضی خود خبر می دهد و این خبردادن مربوط است به نظرکردن در ستارگان، یعنی به خاطر نظرکردن در ستارگان مریض شده است، حال این نگاه کردن در ستارگان یا برای این بود که ساعت را

۱- مستند: آیه ۸۵ سوره صافات " اِذقالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ ماذا تَعبُدوُنَ ...؟ " المیزان ج۳۳ ص۲۳۷

تشخیص دهد، مثل کسی که دچار تب نوبه شود و بخواهد بفهمد چه ساعتی دوباره تب به سراغش می آید، مثلا چه وقت فلان ستاره طلوع می کند و یا غروب می کند و یا ستارگان فلان وضع خاص را به خود می گیرند. و یا برای این بود که از نگاه کردن به ستارگان به حوادث آینده ای که منجم ها با آن حوادث را از اوضاع کواکب به دست می آورند، معین کند، و صابئی مذهبان به این مسئله بسیار معتقد بودند و در عهد ابراهیم علیه السلام عده بسیاری از معاصرین او از همین صابئی ها بودند.

ولی وجه اول با وضع ابراهیم علیه السلام مناسب تر به نظر می رسد که در این حالت معنای آیه چنین می شود که وقتی اهل شهر خواستند همگی از شهر بیرون بروند تا در بیرون شهر مراسم عید خود را به پا کنند، ابراهیم نگاهی به ستارگان انداخت و سپس به ایشان اطلاع داد که به زودی کسالت من شروع می شود، و من نمی توانم در این عید شرکت کنم.

وقتی مردم از آمدن ابراهیم صرف نظر کردند و اورا تنها در شهر گذاشتند و از شهر خارج شدند، ابراهیم خودرا به بت ها رسانید و نظری به آنها افکند که درست به شکل انسانها هستند، انسانهائی که در پیش رو طعام دارند و مشغول خوردن هستند، پس سرشار از خشم شد و پرسید که : چرا نمی خورید و چرا حرف نمی زنید؟ با اینکه شما خدایانی هستید که پرستندگانتان خیال می کنند شما عاقل و قادر و مدبر امور آنها هستید؟!!

اینجا بود که آخر ین تصمیم خودرا گرفت و با دست راست و با تبر محکم کوبید به سرو کله بت ها !

تبدیل آتش به گلستان

مردم باخبر شدند و به سرعت به طرف او آمدند، به خاطر اهتمامی که نسبت به حادثه داشتند، و احتمال می دادند که به دست ابراهیم علیه السلام پیش آمده باشد.

ابراهیم علیه السلام به آنها خطاب کرد و پرسید:

« - چرا چیزی را که خودتان می تراشید، می پرستید؟

با اینکه خدا شما و اعمال شمارا آفریده است ؟! »

همچنین قسمت های مربوط به دستگیری ابراهیم و آوردنش در ملاء عام و بازجوئی کردن از او و سایر جزئیات حذف شده است،(۱)مستند: آیه ۲۵۸ سوره بقره "اَلَم تَرءاَ اِلیَ الَّذی حاجَّ اِبراهیمَ فی رَبِّهِ ...." المیزان ج۴ص ۲۵۵وج۱۳ص۲۵۴

نمرود، طاغوت عصر ابراهیم

ابراهیم علیه السلام پس از فراغت از دو مرحله اولیه احتجاج با پدر و قوم خود به محاجه با نمرود پادشاه معاصرش می پردازد. نمرود مثل سایر جبارانی که در قدیم می زیستند، ادعای ربوبیت کرده بود، و همچنین روش غلط جباران آن روزگار بود که فکر بت پرستی را در بشر به وجود آورده بود، لذا می بینیم که قوم ابراهیم "ع" دارای خدایان بی شماری بودند. برای هر خدائی مجسمه ای بوده که بعضی از آنان خدایان این مجسمه ها را مانند آفتاب و ماه و کوکب (زهره) می پرستیدند.

ابراهیم در مقابل نمرود

مباحثه و محاجّه حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود، پادشاه زمان خود

را که ادعای خدائی داشت، قرآن مجید چنین نقل کرده است:

« مگر نشنیدی سرگذشت آن کسی را که خدایش سلطنت داده بود و غرور سلطنت کارش را به جائی رسانده بود که با ابراهیم در مورد پروردگارش بگو و مگو کرد؟

ابراهیم گفت:

۱- قوم شروع کردند به ساختن محلی برای شکنجه ابراهیم با آتش، و این محل را طوری ساختند که گنجایش آتش افروخته شده را داشت. آنگاه ابراهیم را در آن آتش انداختند. خداوند تعالی می فرماید: « آری آنها نقشه این کار را می کشیدند ولی خدا ذلیلشان ساخت ! » مراد به کشیدن نقشه، طرح سوزاندن ابراهیم بود ولی خداوند ابراهیم را بر آنان غالب ساخت، به طوری که نقشه شوم آنها هیچ اثری در وی به جا نگذاشت و آن این بود که خداوند به آتش فرمود: « ای آتش ! برای ابراهیم سرد و گلستان باش ! »

- خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.

نمرود گفت:

- من نیز زنده می کنم و می میرانم!

ابراهیم گفت:

- خدای یکتا خورسید را از مشرق سر می دهد، تو آن را از مغرب بیاور؟!

در اینجا بود که کافر مبهوت شد، وخدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند! »

به گفته تاریخ و روایات " نمرود" یکی ازسلاطین " بابل قدیم" بوده است. در آن عصر و زمان مردم بت می پرستیدند. برای هر چیزی ربی قائل بودند، مانند: رب زمین، رب دریاها، رب آتش. و آنگاه برای آن ارباب ها صورت ها و مجسمه هائی می ساختند تا چون دسترسی به خود ارباب ندارند این مجسمه هارا به عنوان نمایشگر ارباب بپرستند، و این مجسمه ها شفاعت آنهارا نزد صاحبان خود بکنند، و صاحب صنم هم شفاعتشان را نزد " خدای بزرگ" بکند، و یا به وسیله او سعادت زندگی و مرگ خودرا تأمین کند.

خیال می کردند ارباب بت ها یعنی آنهائی که تدبیر زمین و دریا و آتش به ایشان واگذار شده تأثیری در شئون زندگی آنان دارند، به طوری که اراده آن ارباب بر اراده خود آنان غالب است و تدابیر آنها بر تدبیر خود ایشان مسلط است.

چه بسا می شد که بعضی از سلاطین خودکامه و دیکتاتور از این اعتقادات عوام سوء استفاده می کردند و اوامر ملوکانه خودرا از این راه به خورد مردم می دادند و در شئون زندگی مردم تصرفاتی می کردند، و رفته رفته به طمع به دست آوردن مقام الوهیت می افتادند.

تاریخ این معنا را از فرعون و نمرود و غیر آن دو نقل کرده است. در نتیجه با اینکه خودشان مانند مردم شان بت می پرستیدند، در عین حال خودرا در سلک ارباب جا می زدند. رفته رفته مردم آنهارا بیشتر از بت های خیالی پرستش می کردند.

قرآن مجید از قول فرعون حکایت فرموده که گفت:

« اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعلی - من بزرگترین رب شما هستم !؟»

و با اینکه فرعون خود بت می پرستید، در عین حال خود را بزرگترین رب جا می زد. این ادعا از نمرود نیز حکایت شده که گفت: "اَنَا اُحیی وَ اُمیتَ – من نیز زنده می کنم و می میرانم! "

در نقل قولی که قرآن کریم در آیه مورد بحث فرموده کاملاً روشن می شود که

نمرود وقتی بـا ابراهیم مبـاحثه و محـاجه می کرد، برای خـدای سـبحان قائـل به الوهیت بوده، وگرنه وقتی ابراهیم به او گفت: « خدا آفتاب را از مشرق می آورد و تو آنرا از مغرب بیاور ! » نمرود تسلیم گفته آن جناب نمی شد و می توانست بگوید آفتاب را از مشـرق می آورم، نه آن خـدائی که تو معتقدی، و یا بگوید اصـلاً این کار خدای تو نیست بلکه کار خدایانی دیگر است، چون نمرود قائل به خدایانی دیگر غیر از خدای سبحان نیز بود.

قوم نمرود نیزهمین اعتقـاد را داشـتند. همچنـانکه همه داسـتانهای ابراهیم "ع" که در قرآن آمـده براین معنـا دلالت دارد، مانند داسـتان کوکب و مـاه و خورشـید، و یا گفتگوئی که آنجناب با پـدرش درباره بت ها داشت، و خطابی که به قوم خود کرد، و داستان شکستن بتها و سالم گذاشتن بت بزرگ، و سایر داستانها .

پس معلوم می شود نمرود هم ماننـد قومش برای خـدا الوهیت قائـل بود، ولی چیزی که هست قائـل به خـدایانی دیگر نیز بود، لکن با این حال خود را هم اله می دانست، و بلکه بالاترین آلهه می پنداشت. و به همین جهت بود که در پاسخ ابراهیم "ع" و احتجاجش، بر ربوبیت خود احتجاج کرد، و درباره سایر آلهه چیزی نگفت، معلوم می شود خود را بالاتر از همه می دانست.

از اینجـا این نـتیجه به دست می آیـد که بگـو مگوئی که بین ابراهیم علیه السـلام و نمرود واقع شـده، این بوده که ابراهیم علیه السلام فرموده بود:

رب من تنها الله است ولا غیر! و نمرود در پاسخ گفته بود:

نه خیر! من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم !

نمرود شـروع به مغالطه کرد و دسـتور داد دو نفر زنـدانی را آوردند، یکی را امر کرد تا کشـتند و دیگری را زنده نگه داشـتند، سپس گفت:" من نیز زنده می کنم و می میرانم!" بدین وسـیله امر را به حاضران مشتبه کرد و آنها هم تصدیقش کردند. چون ابراهیم دید حاضران استدلال منطقی را قبول نمی کنند حجتی آورد که خصم را شکست داد.

فرمود:

« خدای سبحان آفتاب را از مشرق می آورد وتو آن را از مغرب بیاور!»

وقتی ابراهیم این پیشنهاد را کرد نمرود مبهوت ماند و دیگر نتوانست پاسخ دهد.

هرچند آیه شریفه متعرض زمان وقوع این بگومگو نشده است ولی اعتبار

عقلی مساعد این احتمال است که بعد از افتادن حضرت ابراهیم درآتش و نجات او بوده

است، برای اینکه از داستانهائی که در قرآن کریم درباره ابراهیم علیه السلام از همان بدو ظهورش و احتجاجش با پدر و قومش و بت شکنی اش آمده، این معنی بدست می آید که اولین باری که آن جناب با نمرود ملاقات کرد هنگامی بود که خبر بت شکنی او به گوش نمرود رسیده بود و وی دستور داده بود اورا بسوزانند، و معلوم است که در چنین هنگامی جای بگو مگوی نمرود با وی درباره خدائی خودش نبوده است، چون به جرم شکستن بتها دستگیر شده بود، نه به جرم انکار خدائی نمرود، و اگر بگو مگوئی با او کرده حتماً بر سر این بوده که آیا بت ها پروردگارند یا خدای تعالی ؟

در روایات اسلامی آمده است که:

" آن کسی که با ابرهیم بر سر پروردگار او بگو مگو کرد نمرود پسر کنعان بود. "(۱)

(۲)

حمورابی و نمرود زمان ابراهیم

"حمورابی" معاصر ابراهیم علیه السلام نبود. او در حدود سیصد سال بعد از ابراهیم زندگی می کرد. زندگی ابراهیم علیه السلام در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بوده و زندگی حمورابی حدود هزار و هفتصد سال قبل از میلاد بوده است.

اگرچه تاریخ دلالت دارد براینکه حمورابی پادشاهی صالح و دیندار و عادل در بین رعیت، و مردی قانونمدار و پایداردر قوانین خود بوده، و مقرراتی را که خود وضع نموده بود به نحو احسن اجرا می کرده است، و قوانین وی قدیمی ترین قوانین مدنی است که تدوین شده است ولکن همین سند تاریخی صراحت دارد بر اینکه وی مردی بت پرست بوده است.

در همین آثار خطی که در خرابه های بابل از وی به دست آمده، بعد از بیان شریعت خود از بت های زیادی استمداد کرده است، و آن بت ها را در قبال سلطنت عظیمی که به او داده اند و توفیقی را که در بسط عدالت و وضع قانون به وی ارزانی داشته اند تشکر نموده و از آنها خواسته تا شریعتش را از زوال و تحریف حفظ کنند.

حمورابی آن بت هارا چنین اسم برده است:

۱- "میروداخ" خدای خدایان

۲- " أی" خدای قانون و عدالت

۳- "زاماما" و الاهه " اشتار" دو خدای جنگ

۱- نقل از علی علیه السلام در درمنثور

۲- مستند:تحلیل علمی وتاریخی المیزان ج۱۴ص۱۵

۴- " شاماش" خدای حاکم در آسمان و زمین

۵- " حاداد" خدای ارزانی و فراوانی نعمت

۶- " نیرغال" خدای فتح و پیروزی

۷- " بل" خدای قدر

۸- " الاهه بیلیتیس" و " الاهه نینو" و " اله ساجیلا" و غیر آن....

(در سفر تکوین اصحاح یازدهم تا بیست و پنجم تورات) گفته شده که ملکی صادق پادشاه " شالیم" که خود کاهن خدا بود، نان و شراب برای ابراهیم برد و اورا برکت داد. برخی چنین توجیه کرده اند که این ملک صادق کاهن، همان " امرافل" پادشاه " شنعار" است که در اول داستان مذکور است و او همان " حمورابی" صاحب قوانین معروف است که یکی از سلاله نخستین شاهان بابل است.

در تاریخ شاهی وی سخت اختلاف هست به طوری که بیشتر آنچه درباره وی گفته اند با زمان حیات ابراهیم (۲۰۰۰ ق-م) قابل انطباق نیست. مثلاً در کتاب " عرب پیش از اسلام" می گوید: حمورابی در سال ۲۲۸۷-۲۲۳۲ (ق-م) در بابل سلطنت داشته است. درکتاب " شریعت حمورابی " به نقل از کتاب "قدیمی ترین قوانین جهان" تألیف استاد. اف. ادوارد می گوید: دوران پادشاهی وی در ۲۲۰۵-۲۱۶۷(ق-م) بوده است.

در " قاموس اعلام شرق و غرب" آورده که او در سال ۱۷۲۸-۱۶۸۶ به اریکه پادشاهی بابل نشست. "قاموس کتاب مقدس" زمان فرمانروائی اورا سال ۱۹۷۵-۱۹۲۰(ق-م) می داند.

روشن ترین دلیل بر بطلان این حدس آن است که سنگ نبشته هائی که در ویرانه های بابل به دست آمده و شریعت حمورابی بر آنها حک شده شامل ذکر عده ای از خدایان بابلیان است و این خود می نماید که حمورابی از بت پرستان بوده است بنابراین صحیح نیست اورا کاهن خداوند بدانیم.

(۱)

تحلیل استدلال های ابراهیم "ع"

قرآن مجید احتجاجات ابراهیم علیه السلام با اقوام ستاره پرست و ماه پرست و بت پرست عصر خود را در آیات فوق الذکر نقل کرده که مشروح آن را در مطالب قبلی دیدیم. حال می پردازیم به تحلیل و چگونگی این استدلال ها، و در بادی امر می بینیم که ابراهیم علیه السلام در این حرفی که درباره کوکب و قمر و شمس زده، نظر صحیح و

۱- مستند:آیه ۷۴تا۸۳ سوره انعام " فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَء ا کوُکَباً ...." المیزان ج۱۳ ص ۲۸۰

یقینی و هدایت

الهیه و فیض پروردگار خودرا جستجو می کرده است، بدین شرح که :

۱-کلام آن حضرت را می توان حمل بر معنای حقیقی نمود و گفت که منظور آن حضرت این بوده که از راه فرضیه به حق مطلب رسیده و برای خود اعتقاد یقینی کسب کرده است.

۲-دیگر اینکه کلام آن حضرت را حمل بر ظاهر کنیم و بگوئیم ابراهیم علیه السلام از راه مماشات و تسلیم این سخن را گفته و خواسته است فساد آن را بیان نماید.

۳-اینکه ابراهیم علیه السلام یقین به این معنا داشته که اورا پروردگاری است که هدایت و سایر امورش را متکفل است، و اگر در این آیات واقعاً یا ظاهراً از پروردگار خود جستجو و بحث کرده منظورش این بوده که بفهمد آیا آن کسی که امورش را عهده دار است همان آفریدگار آسمان و زمین است، یا آنکه یکی از آفریده های اوست؟ و وقتی معلومش شد که ستاره و ماه شایستگی ربوبیت را ندارند، چون از نظرش ناپدید شدند ناگزیر اظهار امیدواری کرده و گفت: " اگر پروردگارم مرا به سوی خود راهنمائی نکند از گمراهان خواهم بود !"

درباره احتمال اولی باید گفت:

هیچ بعید نیست که ابراهیم "ع" در آن موقعی که اشاره به آفتاب می کرده نسبت به خصوصیات آن جاهل بوده است. و اولین باری بوده که از نهانگاه خود چشم به جهان وسیع گشوده، و مجتمعی از بشر و اجرامی درآسمان، یکی بنام ستاره و یکی ماه و یکی خورشید دیده و از جهت نداشتن معرفت به خصوصیات آنها به هرکدام که رسیده گفته: "هذاربی !"

ابراهیم علیه السلام بعد از دیدن ستاره و یا ماه و خورشید گفته است : "هذا ربی"، آنگاه بی اطلاع از اینکه چیزی نمی گذرد که این جرم غروب می کند بر همان گفتار خود ثابت مانده تا جرم غروب کرده و آن وقت فهمیده که اشتباه کرده و جرم مزبور پروردگار او نبوده است. چه اگر مانند یکی از ما سابقه ذهنی از غروب جرم داشته بود که همان بار اول و بدون فاصله جواب خودرا می داد که - این پروردگار من نیست،

برای اینکه این جرم به زودی غروب خواهد کرد!

درباره احتمال دومی باید گفت:

ابراهیم علیه السلام خواسته است با قوم خود مماشات کند، و اگر درباره این اجرام ایستاد تا غروب کنند و آن وقت از گفته خود برگشت برای این بوده که قدم به قدم احتجاج خودرا با محسوسات مردم پیش ببرد، همچنانکه وقتی بت هارا می شکند بت بزرگ را باقی می گذارد و می گوید این بت بزرگ خدایان شمارا شکسته است، تا به خوبی آنان را به عجز اصنام واقف سازد و برای آنان حتمی کند که این سنگ و چوب ها نمی توانند از خودشان دفع شری کنند تا چه رسد به دیگران !

نتیجه بررسی های ابراهیم "ع"

ابراهیم علیه السلام علیه ربوبیت اجرام سه گانه این حجت را اقامه کرده که هر غروب کننده را برای همان غروب کردنش دوست ندارد، و غروب هر چیز عبارت است از اینکه انسان آن چیز را بعد از یافتن از دست داده و گمش کند، و چیزی که دارای چنین وصفی است شایستگی ندارد که محبت و دلبستگی آدمی ، که ملاک و مجوز عبادت و پرستش است، به آن تعلق گیرد، و چون این وصف در جمیع جسمانیات هست و همه موجودات مادی رو به زوال و نیستی و هلاکند، از این جهت باید گفت در حقیقت حجت ابراهیم علیه السلام حجتی است علیه جمیع انحاء شرک و وثنیت، نه تنها مسئله بت پرستی و ستاره پرستی، حتی عقایدی را هم که بعضی از مشرکین درباره الوهیت ارباب انواع و موجودات نوری مافوق ماده و طبیعت ومنزه از جسمیت و حرکت دارند، نیز ابطال می کند.

(۱)

ابراهیم و اعلام دین فطرت

پس از آنکه ابراهیم علیه السلام از شرک قومش و از شرکای آنان تبری جست اینک با عبارات آیه فوق به سوی توحید تام گرائیده و ربوبیت و معبودیت را منحصراً برای کسی اثبات می کند که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی درآورده، و بت پرستی و

۱- مستند:آیه۷۹سورهانعام " اِنّی وَجَّهتُ وَجهیَ لِلَّذی فَطَرَالسَّماواتِ وَالاَرضَ حَنیفاً وَما اَنَامِنَ الْمُشرِکینَ " المیزان ج۱۳ص۲۹۸

شرک را از خود نفی کرده و می فرماید:

« من رو آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده،

درحالی که میانه رو هستم و. از مشرکان نیستم! »

منظور از روی آوردن، کنایه از این است که من با عبادت خودتنها به سوی خداوند روی می آورم، چون لازمه عبودیت و مربوبیت این است که مربوب در نیروی خود و اراده اش بسته به رب خود باشد، و اورا بخواند، و در جمیع کارهایش به او رجوع کند، و معلوم است که دعا و رجوع جز با توجیه وجه و روی آوردن محقق نمی شود، بنابراین توجیه وجه کنایه است از همان عبادت که آن نیز عبارت است از دعا و رجوع.

ابراهیم علیه السلام در این کلام خود صریحاً از پروردگار خویش اسم نبرده بلکه وصفی از اوصاف اورا ذکر کرده که احدی از مشرکین هم در آن وصف نزاع و خلافی ندارند، و آن وصف عبارت بود از خالق بودنش برای زمین و آسمان، یعنی کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است.

یعنی من با عبادت خود روی به درگاه کسی می آورم که ایجاد هرچیزی منتهی به اوست و خود شما هم اورا مافوق خدایان خود می شناسید.

در این که از میان همه صفات خاص پروردگار، و در میان الفاظی که دلالت بر خلقت دارند – مانند: باری، خلق، بدیع – بطور خاص " فاطر " را برگزید اشاره است به اینکه آن دینی که ابراهیم علیه السلام از میان ادیان انتخابش کرده است دین فطرت است !

لذا در قرآن کریم هم مکرراً دین توحید را به دین ابراهیم و دین حنیف و دین فطرت وصف کرده است، چون دین توحید دینی است که معارف و شرایع آن همه بر طبق خلقت انسان و نوع وجودش و بر وفق خصوصیاتی بنا نهاده شده که در ذات اوست، و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست.

پس اینکه بشر را دعوت به دین اسلام یعنی خضوع در برابر حق تعالی کرده است برای این بوده که خلقت بشر هم برآن دلالت کرده و اورا به سوی آن هدایت می کند.

(۱)

ابراهیم، شیعه نوح، با قلبی سلیم

مردمی که موافق طریقه کسی حرکت کنند چنین مردمی شیعه آن کس می باشند، حال چه اینکه آن کس جلوتر از آن قوم باشد یا بعداز آن قوم. در این آیه خداوند می فرماید که ابراهیم یکی از شیعیان نوح بود، چون دینش موافق دین او، یعنی دین توحید بود.

ابراهیم را خداوند چنین می شناساند که – اِذ جاءَرَبَّهُ بِقَلبٍ سَلیمٍ

- ابراهیم با دلی سالم به درگاه پروردگارش شتافت !

شتافتن و آمدن به نزد پروردگار کنایه است از تصدیق خدا و ایمان به او .

مراد به قلب سالم آن قلبی است که از هر چیزی که مضر به تصدیق و ایمان به خدای سبحان باشد، خالی باشد، نه شرک جلی و نه شرک خفی، نه اخلاق زشت و نه آثار گناه، نه هیچ تعلقی به غیرخدا که باعث شود صفای توجه به سوی خدارا ازبین ببرد و کدر سازد.

از اینجا روشن می شود که منظور از قلب سلیم آن قلبی است که هیچ تعلقی به غیر خدا نداشته باشد.

(۲)

ابراهیم، اُسوه حسنه

قرآن می فرماید:

« شما الگوی خوبی در ابراهیم و پیروان او دارید!

به یاد آورید آن زمان را که به قوم خود گفتند:

- ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید، بیزاریم !

و به شما کافریم !

و از همین امروز برای ابد اعلام قطع رابطه خویشاوندی و اعلام دشمنی و کینه با شما می کنیم

۱- مستند: آیه ۸۳سوره صافات " وَاِن مِن شیعَتِهِ لَاِبراهیمَ اِذجاءَ رَبَّهُ بِقَلبٍ سَلیمٍ ...." المیزان ج۳۳ ص۲۳۶
۲- مستند: آیه ۴سوره ممتحنه " قَد کانَت لَکُم اُسوَةٌ حَسَنَةٌ فی اِبراهیمَ ...." المیزان ج۳۸ ص۱۱۳

و این تا روزی که به خدای یگانه ایمان آورید، باقی می ماند! »

خدای متعال خطاب به مؤمنین می فرماید که شما الگوی خوبی دارید و باید مانند ابراهیم که با قوم خود به دلیل دشمنی آنها با خدا دشمنی اعلام کرد، با دشمنان خدا اعلام دشمنی کنید!

از لحاظ تاریخی، از ظاهر این آیه مستفاد می شودکه در محل و زمانی که ابراهیم علیه السلام اعلام قطع رابطه با مشرکین کرد از پیروان او نیز همراهش بودند. یعنی غیر از حضرت لوط و همسر ابراهیم کسانی دیگر نیز به وی ایمان آورده بودند و در این ماجرا همراه ابراهیم علیه السلام بودند و مانند او اعلام انزجار و قطع رابطه با کفار دشمن خدا کردند.

نکته دیگر اینکه آیه فوق برائت را به آثارش معنا می کند، و آثار برائت همین است که به عقیده آنان کفر بورزند، و مادام که مشرکند با آنان دشمنی کنند تا روزی که خدای سبحان را بپرستند.

مراد به کفر ورزیدن به آنان کفر ورزیدن به " شرک" آنان است.

معنای کفر به شرک آنان این است که با شرک آنان عملاً مخالفت شود، همچنانکه عداوت مخالفت و ناسازگاری قلبی است.

خود آنان برائتشان را از مشرکین به سه امر تفسیر کرده اند:

۱-مخالفت عملی با شرک آنان،

۲-عداوت قلبی با ایشان،

۳-استمرار این وضع مادام که بر شرک خود باقی باشند مگر اینکه از شرک خود دست برداشته و به خدای واحد ایمان بیاورند!

الگوئی برای برائت مطلق از مشرکین

از کلیّتی که آیه های فوق بر آن دلالت دارند، خداوند متعال استثنائی را از قول آنها اعلام می کند و می فرماید:

« مگر قول ابراهیم به پدرش که من تنها می توانم از خدا برایت طلب مغفرت کنم، و از ناحیه خدا هیچ کاری دیگر نمی توانم صورت دهم،

و همگی گفتند:

- پروردگارا ! بر تو توکل کردیم و به سوی تو انابه نمودیم !

که بازگشت به سوی توست!

پروردگارا !

مارا مایه امتحان و فتنه کسانی قرار مده که کافر شدند !

و مارا بیامرز، که تو، تنها تو عزیز و حکیمی ! »

ابراهیم علیه السلام و مؤمنینی که با وی بودند از قوم مشرک خود به طور کلی و مطلق تبری جستند و هر رابطه ای را که ایشان را به آنان پیوند می داد قطع نمودند به جز یک رابطه و آن گفتار ابراهیم به پدرش بود که گفت:

" – برای تو از خدا آمرزش می طلبم ....»

این جمله معنایش اظهار دوستی ابراهیم نسبت به پدر نیست بلکه وعده ای است که به وی داده تا شاید از شرک توبه کند و به خدای یگانه ایمان بیاورد.

وقتی ابراهیم به پدر وعده استغفار داده بود که برایش روشن نشده بود که وی دشمن خداست و دشمنی با خدا در دلش رسوخ یافته است و در شرک ثابت قدم می باشد، بدین جهت امیدوار بود که از شرک برگردد و به خدا ایمان بیاورد، ولی وقتی برایش معلوم شد که عداوتش با خدا در دلش رسوخ یافته است، در نتیجه از ایمان آوردنش مأیوس شد و از او بیزاری جست.

الگوئی برای مؤمنان به خدا و روز جزا

در ادامه آیات، قرآن کریم مسلمانان را به نکات دیگری از ابراهیم و پیروانش متوجه می کند و می فرماید: « – شما، البته از میان شما، آنهائی که امیدوار به خدا و روز جزایند، همواره در ابراهیم و یارانش الگو داشته اند! و اما آنهائی از شما که هنوز کفار را دوست می گیرند بدانند که خدای تعالی بی نیاز و ستوده است! »

در این آیه به منظور تأکید مسئله اسوه بودن را تکرار می کند تا علاوه بر تأکید این معنارا هم بیان کرده باشد که این اسوه حسنه تنها برای کسانی است که به خدا و روز جزا امید داشته باشند، و نیز اسوه اینگونه افراد به ابراهیم علیه السلام تنها در بیزاری از کفار نیست بلکه در دعا و مناجات هم از آن جناب تأسی می کنند.

دعائی که خداوند متعال از ابراهیم و همراهانش تعریف می کند نخست دعائی به طور مقدمه به درگاه پروردگارشان کردند و گفتند:

« - رَبَّنا عَلَیکَ تَوَکَّلنا وَ اِلَیکَ اَنَبنا وَ اِلَیکَ الْمَصیر ! »

این مناجات و دعائی است از نامبردگان به درگاه خدا و مناجاتی است دنبال آن تبری جستن، چون آن تبری به آن شدت ممکن بود آثار سوئی به بار آورد و ایمان را از آدم سلب کند لذا دعا کردند که پروردگارا به تو توکل می کنیم و به سوی تو انابه می آوریم و بازگشت به سوی توست! خواستند عرض کنند که این خود ما نیستیم که امور خودرا تدبیر می کنیم تنها مشیت توست ! و آن را به هرجور که خودت می خواهی تدبیر فرما!

ولی دعای اصلی آنها این بود که گفتند:

« - رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَهً لِلَّذین کَفَروُا، وَاغفِرلَنا رَبَّنا ! »

در این دعا از خدا می خواهند ازآثار سوء تبری شان از کفار آنان را پناه دهد و ایشان را بیامرزد.

معنای " فتنه" وسیله امتحان است. و معنای اینکه مبادا مؤمنین فتنه برای کفار قرار گیرند این است که کفار برآنان مسلط شوند تا مورد امتحان قرار گیرند و آنچه فساد در وسع خود دارند بیرون بریزند، و ابراهیم و مؤمنین را به انواع آزارها شکنجه کنند که چرا به خدا ایمان آورده اید و خدایان مارا رها کرده و از آنها و از عبادتشان بیزاری جسته اید! ابراهیم علیه السلام و یارانش در دعای خود ندای " ربنا " را پی درپی تکرار می کردند تا بدین وسیله رحمت الهی را به جوش آورند:

« - توئی آن غالبی که هرگز مغلوب نمی شود!

کسی که همه افعال او متقن است،

و از استجابت دعای ما عاجز نگردد،

توئی و تنها توئی که می توانی مارا از کید دشمنان خود حفظ کنی !

و می دانی از چه راهی حفظ کنی . . .!

- اِنَّکَ اَنتَ الْعَزیزُالْحَکیمُ ! »

امامت ابراهیم "ع" و امتحانات او

اشاره

(۱)

مفهوم امامت، و ارزش آن

الفاظی در قرآن شریف وجود دارد که در انظار مردم ساده تلقی می شود، چون در اثر مرور زمان زیاد بر زبانها جاری شده و خیال کرده اند که معنای آن را می دانند، و همین خیال باعث شده است که بر سر آنها ایستادگی و دقت به خرج ندهند.

یکی از آن الفاظ " امامت " است.

مفسرین آن را همه جا و به طور مطلق به معنای : نبوت، تقدم، مطاع بودن، خلافت، وصایت، ریاست در امور دین گرفته اند، در حالیکه هیچ یک از اینها حقیقت " امامت " را نمی رسانند.

مواهب الهی، صرف یک مشت مفاهیم لفظی نیست، بلکه هریک از این عناوین، عنوان یکی از حقایق و معارف حقیقی است. لفظ " امامت " نیز یک معنای حقیقی دارد، غیر حقایق دیگری که الفاظ دیگر از آنها حکایت می کنند.

حقیقتی که تحت عنوان " امامت " است از آیات زیر مشخص می شود:

« ما به ابراهیم اسحق را دادیم، و علاوه براو یعقوب را هم دادیم، و همه را صالح قرار دادیم، و مقرر کردیم که " امامانی " باشند به " امر " ما " هدایت " کنند! »

« ما از ایشان " امامانی " قراردادیم که به " امر " ما " هدایت " می کردند، و این مقام را بدان جهت یافتند که " صبر " می کردند، و به " آیات " ما " یقین " داشتند! »

۱- مستند:آیه ۱۲۴سوره بقره " اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً ...." المیزان ج۲ ص ۹۸

پس، قرآن کریم هرجا نامی از " امامت" می برد، دنبالش متعرض "هدایت" می شود، تعرضی که گوئی می خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند. و از سوی دیگر همه جا این " هدایت" را مقید به " امرخدا" کرده و با این قید فهمانده است که :

۱-" امامت" به معنای مطلق " هدایت" نیست بلکه "هدایتی" است که با " امرخدا " صورت می گیرد.

(" امرخدا" همان است که وقتی اراده خلق چیزی می کند بآن می گوید: "باش" و او هست می شود – " کن" - " فیکون " !)

۲-"امام" هدایت کننده است که با "امری ملکوتی" که در اختیار دارد، "هدایت" می کند.

پس "امامت" از نظر باطن، یک نحوه " ولایتی " است که " امام" در " اعمال مردم" دارد. و "هدایت امام" مانند " هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین" نیست که صرفاً " راهنمائی" از طریق نصیحت و مؤعظه حسنه یا صرفاً " آدرس دادن" باشد، بلکه " هدایت امام" به معنای " گرفتن دست خلق و رساندن به مقصد نهائی " است.

از طرف دیگر، خدای تعالی برای موهبت "امامت" سببی معرفی کرده و آن عبارت است از " صبر ویقین" :

« اِنَّما صَبَروُا وَ کانوُا بِآیاتِنا یوُقِنوُنَ »

« وما این چنین ملکوت آسمانها وزمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از مؤقنان گردد! »

-" امام" باید دارای " یقین" باشد، " انسانی" که " عالم ملکوت"

برایش مکشوف باشد و با " کلماتی" از خدای سبحان برایش محقق گشته باشد.

- " امام" کسی است که باطن دلها و اعمال، و حقیقت آن پیش رویش حاضر است، و از او غایب نیست. باطن دلها و اعمال برای امام حاضر است. امام به تمامی اعمال بندگان چه خیر و چه شر آگاه است، گوئی هرکس

هرچه می کند در پیش روی امام می کند!

-" امام" مهیمن و مشرف بر راه سعادت و راه شقاوت است.

-" امام" کسی است که در روزی که باطن ها ظاهر می شود مردم را به طرف خدا سوق می دهد، همچنانکه در ظاهر وباطن دنیا نیز مردم را به سوی خدا سوق می دهد.

« یَوْمَ نَدعوُا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم ! »

« روزی که هر دسته مردم را به امامشان می خوانیم! »

آیه شریفه می فهماند که :

-" پست امامت" پستی نیست که دوره ای از دوره های بشری و عصری از اعصار از آن خالی باشد، بلکه در تمام ادوار و اعصار باید وجود داشته باشد. این نکته را عبارت " کُلَّ اُناسٍ" می فهماند یعنی هرجا که انسانهائی باشند، امامی نیز هست که " شاهد" بر " اعمال" ایشان است.

-مقام با این عظمت "امام"، هرگز در کسی یافت نمی شود مگر آنکه ذاتاً "سعید و پاک" باشد.

-" امام" باید " معصوم" از هر ضلالت و گناهی باشد، وگرنه مهتدی به نفس نخواهد بود، بلکه محتاج به هدایت غیر خواهد بود.

-هرکس " معصوم" نباشد، او " امام" و "هادی به سوی حق" نخواهدبود. (این همان مفهوم آیه " لایَنالُ عَهدِی الظّالِمینَ! " است.)

یعنی بطور مطلق هرکسی که ظلمی از او صادر شده باشد، هرچند که یک ظلم در تمام عمر مرتکب شده باشد، معصوم تلقی نمی شود.

مشخصات امام

" امام" یعنی مقتدا و پیشوائی که مردم به او اقتداء نموده، و در گفتار و کردار از او پیروی کنند. نتیجه بررسیهای فوق نشان می دهد که " امام "باید دارای مشخصات زیر باشد:

۱-" مقام امامت " باید از طرف خدای تعالی معین و مقرر گردد.

۲-" امام" باید به عصمت الهی " معصوم" باشد.

۳-مادامی که موجودی به نام انسان در روی زمین باشد، " زمین خالی از وجود امام نیست."

۴-" امام" باید "مؤید" از طرف پروردگار باشد.

۵-" اعمال بندگان خدا" هرگز از نظر " امام" پوشیده نباشد، و" امام" بدانچه مردم می کنند " آگاه" باشد.

۶-" امام" باید به تمامی احتیاجات و نیازهای انسا نها "علم" داشته باشد، چه در امر معاش دنیا و چه در امر معاد و دین آنها.

۷-با وجود " امام" کسی محال است پیدا شود که از نظر فضایل " مافوق امام" باشد.

این هفت مسئله، از امّهات و رئوس مسایل امامت است که از آیات قرآنی استفاده می شود.

ضمناً آیه ۹۰ سوره انعام نشان می دهد که هدایت انبیاء علیهم السلام چیزی است که وضع آن تغییر و تخلف نمی پذیرد و این هدایت بعداز رسول خدا «ص» هم همچنان در امتش هست، و از میان امت او برداشته نمی شود.

بلکه در میان امت او آنانکه از ذریه ابراهیم علیه السلامند همواره این هدایت را در اختیار دارند:

وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فی عَقِبِهِ !

(۱)

تاریخ امامت ابراهیم "ع"

این آیه، تاریخ " امامت" ابراهیم علیه السلام است. این واقعه در اواخر عمر آن حضرت اتفاق افتاده است، و آن زمانی است در دوران پیری ابراهیم، بعد ازتولد اسماعیل و اسحق علیهماالسلام، همچنین بعداز آنی است که اسماعیل و مادرش را از سرزمین فلسطین به سرزمین " مکه" منتقل کرد:

۱- مستند:آیه ۱۲۴سوره بقره " وَاِذِابْتَلی اِبراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً ! " المیزان ج۲ ص ۹۱

« ... و چون پروردگار ابراهیم، اورا با کلماتی بیازمود،

و او به حد کمال آن امتحانات را انجام داد، بوی گفت:

- من تورا برای مردم امام خواهم کرد !

ابراهیم گفت:

- آیا از ذریه ام نیز کسانی را به امامت می رسانی ؟

فرمود:

- آری اگر شایسته باشند!

که عهد من به ظالمین نمی رسد! »

تحلیل آیات فوق مسلم می دارد که این گزینش، بعد از تولد فرزندان ابراهیم "ع" بود، زیرا اگر موضوع امامت، قبل از بشارت ملائکه به تولد اسماعیل و اسحق بود، ابراهیم علیه السلام علمی به اینکه صاحب ذریه می شود نداشت، زیرا حتی بعداز بشارت دادن ملائکه، طبق نقل قرآن، ابراهیم باز آنرا باور نمیکرد، و

در جواب ملائکه سخنی گفت که نومیدی از اولاددار شدن از آن پیداست:

« - آیا مرا که پیری برمن مسلط شده بشارت می دهید؟

بچه بشارت می دهید؟

گفتند: به حق بشارت می دهیم!

زنهار از نومیدان مباش ! »

همچنانکه قرآن حکایت می کند، همسر او نیز امیدی نداشت به اینکه صاحب فرزند شود، چون این گفتگو شنید بخندید، و گفت:

« - ای وای ! آیا من بچه می آورم؟

با اینکه پیرزالی هستم که حتی در جوانی ام نازا بودم،

و شوهرم پیر فرتوت است؟!!

این بشارت چیزی است عجیب!! »

گفتند:

« آیا از امر خدا تعجب می کنی ؟!!

رحمت خدا و برکات او شامل حال شما اهل بیت است،

و او حمید و مجید است ! »

پس زمـانی که ابراهیم علیه السـلام به مقـام " امـامت" رسـید، این مراحـل گذشـته بود، و نمی توانست عملاً ـ قبل از این تاریخ باشـد، زیرا ابراهیم بعـد از شـنیدن این مژده که خـدا اورا به مقـام " امـامت" ترفیع می دهـد، تقاضا می کنـد که این مقام را به بعضی از

ذریه او نیز عطا کند، پس در این زمان او دارای فرزند بوده است. و نیز دوران پیری و فرتوتی او مدتی قبل – یعنی زمان بشارت فرزندانش – شروع شده بود، زیرا زنش گفت:

« شوهرم پیر فرتوت است – هذا بعلی شیخاً... »

خود ابراهیم علیه السلام نیز تاریخ فرزندار شدن خودرا در پیری چنین بیان میکند:

« شکر خدای را که در دوران پیری اسماعیل و اسحق را به من ارزانی داشت !»

و نیز زمان به امامت رسیدن ابراهیم وقتی است که پروردگارش آزمایش ها نموده و او در همه آنها پیروز گردیده بود، و بدین جهت پروردگارش فرمود:

« – من تورا امام خواهم کرد ! »

معلوم است این امتحانات، همان انواع بلاهائی بود که در زندگی بدان مبتلا شده بود و قرآن کریم به آنها تصریح فرموده است.

روشن ترین این امتحانها و بلاها – داستان بریدن سر فرزندش اسماعیل بود . پس وجود اسماعیل و جریان سربریدن او قبل از زمان اعطای مقام امامت از طرف خدا بوده است، یعنی امامت ابراهیم به بهای تمام این ابتلائات و پیروز و موفق درآمدن او و از امتحانات، یعنی زمان کمال پیری او بوده است –

وَاِذِابْتَلی اِبراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً !

ترتیب مقامات ابراهیم

مقاماتی که ابراهیم علیه السلام به دست آورده به ترتیب زیر بوده است:

۱–مقام عبودیت،

۲–مقام نبوت،

۳–مقام رسالت،

۴–مقام خلّت،

۵–مقام امامت.

خدای تعالی قبل از آنکه اورا نبی کند، در همان ابتدای امر دارای " رشد" کرد، و رشد همان "عبودیت" است.

آن روزی که ابراهیم به پدرخود اعتراض کرد که چرا بتهارا می پرستید، نبی بوده

است !(۱)

مقـام رسـالت در اواخر عمر ابراهیم"ع" و سـنین پیری او، و بعـداز جـدائی از پـدر و قومش اعطـاء شـده است و در آن ملائکه خدارا در بیداری دیده و با آنان صحبت کرده است . همان زمانی است که به او مژده فرزندی دادند و او گفت من پیرم!

اگر خـدا اورا برای خود " خلیـل" گرفت، برای خاطر این کیش و ملت حنیفی است که وی به امر پروردگارش تشـریع کرد، و به خـاطر شـرافت آن کیش، ابراهیم به مقام "خلت"مشـرف گردیـد. (خـدای سـبحان اعراض از کیش ابراهیم را که نوعی ظلم است " سفاهت" خوانده است!)

مقام امامت ابراهیم "ع" را آیه زیر تأئید می کند:

« اِنّی جاعِلُکَ للنّاسِ اِماماً ! »

همانگونه که قبلاً بحث شد زمان و تاریخ این گزینش الهی در اواخر عمر آن حضرت بوده است.

(۲)

ادامه امامت ابراهیم تا امت محمد رسول اللّه "ص"

درتاریخ امامت ابراهیم "ع" در قرآن مجید آمده که:

« وقتی پروردگار ابراهیم او را با کلماتی یا آزمایشـهائی بیازمود و او از عهـده آزمایشـها پیروز برآمـد، فرمود: تورا امام خواهم کرد! »

ابراهیم "ع" سؤال کرد:

« از ذریه من نیز کسانی را به امامت می رسانی ؟ »

فرمود:

« عهد من به ظالمین نمی رسد ! »

حال باید دید با شرطی که خدای تعالی فرمود، کدام یک از فرزندان و نسل

۱- فرق بین نبی و رسول این است که نبی در خواب واسطه وحی را می بیند و وحی را می گیرد ولی رسول فرشته وحی را در بیداری می بیند و با او صحبت می کند.

۲- مستند:آیه۱۲۴بقره و ۹۰ انعام " قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِن ذُرّیَّتی .... " المیزان ج۲ ص ۱۰۸

ابراهیم علیه السلام شایستگی این مقام را دارند که ادامه دهنده " امامت" آن بزرگوار باشند؟ در آیه ۹۰ سوره انعام چنین می خوانیم :

« ما اسحق و یعقوب

را به ابراهیم دادیم،

و همه شان را هدایت کردیم،

-نوح را هم قبلاً هدایت کرده بودیم.

و همچنین از "ذریّه او" : داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را !

و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می بخشیم!

و نیز:

-زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس را !

که همه از " صالحان " بودند!

و نیز: اسماعیل، یسع، یونس، و لوط را !

که هریک را بر عالمین برتری دادیم !

و نیز:

-از پدران ایشان،

-ذریه های ایشان،

-و برادرانشان !

که علاوه بر هدایت و برتری " اجتباء " هم دادیم!

و "هدایت به سوی صراط مستقیم" ارزانی داشتیم !

این هدایت " هدایت خداست" !

که هر یک از " بندگان" خودرا بخواهد با آن هدایت می کند!

و اگر بندگانش شرک بورزند، همه اعمالشان حبط و باطل خواهد شد!

و اینها :

-همان هائی هستند که،

-"کتاب" و "حکم" و " نبوت" به آنها دادیم !

پس اگر قوم تو ای محمد!

به " قرآن و هدایت" کفر بورزند،

"مردمی دیگر" را موکل برآن کرده ایم،

که هرگز به آن " کفر" نمی ورزند!

و آنان:

-کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است،

-پس به " هدایت " آنان،

-" اقتداء " بکن !

از سیاق آیات فوق برمی آید : که " هدایت انبیاء " چیزی است که وضع آن تغییر و تخلف نمی پذیرد. و این "هدایت" بعد از رسول خدا «ص» همچنان در امت او هست، و از میان امتش برداشته نمی شود، بلکه در میان امت او و آنانکه از « ذریه » ابراهیم علیه السلامند، همواره این هدایت را در اختیار دارند...

وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فی عَقِبِهِ !

خداوند سبحان آن هدایت را کلمه ای باقی در دودمان ابراهیم قرارداد !

این " هدایت" هدایت به " امر" خداست، و " هدایت به حق" است، نه هدایت به معنای راهنمائی!

خدای تعالی خبر داد که هدایت به این معنا را " کلمه ای باقی در دودمان ابراهیم علیه السلام " قرار می دهد.

از آنچه گذشت این معنا روشن گردید که " امامت" بعد از ابراهیم "ع" در فرزندان او خواهد بود. چون ابراهیم"ع" از خدا خواست تا امامت را در بعضی از ذریه اش قرار دهد، نه در همه ! و جوابش داده شد که در همین بعضی هم به " ظالمین" از فرزندان او نمی رسد!

پر واضح است که همه فرزندان ابراهیم"ع" و نسل وی ستمگر و ظالم نبوده اند، تا نرسیدن عهد خدا به ستمگران معنایش این باشد که هیچ یک از فرزندان ابراهیم "ع" عهد امامت را نائل نشوند.

پس این پاسخی که خداوند به درخواست او داد، در حقیقت اجابت او بوده، اما با بیان اینکه امامت "عهدی" است، و " عهد خدای تعالی" به "ستمگران" نمی رسد!

(۱)

مفهوم کلمات، ابتلائات و امتحانات ابراهیم "ع"

در تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام امتحان ها و ابتلائاتی زیاد بوده که خدا از او

۱- مستند: آیه ۱۲۴ سوره بقره " وَاِذِابْتَلی اِبراهیمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ . . . ! " المیزان ج۲ ص ۹۳

به عمل آورده، و سرانجام بالاترین مقام یعنی " امامت " را به این پیغمبر و نبی و عبد و خلیل خود بخشیده است.

معلوم است که امتحانات ابراهیم "ع" همان انواع بلاهائی بود که در زندگی بدان مبتلاء شده است و قرآن کریم به آنها تصریح کرده است. روشن ترین آن امتحانات داستان سربریدن فرزندش اسماعیل است که قرآن کریم آنرا چنین بیان می کند:

« - پسرم ! در خواب می بینم که من به دست خودم تورا ذبح می کنم... دراین واقعه ترا چه نظری است؟

اسماعیل جواب داد:

- ای پدر به هرچه مأموریت یافته ای انجام بده !

که انشاء الله مرا شکیبا خواهی یافت !

پس چون هردو تسلیم امر حق گشتند،

و اورا برای کشتن به رو درافکند،

درآن حال که کارد به گلویش کشید،

خطاب کردیم :

- ای ابراهیم ! تو مأموریت عالم رؤیا یت را انجام دادی،

کارد از گلویش بردار ! که ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم !

این ابتلاء همان امتحانی است که حقیقت حال اهل ایمان را روشن می کند...! »

همانگونه که در مباحث قبلی گفته شد این قضیه در دوران پیری ابراهیم "ع" اتفاق افتاده است. خداوند، طبق نقل صریح قرآن، اسماعیل و اسحق را در زمان پیری به ابراهیم "ع" ارزانی داشته بود.

با اینکه در آیه مورد بحث، امتحان ابراهیم را به وسیله " کلمات" دانسته است ولی این بدان جهت است که الفاظ وظایف عملی برای آن جناب معین و از عهد و پیمانها و دستورالعمل ها حکایت می کرده است، لذا امتحان فقط با برنامه های عملی صورت می گیرد، و عمل است که صفات درونی انسان را ظاهر می سازد، نه گفتار !

مراد به " کلمـات" در آیه مورد بحث، همـان قضایـائی است که ابراهیم "ع" با آنها آزمایش شـد، و عهـدهائی است الهی که وفای بدانها را از او خواسته بودند: مانند قضیه کواکب، بت ها، آتش، هجرت، قربانی فرزند و ....

اگر در آیه موردبحث، نامی از این امتحانات نبرده است، برای این بوده که نیازی به ذکر آنها نداشـته، بلکه همین که فرمود: " چون از آن امتحانـات پیروز درآمـدی مـا تورا امام خواهیم کرد!" می فهمانـد که آن امور، اموری بوده که لیاقت آن جناب را برای مقام امامت اثبات می کرده است، چون امامت را مترتب برآن امور کرده است.

پس این صحنه ها که برشمردیم، همان " کلمات" بوده است .

(۱)

مفهوم " کلمه" و " تمام شدن " آن

" کلمه" هرچند، در قرآن کریم، بر موجودات و اعیان خارجی اطلاق شده، نه بر الفاظ و اقوال، و لکن همین نیز به عنایت قول و لفظ است. و هرجا که در قرآن کریم لفظ " کلمه "را به خدا نسبت داده منظورش از آن قول " کن فیکون" است، مانند:

-« ... و کلمه ای از او نامش عیسی بن مریم بود. »

-« مَثَل عیسی نزد خدا، مَثَل آدم است که اورا از خاک بیافرید، و سپس فرمود: باش، پس موجود شد – کن فیکون ! »

-« کسی کلمات خدا را تغییر نمی تواند بدهد! »

-« تبدیلی برای کلمات خدا نیست. »

-« خدا با کلمات خود حق را محقق می سازد.»

-« آنها که کلمه عذاب پروردگارت علیه آنان حتمی شده، ایمان نمی آورند.»

-« ولکن کلمه عذاب حتمی شده بود.»

-« و این چنین کلمه پروردگارت بر کسانی که کافر شدند محقق گشت، که اصحاب آتشند! »

-« اگر نبود که کلمه خدا قبلاً برای مدتی معین گذشته بود، هر آینه قضا بین آنان رانده می شد. »

-« و کلمه الله هی العلیا . . . و کلمه خدا همواره دست بالاست ! »

۱- مستند: آیه ۱۲۴ سوره بقره " وَاِذِابْتَلی اِبراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ . . . ! " المیزان ج۲ ص ۹۵

-« گفت حق این است که . . . و حق می گویم ! »

-« تنها گفتار ما به چیزی که بخواهیم ایجاد کنیم، این است که به آن می گوئیم:

-باش ! و آن چیز موجود شود ! »

در همه موارد بالا، منظور از لفظ " کلمه" قول و سخن است، به این عنایت که کار " قول" را می کند، چون قول عبارت است از اینکه گوینده آنچه را می خواهد به شنونده اعلام بدارد، یا به او خبر بدهد، ویا از او بخواهد.

به همین جهت بسیار می شود که در کلام خدای تعالی " کلمه" یا "کلمات" به وصف " تمام" توصیف می شود، مانند:

- « کلمه پروردگارت از درستی و عدل " تمام" شد، هیچ کس نیست که کلمات اورا دگرگونه سازد! »

-« کلمه حسنای پروردگارت بر بنی اسرائیل " تمام" شد ! »

گویا کلمه وقتی از گوینده اش صادر می شود هنوز تمام نیست، و وقتی تمام می شودکه لباس عمل بپوشد، آنوقت است که " تمام" و " صدق" می شود.

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام، وقتی فرمود:

« چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود،

و او به حد کامل آن امتحانات را تمام کرد. . . .»

منظور از " کلمات" قضایائی است که ابراهیم با آنها آزمایش شد و عهدهائی است الهی، که وفای بدانها را از او خواسته بودند، مانند: قضیه کواکب، بت ها، آتش، هجرت، قربانی اسماعیل و .... پس این صحنه ها که برشمردیم، همان " کلمات" بوده اند .

و اما " تمام کردن کلمات " به چه معناست؟

اگر از لحاظ ابراهیم تفسیر کنیم، معنایش این می شود که:

-ابراهیم آن کلمات را تمام کرد، یعنی آنچه را که خدا از او می خواست، انجام داد و امتثال نمود .

و اگر از لحاظ خدای تعالی تفسیر کنیم، معنایش این می شود که:

-خدا کلمات را تمام کرد، یعنی توفیق را شامل حال ابراهیم کرد و مساعدتش فرمود تا همانطور که او می خواست دستورش را عمل کند .

(۱)

یقین ابراهیم، و ملازمه آن با مقام امامت

قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

« ما این چنین " ملکوت" آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم

تا به مقام اهل " یقین" برسد. »

این آیه به ظاهرش می فهماند که : "نشان دادن ملکوت" به ابراهیم مقدمه بوده برای این که نعمت " یقین" را بر او افاضه فرماید.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که هیچ وقت " یقین" از " مشاهده ملکوت" جدا نیست !

از طرف دیگر در شناخت " امام" در مباحث قبلی گفتیم که " امام" باید انسانی دارای "یقین" باشد، انسانی که عالم ملکوت برایش مکشوف باشد، و

با کلماتی از خدای سبحان برایش محقق گشته باشد.

" ملکوت" عبارت است از همان " امر" و " امر" عبارت است از " ناحیه باطن این عالم" !

"امام" کسی است که باطن دلها و اعمال، وحقیقت آن پیش رویش حاضر است و از او غایب نیست.

خدای تعالی برای موهبت " امامت" سببی معرفی کرده که آن عبارت است از " صبر" و " یقین" . و این ملاک از آیه زیر فهمیده می شود:

« اِنَّما صَبَرُوا و کانوُا بِآیاتِنا یؤُقِنونَ ! »

به حکم این آیه، ملاک در رسیدن به مقام " امامت" صبر در راه خداست: " صبرمطلق" ! در نتیجه می رساند که شایستگان مقام امامت در برابر تمامی صحنه

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۲ ص ۱۰۲

هائی که برای آزمایش آنها پیش آمده، تا مقام عبودیت و پایه بندگی آنها روشن شود، " صبر" می کنند، در حالی که قبل از آن پیش آمدها، دارای "یقین" هم هستند.

این همان یقینی است که در آیه فوق نتیجه مشاهده ملکوت آسمانها و زمین معرفی کرده است .

(۱)

مشاهده ملکوت، و کیفیت احیاء اموات

قرآن مجید از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام زمانی را نقل می کند که از خدای تعالی درخواست دیدن " احیاء – زنده شدن " را کرد. البته این درخواست برای "بیان استدلالی" موضوع نبود بلکه درخواست روشن شدن حقیقت را کرده، اما از راه "بیان عملی" یعنی " نشان دادن"، نه " بیان علمی و استدلالی" !

او از خدا درخواست کرد که خدا " کیفیت احیاء " را به او نشان دهد، نه "اصل احیاء " را، یعنی فرمود: چگونه مردگان را زنده می کنی ؟!

منظور ابراهیم "ع" این نبود که بداند چگونه اجزاء مادی مرده حیات می پذیرد و اجزاء متلاشی دوباره جمع می گردد و به صورت موجودی زنده شکل می گیرد، بلکه مقصود او این بوده که کیفیت افاضه حیات برمردگان را بداند، و اینکه خدا به اجزاء آن مرده چه می کند که زنده می شود!؟

عنی سؤال از سبب و کیفیت تأثیر سبب است، که بمفهوم دیگر دیدن " ملکوت" اشیاء است، آنجاکه خدا می فرماید:

« اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقوُلُ لَهُ کُنْ فَیَکوُنَ !

" امر" او چیزی را که او بخواهد ایجاد کند این است که " بگوید" "باش!" و آن چیز " موجود شود! "

پاک است آنکه " ملکوت همه اشیاء" در دست اوست ...! »

از سوی دیگر خدای تعالی فرموده:

« ما این چنین "ملکوت" آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از صاحبان یقین شود ! »

و یکی از ملکوت آسمانها و زمین همین زنده کردن مرغان است به دست ابراهیم "ع" که آیات سوره بقره چنین از آن حکایت می کنند:

۱- مستند:آیه ۲۶۰سوره بقره " وَ اِذ قالَ اِبراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیفَ تُحییِ الْمَوْتی ا ...." المیزان ج۴ ص۲۵۵

« به یاد آر آن زمان را که ابراهیم گفت:

- پروردگارا ! نشانم بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟

فرمود: - مگر ایمان نداری ؟!

عرضه داشت: - بله، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد!

فرمود:

- پس، چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن، و هر قسمتی از آن را بر سر

کوهی بگذار، و آنگاه یکی یکی را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می آیند، و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و خدائی محکم کار است ! »

پس این قصه آن طور که در ابتداء به نظر می رسد، یک داستان ساده نیست، و اگر به این سادگی ها بود کافی بود خود خدای تعالی مرده ای را، هرچه باشد، مرغ یا حیوانی دیگر، پیش روی ابراهیم "ع" زنده کند، ولی ملاحظه می کنید که خصوصیات و قیود خاصی به شرح زیر درآن گنجانیده شده است:

۱-مرده ای که می خواهد زنده کند " مرغ" باشد،

۲-مرغ خاص و به عدد خاص باشد،

۳-مرغ ها زنده باشند،

۴-ابراهیم شخصاً آنهارا بکشد،

۵-خودش آنهارا به هم مخلوط کند، به طوری که اجزاء بدن آنها بهم آمیخته گردد،

۶-گوشت های درهم شده را چهار قسمت کند،

۷-هرقسمتی را در محلی دور از قسمتهای دیگر بگذارد، مثلاً هریک را بر قله کوهی بگذارد،

۸-عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم "ع" انجام شود، یعنی به دست کسی که درخواست کرده است،

۹-با دعوت و دعای ابراهیم آنها زنده شوند،

۱۰- هر چهار مرغ نزد ابراهیم "ع" حاضر شوند!

این خصوصیات ارتباطی با سؤال ابراهیم"ع" دارد. در درخواست ابراهیم "ع" دو موضوع وجود داشت:

۱-آن جناب خواسته است " احیاء" را بدان جهت که فعل خدای سبحان است مشاهده کند نه بدان جهت که وصف اجزاء ماده است که می خواهد حامل

حیات شود. لذا اقتضا داشت این امر به دست خود او اجرا شود، لذا فرمود:

- چهار مرغ بگیر ! و به دست خود ذبح کن!

و هرقسمتی را بر سر کوهی بگذار ! سپس آنهارا بخوان ...!

در اینجا ، خدای تعالی دویدن مرغان به سوی ابراهیم را که همان " زنده شدن" مرغان است مربوط به دعوت ابراهیم کرد.

پس معلوم می شود آن سببی که حیات را به مرده ای که قرار است زنده شود، افاضه می کند همان "دعوت" ابراهیم است.

با اینکه ما می دانیم هیچ احیائی بدون امر خدای تعالی نیست پس معلوم می شود " دعوت" ابراهیم به " امر" خدا به نحوی متصل به امر خدا بوده است که زنده شدن مرغان گوئی هم از ناحیه امر خدا بوده و هم از ناحیه دعوت او ... و اینجا بود که ابراهیم علیه السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی " افاضه حیات" از "امرخدا" به آن مردگان را مشاهده کرد.

و اگر " دعوت" ابراهیم متصل به " امر خدا" یعنی آن امر " کن " که بخواهد چیزی را ایجاد کند می فرماید: " کن !" نبود و گفتار او مانند گفتار ما بود و به امر خدا اتصال نداشت، خود او نیز مثل ما می شد و هزار بار هم به چیزی می گفت " کن" چیزی موجود نمی شد!

۲-خصوصیت دوم موضوع مربوط می شود به تعداد و کثرت مردگان.

یعنی وقتی جسد های متعددی بپوسند و اجزایشان متلاشی شود و کسی نفهمد این خاک از آن چه مرده ای است و همه در ظلمت فنا گم گشته باشند که نه در خارج خبری از آنها باقی باشد و نه در ذهن ها . . . با چنین وضعی چگونه قدرت زنده کننده به یک یک آنها جداگانه احاطه پیدا می کند در حالی که محاطی باقی نمانده تا کسی بدان احاطه پیدا کند ؟

خدای تعالی وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می کند و یا زندگی را دوباره به اجزاء ماده مرده آن برمی گرداند، ایجادش نخست به روح صاحب حیات آن تعلق می گیرد و آنگاه به تبع آن البته اجزاء مادی آن نیز موجود می شود وهمان روابطی را که قبلاً بین اجزاء بود مجدداً برقرار می گردد، چون آن روابط نزد خدا محفوظ است، و این مائیم که احاطه به آن روابط نداریم.

پس تعیُّن جسد به وسیله تعیُّن روح است. و جسد بلافاصله بعد از تعیُّن روح

متعین می شود، و هیچ چیزی نمی تواند جلوگیرش شود. و به همین فوریت اشاره می کند آنجا که می فرماید:

« ثُمَّ ادِّعهُنَّ یَأتِیَنَکَ سَعیاً - سپس آنهارا بخوان که باسرعت و بلافاصله بسوی تو می آیند! »

(۱)

ملّت ابراهیم

اشاره

۱- از لحاظ تاریخ زمانی، این قصه بعداز مهاجرت ابراهیم "ع" از سرزمین بابل به سوریه اتفاق افتاده است، زیرا سرزمین بابل کوه ندارد.

(۱)

ابراهیم خود یک ملت بود!

« اِنَّ اِبراهیمَ کانَ اُمَّهً ! »

« این کیش و مذهب که ما به تو نازل کردیم،

ای رسول خدا !

ملتی است که ابتداء به ابراهیم دادیم،

و اورا برگزیدیم و به سوی صراط مستقیم هدایت نمودیم،

و با آن ملت، دنیا و آخرتش را اصلاح کردیم،

ملتی است معتدل و جاری بر طبق فطرت،

که تنها طیبات در آن حلال،

و تنها خبائث در آن حرام شده است،

و با به کار بستن آن، خیراتی که ابراهیم به دست آورد،

به دست می آید! »

کلمه « امت » قائم مقام جماعت در عبادت خداست، یا به معنای امامی است که به وی اقتداء می شود.

بعضی گفته اند: ابراهیم امتی بوده که تا مدتی یک فرد داشته و آنهم خودش

۱- مستند: آیه ۱۲۰ تا ۱۲۳سوره نحل " اِنَّ اِبراهیمَ کانَ اُمَّهً قانِتاً لِلّهِ حَنیفاً ...." المیزان ج۲ ص ۱۲۳

بوده است، چون تا مدتی غیراز آن جناب فرد دیگری موحد نبوده است.

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که :

« روزگاری بود که در تمام روی زمین جزیک نفر خدارا پرستش نمی کرد و ا گر غیر او فرد دیگری بود خداوند در آیه: " اِنَّ اِبراهیمَ کانَ اُمَّهً ...، " او را هم اضافه می کرد، پس از مدتی خدا اورا با به دنیا آوردن اسماعیل و اسحق مأنوس نمود و سه نفر شدند. »

کلمه " قانت" به معنای اطاعت و عبادت و یا دوام در آن دو است.

کلمه " حنیف" به معنی میل کردن به وسط و اعتدال و اجتناب از میل به افراط و تفریط است.

" اجتباء پروردگار" به این معنی است که پروردگار کسی را خالص برای خود سازد، و از مذهب های مختلف جمع آوری اش نماید. و دلیل اجتبای ابراهیم را قرآن مجید "شکر نعمت" خوانده و فرموده است: " شاکِراً لِاَنعُمِهِ اِجتَباهُ و...." و حقیقت شکر اخلاص در عبودیت است.

قرآن مجید می فرماید:

« به ابراهیم در این دنیا حسنه اعطاءکردیم و او در آخرت از صالحان است! »

مقصود از " حسنه" در دنیا معیشت نیکوست، و ابراهیم علیه السلام دارای ثروتی فراوان و مروتی عظیم بوده است.

در اینکه ابراهیم علیه السلام را به صفات نامبرده توصیف کرد اشاره به این است که صفات نامبرده آثار نیک این دین حنیف است، و اگر انسان به این دین درآید، اورا به تدریج به راهی می اندازد که ابراهیم علیه السلام را بدان انداخت.

و در آخر سوره می فرماید: « - ای رسول خدا ! به تو وحی کردیم که آئین معتدل ابراهیم را پیروی کن که او از مشرکان نبود! »

(۱)

مفهوم ملت ابراهیم

قرآن کریم دین اسلام را « ملت ابراهیم » و "دین حنیف" او دانسته و فرموده است:

« مِلَّهَ اَبیکُم اِبراهیمَ » (حج ۷۸)

« قُل بَل مِلَّهَ اِبراهیمَ حَنیفاً » (بقره ۱۳۵)

وقتی دین اسلام را ملت ابراهیم می خوانیم این بدان معنی نیست که دین اسلام با همه اصول و فروعی که دارد در زمان ابراهیم"ع" تشریع شده است، و نمی توانیم چنین حرفی بزنیم زیرا از آیه زیر عکس این معنا استفاده می شود:

« شَرَعَ لَکُم مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نوُحا

ً وَالَّذی اَوحَینا اِلَیکَ وَما وَصَّینا بِه

ِ اِبراهیمَ وَ موُسی و عیسی ! » (شوری۱۳)

یعنی: « از امور دین آنچه را به نوح سفارش کرده بودیم و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده بودیم، برای شما مقرر کرد که: دین را بپا دارید! »

ولی می خواهیم بگوئیم که از آیه فوق و همچنین از آیه زیر استفاده می شود که: شرایع و احکام اسلام هم از آن فطریاتی سرچشمه می گیرد که ابراهیم علیه السلام به زبان تشریع کرده است و هر عملی که موافق با فطرت باشد مورد امر، و هر عملی که مخالف فطرت باشد مورد نهی قرار داده است:

« قُل اِنَّنی هَدانی رَبّی اِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ دیناً قِیَماً مِلَّهَ اِبراهیمَ حَنیفاً !» (انعام۱۶۱)

(۲)

پایه گذاری ملت ابراهیم

قرآن کریم در آیه فوق شرح لحظاتی را می دهد که دستور اسلام به ابراهیم"ع" صادر می شود و ابراهیم اظهار اسلام می کند و کیش و ملت ابراهیم پایه گذاری می شود

۱- مستند: آیه ۷۸سوره حج " مِلَّهَ اَبیکُم اِبراهیمَ وَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسلِمینَ ...." المیزان ج۱۴ص۱۶

۲- مستند: آیه ۱۳۰ سوره بقره " وَمَن يَرغَبُ عَن مِلَّهِ اِبراهيمَ اِلّا مَن سَفِهَ نَفسَهُ ...." الميزان ج۲ ص ۱۵۷

و خداوند تمام انسانها در تمام ادوار تاریخ و تمام پیروان همه انبیاء را به پیروی از اسلام و کیش و ملت ابراهیم دستور می دهد و اعراض از ملت و کیش ابراهیم را از حماقت نفس می شمارد و ناشی از تشخیص ندادن اموری که نافع به حال نفس است و از اموری که مضر به حال آن است. این همان آیه ای است که روایت مشهور درباره عقل از آن استفاده شده است، آنجا که می فرماید:

«انّ العقل ماعبد به الرحمن – عقل چیزی است که با آن خدای رحمن عبادت می شود! »

خداوند فرموده:

« کسی از کیش ابراهیم روگردان است که خود را دچار حماقت کرده و فهم خدادادی را از دست داده است، با اینکه ما او را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از صالحان است !

آن زمانش را بیاد آر که پروردگارش به وی گفت: اسلام بیاور! گفت:

- من تسلیم رب العالمینم ! »

۱- خدای تعالی وقتی این قسمت از تاریخ ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر اسلام حکایت می کند، می فرماید: « چون پروردگارش به او گفت: - اسلام بیاور...! » این ترتیب بیان می رساند آنچه گفته از اسراری بوده که جای گفتگویش مقام انس خلوت بود.

اما در جوابی که ابراهیم علیه السلام داد (با تمام آزادی در گفتگو که عبارت بالا از آن پرده برمی دارد،) از لحن آن پیداست که تواضع بندگی خودرا حفظ کرد و ادب حضور را مراعات نمود و خودرا مختص به مقام قرب و متشرف به حظیره انس حساب نکرد بلکه ادب بندگی و ذلیلی و مربوبی خود را در برابر کسی که عالمیان در برابرش تسلیمند، حفظ نمود و نگفت: " من تسلیم توام !" بلکه عرض کرد: " من تسلیم آنم که همه عالم مربوب و تسلیم اویند! "

۲- جمله « اِذقالَ رَبُّهُ : اَسلِمْ ! قالَ: اَسلَمتُ لِرَبِّ الْعالَمینَ ...!» ظاهر در این است که امر " اسلم " امر تشریعی است و ابراهیم علیه السلام دعوت پروردگار خودرا اجابت نمود و به اختیار تسلیم خدا گردید، و این امر، امر تکوینی نبود، یعنی اسلام در این مرحله اسلام خدادادی نبود!

این هم مسلم است که امر نامبرده از اوامری بوده که در ابتداء کار ابراهیم متوجه او شده است. چون یک بارهم ابراهیم"ع" در اواخر عمرش از خدای تعالی برای خودش و فرزندش اسماعیل تقاضای اسلام کرد، و آن زمانی بود که بنای کعبه را تمام کردند. اما در این مرحله چیزی را تقاضا کرد که به اختیار خود او نبود و کسی نمی تواند با اختیار خود آن قسم از اسلام را تحصیل کند که ابراهیم نبی و رسول و خلیل و امام، درخواست آنرا می کند. معلوم می شود اسلام درخواستی او در این مرحله یک امر خدادادی است و موهبتی است که از طرف خدا افاضه می شود و خواست انسان در به دست آوردن آن دخالتی ندارد!

(شرح مراتب اسلام و ایمان در مبحثی جداگانه بیان شده است .)

۳- گزینش و اصطفای ابراهیم نیز ضمن این آیات نقل شده است.

" اصطفاء" بمعنای گرفتن چکیده و خالص هر چیز است. این کلمه وقتی با مقامات ولایت ملاحظه شود منطبق بر خلوص عبادت می شود. اصطفاء در این مقام این است که بنده در تمامی شئونش بر مقتضای مملوکیت خود رفتار کند یعنی برای پروردگارش تسلیم محض باشد. این معنا با همان عمل به دین در جمیع شئون تحقق می یابد. خداوند دین را هم همان تسلیم خدا شدن معرفی کرده است: اِنَّ الدّین عِندَاللهِ الاِسلام !

اصطفاء و گزینش ابراهیم نیز در همان تاریخی صورت گرفت که فرمود:

اسلام آور! گفت: تسلیم رب العالمین هستم !

(۱)

یادگارهای ابراهیم درجامعه بشری

اولین اثری که ابراهیم علیه السلام از خود به یادگار گذاشت " دین توحید" است. از آن روز تاکنون هر فردی و هر جامعه ای از این نعمت برخوردار شده از برکت وجود آن جناب بوده است.

امروز هم ادیانی که به ظاهر دین توحید خوانده می شود از یادگارها و آثار وجودی آن حضرتند، زیرا یکی ازآن ادیان دین"یهود" است که منتهی و منتسب به حضرت موسی بن عمران علیه السلام است. موسی بن عمران یکی از فرزندان ابراهیم"ع" شمرده می شود زیرا نسل او به" اسرائیل" یعنی یعقوب بن اسحق منتهی

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۱۴ص۲۵

می گردد، و اسحق فرزند ابراهیم "ع" است.

یکی دیگر دین "نصرانیت" است که منتهی می شود به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام، و نسب عیسی بن مریم به ابراهیم می رسد.

و همچنین دین " اسلام" که از جمله ادیان توحیدی است، چه این دین مبین منسوب به رسول الله محمد بن عبدالله "ص" است، و نسب آن جناب نیز به اسماعیل ذبیح فرزند ابراهیم خلیل الله "ع" منتهی می شود.

پس، می توان گفت دین توحید در دنیا از آثار و برکات آن بزرگوار است. علاوه بر اصل توحید، برخی از فروعات دینی نیز از آن جناب به یادگار مانده است، مانند:

نماز، زکات، حج، مباح شمردن گوشت چهارپایان،

تبری جستن از دشمنان خدا، تحیت گفتن به " سلام"،

احکام دهگانه مربوط به طهارت و نظافت:

(که پنج حکم آن مربوط به سر، و پنج حکم دیگرش مربوط به سایر اعضای بدن است،

که پنج حکم مربوط به سر عبارتند از:

گرفتن آبخور سبیل، گذاشتن ریش، بافتن گیسوان، مسواک کردن و خلال نمودن دندان.

و پنج حکم مربوط به سایر اعضاء عبارتند از:

تراشیدن و برطرف کردن مو از بدن،

ختنه کردن، ناخن گرفتن، غسل جنابت و شستشوی با آب.)

می توان گفت آنچه سنت پسندیده، چه اعتقادی و چه عملی، که در جامعه بشری یافت می شود همه و همه از آثار نبوت انبیاء علیهم السلام است، که یکی از بزرگان این سلسله جلیله ابراهیم خلیل الله علیه السلام است.

ابراهیم"ع" حق بزرگی به گردن بشریت دارد، حال چه این که بشر بداند یا نداند !!

ص:۹۱

(۱)

ابراهیم و صالحین

ابراهیم علیه السلام چه حال و مقامی داشت؟

پیغمبری بود مرسل، یکی از پیغمبران اولواالعزم، و نیزدارای مقام امامت، و مقتدای عده ای از انبیاء و مرسلین؛ قرآن درباره انبیاء می فرماید:

« کُلاًّ جَعَلنا صالِحینَ ! »

پس ابراهیم هم از صالحان است.

از ابراهیم درآیات بسیاری نقل شده که ازخدا می خواهد به صالحان قبل از خود ملحق شود. معلوم می شود که قبل از او صالحانی بوده اند که او پیوستن به ایشان را درخواست می کند و خداوند درخواستش را اجابت می فرماید و در چند جای قرآن اعلام می فرماید که اورا در آخرت به صالحان ملحق خواهد کرد.

« وَ اِنَّهُ فی الآخِرَهِ لَمِنَ الصّالِحینَ ! »

این عبارت در آیه ۱۳۰ سوره بقره، و در آیه ۲۷ سوره عنکبوت، و در آیه ۱۲۲ سوره نحل تکرار شده است.

" صلاح" دارای مراتبی است، که بعضی مافوق بعض دیگر است. درروایتی آمده است که « ابراهیم علیه السلام از خدا می خواسته اورا به محمد و آل او "ص" ملحق سازد. »

در آیات فوق هم می بینیم خدای تعالی در مقام اجابت دعای او می فرماید که او در آخرت ملحق به صالحان می شود. رسول خدا "ص" هم این مقام را برای خود ادعا می کند، و قرآن کریم نیز می گوید:

« بگو ! سرپرست و ولیّ من خدائی است

که کتاب را بحق نازل کرد

و هم او ولایت و سرپرستی صالحان را دارد،

وَ هُوَ یَتَوَلّیَ الصّالِحینَ ! »

ظاهرآیه این است که رسول خدا "ص" ادعای ولایت برای خود می کند. پس از ظاهر آیه برمی آید که رسول خدا همان

کسی است که دارنده صلاح مورد نظر آیه است. و ابراهیم علیه السلام از خدا درخواست می کند به درجه صالحانی برسد که

۱- مستند: آیه ۱۳۰سوره بقره " وَ اِنَّهُ فی الآخِرَهِ لَمِنَ الصّالِحینَ ..." المیزان ج ۲ ص ۱۶۸

صلاحشان در مرتبه ای بالاتر از صلاح خود اوست، پس منظورشان همان جناب است!

(۱)

مفهوم حنیف بودن ملت ابراهیم

« بگو ! بلکه ملت ابراهیم را پیروی می کنم، که فطری است! »

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: " حنیفیت ابراهیم در اسلام است!" از امام محمد باقر علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: "حنیفیت کلمه جامعی است که هیچ چیزرا باقی نمی گذارد حتی کوتاه کردن شارب،گرفتن ناخن، وختنه کردن، که همگی ازحنیفیت است!"

در تفسیر قمی آمده که:

« خدا حنیفیت را بر ابراهیم علیه السلام نازل کرد، و آن عبارت بود از ده حکم در پاکیزگی، که پنج حکم آن از گردن به بالاست و پنج حکم دیگر از گردن به پائین است.

آنچه مربوط می شود به سر عبارت است از:

زدن شارب، نتراشیدن ریش، وطم مو یعنی اصلاح سر و صورت، مسواک، و خلال.

آنچه مربوط می شود به بدن عبارت است از:

گرفتن موی بدن، ختنه کردن، ناخن گرفتن، غسل جنابت، و طهارت گرفتن با آب.

این است حنیفیت طاهره ای که ابراهیم "ع" آورد، و تاکنون نسخ نشده، و تا قیامت نیز نسخ نخواهد شد!

شریعت و کتاب ابراهیم "ع"

اشاره

۱- مستند: آیه ۱۳۵سوره بقره وبحث روایتی " قُل بَل مِلَّةَ اِبراهیمَ حَنیفاً. ..." المیزان ج ۲ ص ۱۸۶

(۱)

محتوای صحف ابراهیم

آیات سوره نجم خبر از مطالبی است که در صحف ابراهیم و موسی بوده و چنین آمده است:

« به من خبر ده از آن کس که از انفاق روی گردانید،

مختصری انفاق کرد و ترک نمود،

آیا او علم غیب دارد؟ و او می بیند؟

آیا خبردار شد بدانچه در صحیفه های موسی است؟

و اندر صحیفه های ابراهیم؟ که به پیمان وفا کرد!

در صحیفه ها این بود که:

-هیچ باربرداری بار گناه دیگری را برندارد ... ! »

و این که . . .

اَلاّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ اُخری :

این اولین مطلبی است که قرآن کریم از صحف ابراهیم و موسی حکایت می کند. البته این حکایت از این آیه شروع می شود و تا چند آیه ادامه دارد. در اول همه آن آیات

۱- مستند:آیه۳۳تا۶۲ سورهنجم " اَم لَم یُنَبَّأ بِما فی صُحُفِ موُسی، وَ اِبراهیمَ الَّذی وَفّی... ." المیزان ج۳۷ص۹۲

کلمه " اِنَّ " و " اَنَّهُ " آمده، که تمام ۱۷ آیه است.

آن معنا و مطلبی که در صحف آن دو بزرگوار بود، اول این بوده که هیچ انسانی گناه انسان دیگر را تحمل نمی کند، یعنی نفس هیچ کس به گناهی که دیگری کرده آلوده نمی شود، و قهراً هیچ کس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مؤآخذه نمی شود.

وَ اَنْ لَیسَ لِلْاِنسانِ اِلاّ ماسَعی:

دومین مطلبی که قرآن از صحف ابراهیم و موسی نقل می کند در بیان این است که:

- هیچ انسانی، هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالك نیست تا اثر آن مالکیت که خیراست یا شر، نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده، و سعی و کوششی را که نموده است، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی شود.

-"ملکیت واقعی" ملکیتی است مانند آنچه انسان نسبت به چشم و گوش و اعضای بدن خود دارد، نه مانند ملکیت انسان به خانه و فرش و غیره که ملکیتی هستند اعتباری نه واقعی.

- انسان به ملکیت واقعی مالك اعمال خویش است. پس مادام که انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، پس بعد از انتقال آدمی به آن سرای دیگر تمامی اعمالش چه خیر و چه شر، چه صالح و چه طالح، با او خواهد بود.

وَ اَنَّ سَعیَهُ سَوْفَ یُری:

سومین مطلب حکایت شده از صحف ابراهیم و موسی در قرآن این است که:

« کوشش آدمی دیده خواهد شد،

پس از آن، اورا جزا دهند، جزای هرچه تمام تر! »

منظور از سعی و کوشش، آن عملی است که در انجامش جد و جهد کنند، و منظور از " رؤیت " مشاهده است، و ظرف این مشاهده روز قیامت است.

این آیه از نظر معنی قریب آیه دیگری است که می فرماید:

« روزی که هر انسانی آنچه از خیر و شر کرده حاضر می بیند.»

و آیه شریفه ای که می فرماید:

« امروز است که مردم گروه گروه از گورها بیرون می شوند

تا اعمالشان نشانشان داده شود،

و هرکس که به وزن یک ذره عمل خیری کرده باشد آن را می بیند

و هرکس که به سنگینی یک ذره شری کرده باشد آن را می بیند. »

(آل عمران ۳۰ و زلزال ۸)

و اگر دیدن را به صورت صیغه مجهول آورده، خالی از این اشاره نیست که در قیامت کسانی هستند که اعمالی به ایشان ارائه می شود که خودشان آن اعمال را انجام نداده اند!

وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنتَهی

چهارمین مطلب که از آیات برجسته این سوره نیز هست، می فرماید:

« و اینکه انتهای سیرشان به سوی پروردگار توست! »

در این آیه " انتها" مطلق بیان شده و می فهمانـد که مطلق انحاء انتها به سوی پروردگار توست. پس آنچه موجود که در عالم وجود است در هستی اش و آثار هستی اش به خدای سبحان منتهی می گردد، البته به خود خداونـد، حال با وساطت چیزی یا بدون واسطه، و نیز هیچ تدبیر و نظامی، کلی یا جزئی، در عالم جریان ندارد مگر آنکه آن هم منتهی به خدای سبحان است، چون تدبیری که بین موجودات عالم است چیز دیگری جز این نیست که بین آنها روابطی برقرار کرده که هر موجودی به خاطر آن روابطی که با سایر موجودات دارد، سرپا ایستاده، و هستی اش حفظ شده است.

معلوم است که پدید آورنـده روابط موجودات همان پدید آورنـده خود موجودات است. پس یگانه کس که به طور اطلاق منتهای تمامی موجودات عالم است، تنها و تنها خدای سبحان است.

آیه مورد بحث از آنجائی که منتهای هرچیزی را به طور مطلق خدا دانسته است و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می شود، لاجرم باید گفت که آیه شریفه شامل دو

انتهـا در هر چیز می شود: یکی انتهـا از حیث آغـاز خلقت، که وقـتی دربـاره خلقت هر چیز به عقب برگردیم به خـدای تعـالی منتهی می شویم، و دیگر از حیث معاد، که وقتی از طرف آینـده پیش برویم خواهیم دیـد که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می شوند.

دوازده آیه بعـدی مـواردی از منتهی شـدن خلقت و تـدبیر به خـدای سـبحان را بر می شـمارد. سـیاق در همه این آیـات سـیاق انحصـار است، و می فهمانـد که ربـوبیت منحصـر در خـدای تعـالی است و برای او شـریکی در ربـوبیت نیست، و این انحصـار منافات با وساطت اسباب طبیعی ویا غیر طبیعی درآن امور ندارد :

و اینکه اوست بخنداند و بگریاند،

و اینکه اوست بمیراند و زنده گرداند،

و اینکه دو جنس نر و ماده را او بیافرید:

از نطفه ای که در رحم ریخته شود،

و اینکه بر اوست آفرینش دیگر،

و اینکه اوست بی نیاز می کند و خواسته دهد،

و اینکه اوست آفریدگار ستاره "شعری"

و اوست که " عاد" نخستین را هلاک کرد،

و " ثمود" را، و کسی از آنها باقی نگذاشت،

و هلاک کرد قوم نوح را پیش از آنها،

و بی گمان آنها ستمگارتروگردنکش تر بودند!

و شهرهای " مؤتفکه" را نگونسار کرد،

و پوشانید آنهارا آنچه پوشانید،

پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت شک می کنی؟

در مطلب اخری فرمود: وقتی خدای تعالی همان کسی باشد که این نظام بدیع را پدید آورده و این عالم را ایجاد کرده و تدبیر نموده، و در انسان ها خنده و گریه و مرگ و

حیات و هلاکت قرار داده است، دیگر به کدام یک از نعمت های پروردگارت خود را مردد جلوه می دهی، ودر کدامش شک می کنی ؟

(۱)

خلاصه صحف ابراهیم و موسی

خلاصه آنچه در صحف ابراهیم و موسی بوده مضمون چهار آیه زیر است که قرآن کریم در سوره اعلی از آن خبر می دهد و می فرماید:

« قَداَفلَحَ مَن تَزَکّی رستگار شد آن کس که پاک شد! »

« وَ ذَکَرَاسمَ رَبِّهِ فَصَلّی و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد!»

« بَل تؤُثِروُنَ الْحَیاتَ الدُّنیا نه ، شما بر می گزینید حیات این دنیارا ! »

« وِالْآخِرَهُ خَیرٌ وَ اَ بقی و آخرت بهتر و پاینده تر است ! »

" پاک شدن" برگشتن به خدای تعالی و توبه کردن است.

" توبه" یکی از وسایلی است که دل انسان را ازفرورفتن درمادیات حفظ می کند.

" انفاق در راه خدا" نیز دل را از لوث تعلقات مالی پاک می کند.

" وضو گرفتن" را هم که" تطهیر" خوانده اند، در حقیقت خواسته اند طهارت از قذارت هائی را که صورت و دست و پای انسان در اشتغال به امور دنیا به خود می گیرد، مجسم و ممثل کرده باشند.

در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام (در کتاب فقیه) نقل شده که در معنای تزکی و پاک شدن فرمود:

معنای آیه این است که هرکس زکات فطره بدهد رستگار می شود!

ظاهراً مراد از " ذکر نام خدا" ذکر زبانی است.

مراد از " صلوه" همان نماز معمولی و توجه خاص عبودی است که دراسلام تشریع شده است.

در آخر آیات فوق خطاب را به عموم بشر کرده و می فرماید:

۱- مستند:آیه۱۸و۱۹سوره اعلی " اِنَّ هذا لَفی الصُّحُفِ الْاوُلی ، صُحُفِ اِبراهیمَ وَ موُسی ...." المیزان ج۴۰ص۱۹۸

حقیقت همان است که گفتیم : که رستگاری در تزکی و یاد پروردگار است ولکن شما انسانها در پی پاک شدن نیستید و بر اساس دعوتی که طبع بشری شما دارد شما را به تعلق تام به دنیا و اشتغال به تعمیر آن و ترجیح آن بر زندگی آخرت می خواند.

- ولی زندگی آخرت باقی تر و بهتر است !

آنچه گفته شد در صحف اولی هم گفته شده است،

در صحف ابراهیم و موسی!

(۱)

احکام شریعت ابراهیم"ع"

از آیات قرآنی که در آنها ذکر ی از ابراهیم خلیل الله "ع" رفته می توان احکامی از شریعت آن جناب را به شرح زیر استخراج کرد:

۱- نماز:

قرآن مجید در "سوره ابراهیم" از زبان این پیغمبر عظیم الشأن موضوع نماز را ضمن دعائی نقل کرده که در آن ابراهیم "ع" از خدای خود درخواست می کند تا او و ذریه اش را نماز خوان کند!

۲- زکات :

در سوره " انبیاء " حکایت شده که ابراهیم "ع" به قوم خود گفت:

- خدا به من کارهای نیک و دادن زکات را وحی فرموده است!

۳- حج:

قرآن مجید در سوره "حج" تشریع فریضه حج و اباحه گوشت چهارپایان را به ابراهیم "ع" نسبت داده است.

۴- تَبَرّی :

قرآن مجید در سوره " ممتحنه" دوری گزیدن و تَبَرّی جستن از مشرکین را به ابراهیم"ع" نسبت داده است.

۱- مستند: بحث تحلیلی المیزان ج۱۴ص۱۶

۵- نهی از ظلم :

در سوره " انعام" قرآن کریم نهی از هر ظلم و هر عمل مخالف با فطرت را از ابراهیم "ع" نقل کرده است.

۶- سلام دادن :

قرآن مجید در سوره "مریم" و سوره "هود" مسئله تحیت به سلام را از احکام شریعت ابراهیم شمرده است.

در اخبار وارد شده که آن طهارت و نظافتی را که ابراهیم"ع" در میان امت خود جعل و تشریع کرده و در سوره "حج" به آن اشاره شده، عبارت از همان " حنیفیت" معروف و احکام دهگانه بوده که پنج حکم آن مربوط به سر و پنج حکم دیگر مربوط به سایر اعضای بدن است، و ازآن جمله"ختنه" می باشد.

(شرح کامل احکام دهگانه در فصل های پیشین همین بخش ذکر شده است.)

مقام و منزلت ابراهیم "ع"

اشاره

(۱)

ذکر مقام و امتیازات ۱۶گانه ابراهیم "ع"

خـدای تعـالی در کلام مجیـدش ابراهیم "ع" را به نیکوترین وجه ثنـا گفته و رنـج ومحنـتی را که در راه پروردگـارش تحمل نموده بود به بهترین بیـانی سـتوده و در ۶۴ آیه از کتـاب عزیزش اسم اورا برده و مـوهبت هـا و نعمت هـائی را که به او ارزانی داشته بود در موارد بسیاری ذکر فرموده است.

اینک چند مورد از آن مواهب را در اینجا ذکر می کنیم:

۱- خدای تعالی رشد و هدایت ابراهیم "ع" را قبلاً ارزانی داشته بود. (ا نبیاء ۴۱)

۲- اورا در دنیا برگزید. (بقره ۱۳۰)

۳- او در آخرت نیز از زمره صـالحین خواهـد بـود، چـه او وقـتی در دنیـا خـدایش فرمـود: تسـلیم شـو! عرض کرد: تسـلیم امر پروردگار عالمیانم ! (بقره ۱۳۰ و ۱۳۱)

۴- او کسی است که روی دل را به پاکی و خلوص متوجه خدا کرده بود، و هرگز شرک نورزید. (انعام ۷۹)

۵-او کسی است که دلش به یاد خدا مطمئن و قوی شده بود، و به

همین جهت ملکوتی را که خدایش از آسمان ها و زمین به او نشان داد، ایمان آورد و یقین کرد.

(بقره ۲۶۰ و انعام ۷۵)

۱- مستند:آیات مندرج در متن المیزان ج ۱۴ ص ۲۳

۶- خداوند اورا « خلیل » خود خواند. (نساء ۱۲۵)

۷- خداوند رحمت و برکات خود را براو و اهل بیت او ارزانی داشته و اورا به وفاداری ستوده بود.

(نجم ۳۷)

۸- او را به وصف « حلیم و اوّاه و منیب » توصیف کرد. (هود ۷۳تا۷۵)

۹- و نیز اورا مدح کرده به اینکه ابراهیم خود امتی خداپرست و حنیف بود و هرگز شرک نورزید و همواره شکرگزار نعمت های خدا بود؛ و همچنین مدح کرد به اینکه اورا برگزید و به راه راست هدایت نمود، و اورا اجر دنیوی داد و او در آخرت از صالحین است ! (نحل ۱۲۰ تا ۱۲۲)

۱۰- ابراهیم علیه السلام پیغمبری « صِدّیق » بود. (مریم ۴۱)

۱۱- قرآن مجید اورا از بندگان مؤمن و از نیکوکاران شمرده و به ا و سلام کرده است ! (صافات ۸۳تا۱۱۱)

۱۲- اورا از کسانی دانسته که صاحبان « ایدی و الابصار» هستند، وخداوند با یاد قیامت خالصشان کرده است. (ص ۴۵تا۴۶)

۱۳- خداوند اورا « امام » قرار داد. (بقره ۱۲۴)

۱۴- خداوند اورا یکی از پنج پیامبری دانسته که « اولوا العزم » و صاحب کتاب و شریعت بودند.

(احزاب ۷ و شوری ۱۳ و اعلی ۱۸-۱۹)

۱۵- خداوند اورا « علم و حکمت و کتاب و ملک و هدایت » ارزانی داشته، و هدایت اورا در نسل و اعقاب او « کلمه باقیه » قرار داد. (نساء ۴۱و انعام ۷۴ تا۹۰ و زخرف ۲۸)

۱۶-خداوند نبوت و کتاب را در ذریه او گذاشت. (حدید ۲۶)

و برای او در آیندگان نشان صدق - نام نیک - قرار داد. (شعراء ۸۴ مریم ۵۰)

این بود فهرست آن مناصب الهی و مقامات عبودیتی که خداوند به ابراهیم"ع" ارزانی داشته و در قرآن از آن اسم برده است.

قرآن کریم فضایل وکرامات هیچ یک از انبیاء کرام را به این تفصیل ذکر نفرموده است.

قرآن کریم به منظور حفظ شخصیت و حیات ابراهیم علیه السلام دین قویم ما را هم اسلام نامید و آنرا به ابراهیم علیه السلام نسبت داد و فرمود:

« مِلَّةَ اَبیکُم اِبراهیمَ هُوَ سَمّیکُمُ الْمُسلِمینَ مِن قَبلُ...! »

« این دین، دین پدر شما ابراهیم است، و او بود که شما را از قبل مسلمان نامید....» (حج۷۸)

و نیز فرموده:

« بگو ! پروردگار من مرا به راه راست هدایت نمود، دینی است قویم، و ملت و کیش معتدل ابراهیم، که او از مشرکان نبود! »

خداوند کعبه ای را که آن جناب ساخت بیت الحرام و قبله عالمیان قرار داده و برای زیارت آن مناسک حج را تشریع فرمود تا بدین وسیله یاد مهاجرت اورا به این دیار و جادادن همسر و فرزندش را در آنجا و خاطره ذبح اسماعیل و توجهات به خدایش و آزار و محنت هائی را که در راه خدا دید، زنده نگاه بدارد!

(۱)

تعلیم علم وحکمت وترفیع درجه ابراهیم"ع"

« این است حجت ما که به ابراهیم علیه قومش دادیم، هرکه را بخواهیم درجاتی بالا می بریم، زیرا پروردگار تو حکیم و علیم است! »

خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را به درجاتی از علم بالا برده است، زیرا هدایت، و ارائه ملکوت آسمانها و زمین، و یقین قلبی، و حجت قاطع، همه از درجات و مراتب علمند.

در آخر کلام می فرماید: « پروردگار تو حکیم و علیم است! » تا این معنا را تثبیت کند که همه این برتری ها و امتیازاتی را که به ابراهیم علیه السلام داده از روی علم و حکمت بوده است.

همچنانکه در همین سوره، آنجا که حجت ها و براهین رسول خدا "ص" را ذکر فرمود، در آخر همین معنی را خاطرنشان ساخت و فرمود که:

« این حجت ها را از روی علم و حکمت به رسول خود آموختیم،

۱- مستند: آیه ۸۳ سوره انعام " نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشا ءُ ...." المیزان ج۱۳ص۳۱۸

و اورا بر سایرین برتری دادیم. »

مقامات ابراهیم

مقاماتی که ابراهیم علیه السلام به دست آورده به ترتیب زیر بوده است:

۱-مقام عبودیت،

۲-مقام نبوت،

۳-مقام رسالت،

۴-مقام خلّت،

۵-مقام امامت.

مقام عبودیت ابراهیم "ع" را آیه زیر تأئید می کند:

« وَلَقَد آتَینااِبراهیمَ رُشدَهُ مِن قَبلِ...! »

این آیه می رساند که خدای تعالی قبل از آنکه اورا نبی کند، در همان ابتدای امر دارای " رشد" کرد، و رشد همان " عبودیت" است.

مقام نبوت ابراهیم "ع" را آیه زیر تأئید می کند:

« وَاذکُر فی الْکِتابِ اِبراهیمَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبِیّاً!»

ازاین آیه برمی آید که آن روزی که ابراهیم به پدرخود اعتراض کرد که چرا بتهارا می پرستید، نبی بوده است !

مقام رسالت ابراهیم "ع" را آیه زیر تأئید می کند:

« وَلَقَد جآئَت رُسُلُنا اِبراهیمَ بِالْبُشری قالوُا سَلاماً قالَ سَلامٌ ! »

(فرق بین نبی و رسول این است که نبی در خواب واسطه وحی را می بیند و وحی را می گیرد ولی رسول فرشته وحی را در بیداری می بیند و با او صحبت می کند.)

موضوع این آیه در اواخر عمر ابراهیم"ع" و سنین پیری او، و بعداز جدائی از پدر و قومش اتفاق افتاده است و در آن ملائکه

خـدارا در بیـداری دیـده و بـا آنان صـحبت کرده است . همان زمانی است که در بالا گفته شـد، باو مژده فرزنـدی دادنـد و او گفت من پیرم!

مقام خُلَّت ابراهیم "ع" را آیه زیر تأئید می کند:

« وَاتَّبَع مِلَّهَ اِبراهیمَ حَنیفاً وَاتَّخَذَاللهُ اِبراهیمَ خَلیلاً ! »

از ظـاهر آیه برمی آیـد که اگر خـدا اورا برای خود " خلیـل" گرفت، برای خـاطر این ملت حنیفی که وی به امر پروردگـارش تشریع کرد، بگرفت، چون مقام آیه، مقام بیان

شرافت و ارج کیش حنیف ابراهیم است که به خاطر شرافت آن کیش، ابراهیم به مقام "خلت"مشرف گردید.(۱)

مقام امامت ابراهیم "ع" را آیه زیر تأئید می کند:

« اِنّی جاعِلُکَ للنّاسِ اِماماً ! »

همانگونه که قبلاً بحث شد زمان و تاریخ این گزینش الهی در اواخر عمر آن حضرت بوده است.

(۲)

مقام خلیل اللهی ابراهیم"ع"

«کیست که دین وی از آن که :

به جان مطیع خدا شده،

و نیکو کار است،

و ملت حنیف ابراهیم را پیروی کرده، خوبتر است؟

که خدا ابراهیم را "دوست" برای خود اختیارکرده است! »

این آیه می فرماید:

- کرامت دین قابل شک نیست، و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که تسلیم امر

خدا بودن و نیکوکاری کردن بهترین آئین است!

-انسان از دینداری نمی تواند بگریزد، و بهترین دین، این است که انسان از سر تسلیم رو به خدائی آورد که هرچه در آسمانها و زمین است از آن اوست، و در برابر این خدا از سر بندگی خضوع کند، و به مقتضای راه و رسم و آئین " ابراهیم"، در حالی که از باطل روی گردان باشد، عمل کند!

-" آئین ابراهیم" یعنی " آئین فطرت" که خدا ابراهیم را، یعنی اولین کسی را که با نیکوکاری روی به سوی خدا کرد و از آئین باطل روی برگرداند و به آئین حق گروید، به عنوان " خلیل" و دوست خود انتخاب

۱- خدای سبحان اعراض از کیش ابراهیم را که نوعی ظلم است" سفاهت" خوانده است!

۲- مستند: آیه ۱۲۵سوره نساء " وَ اتَّبَعَ مِلَّهَ اِبراهیمَ حَنیفاً وَ اتَّخَذَ اللهُ اِبراهیمَ خَلیلًا ! " المیزان ج۹ص۱۴۱

کرده است!

در روایات اسلامی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

" شنیدم از پدرم که از پدر خود حدیث می کرد و می فرمود:

- خدا از آن جهت ابراهیم را " خلیل" نامیده که هیچ کس را رد نکرد و از احدی جز خدا چیزی سؤال ننمود! "

روایت بالا صحیح ترین روایتی است که درباره نامگذاری حضرت ابراهیم علیه السلام به " خلیل" وارد شده است، چون این روایت با معنی لفظ " خلیل" یعنی " حاجت" موافق است. " خلیل" یعنی دوست صمیمی شما آن کسی است که حوایجش را به شما می گوید.

(۱)

حلیم و اوّاه بودن ابراهیم "ع"

دراینجا قرآن شریف به طور رسائی ابراهیم "ع" را می ستاید و بیان می کندکه وی در مورد قوم لوط مجادله می کرد زیرا حلیم بود، و در مورد نازل شدن عذاب بر ظالمین عجله نمی کرد چون امید داشت که توفیق یابند و به صلاح گرایند و استقامت کنند. او از گمراهی و هلاکت مردم بسیار متأثر می شد و برای نجات آنان به خدا رجوع می کرد نه آنکه از معذب شدن ستمگران کراهت داشته باشد و به عنوان عده ای ظالم برای آنان یاری طلبد که وی از چنین چیزی منزه بود.

قرآن مجید با عبارت " اِنَّ اِبراهیمَ لَحَلیمٌ اَوّاهٌ مُنیبٌ " اورا می ستاید.

" حلیم" کسی را گویند که در عقوبت و انتقام عجله نمی کند.

" اوّاه " کسی را گویند که در مورد بدیهائی که به او می رسد یا مشاهده می کند بسیار آه می کشد.

" منیب " به معنی رجوع کننده است که در هر کاری رجوع او به سوی خداست .

دعاهای ابراهیم «ع»

اشاره

۱- مستند: آیه ۷۴تا۷۶ سوره هود " فَلَمّا ذَهَبَ عَن اِبراهیمَ الرَّوْعُ ...." المیزان ج۲۰ص۱۹۹

(۱)

دعاهای ابراهیم"ع"

خدای سبحان در قرآن کریمش از ابراهیم علیه السلام، این پیامبر کریم، دعاهائی بسیار نقل کرده که در آن ادعیه از پروردگارش حوائجی درخواست نموده است، مانند:

۱-دعائی که در آغاز امر برای خودش کرد،

۲-دعائی که هنگام مهاجرتش به سوریا کرد،

۳-دعائی که درخصوص بقاءِ ذکرخیرش در عالم کرد،

۴-دعائی که برای خودش و ذریه اش و پدر و مادرش، و برای مؤمنین و مؤمنات کرد،

۵-دعائی که بعداز بنای کعبه، برای اهل مکه کرد،

۶-دعائی که از خدا خواست تا پیامبران را از ذریه او برگزیند...

از همین دعاها و درخواستهای آن بزرگوار است که آمال و آرزوهایش و ارزش مجاهدتها و کوشش هایش در راه خدا، و نیز فضایل نفس مقدسش، و همچنین موقعیت و قرب او به خدای عزّاسمه، شناخته می شود.

همچنین ازسراسرداستانهایش، و مدایحی که خدا از او کرده، می توان

۱- مستند:آیه۱۲۶سوره بقره " وَ اِذقالَ اِبراهیمُ رَبِّ اجعَل هَذا بَلَداً آمِناً وَارزُق اَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ...." المیزان ج۲ص ۱۲۰

شرح زندگی آن جناب را استنباط کرد.

(۱)

(۲)

اولین دعای ابراهیم "ع"

در آیات سوره شعراء ، ابراهیم علیه السلام نعمت های مستمر و متوالی خدای تعالی را نسبت به خود یادآور می شود، نعمت هائی که از اول تولد تا بی نهایت به وی ارزانی داشته است. با ذکر این نعمت ها و تصور لطف الهی حالتی به او دست می دهد که آمیخته ای از جاذبه رحمت و فقر عبودیت است، این حالت اورا وا می دارد تا به درگاه خدا اظهار حاجت کند و باب سؤال را باز نماید:

« پروردگارا !

مرا حکم بخش!

و قرین صالحانم فرما !

و نزد آیندگان نیکنامم گردان!

و از وارثان بهشت پرنعمتم کن!

وپدرم را بیامرز که او گمراه بود!

و روزی که کسان برانگیخته می شوند مرا خوار مگردان!

روزی که مال و فرزندان سودی ندهد،

مگر آن کس که با قلب پاک سوی خدا آمده باشد! »

منظور از " حکم" اصابه نظر و داشتن رأی صایب در مسائل کلی اعتقادی و عملی، و نیز در تطبیق عمل برآن معارف کلی است.

معارف کلی عبارتند از:

معارف اعتقادی و عملی که جامع همه آنها توحید و تقوی است.

در سوره انبیاء آیه ۷۳ می فرماید:

۱- این دعاها، علاوه بر این فصل در فصول دیگر همین بخش نیز مورد بررسی و استفاده قرار گرفته است.

۲- مستند: آیه۸۴ سوره شعراء " رَبِّ هَب لی حُکماً وَ اَلحِقنی بِالصّالِحینَ ...." المیزان ج۳۰ص۱۴۸

« و عمـل به نیکی ها و اقامه نماز و دادن زکات را به ایشان وحی کردیم، و ایشان مارا عبادت می کردنـد» که مربوط به یافتن راه سداد وهدایت به سوی صلاح درمقام عمل است.

این که آن جنـاب از پروردگار متعالش درخواست کرد به صالحینش ملحق سازد، خود از لوازم درخواست موهبت حکم، و از فروعی است که بر حکم مترتب می شود. پس معنای کلام آن جناب این است که:

-پروردگارا نخست موهبت حکم به من ارزانی دار،

و سپس اثر آن را که اصلاح ذاتی است در من تکمیل کن!

ظاهر اینکه درخواست کرد تا – لسان صـدق را برایش در آخرین قرار دهد - این است که خدای تعالی در قرون آخر فرزندی به او دهـد که زبان صـدق او باشـد، یعنی لسانی باشد مانند لسان خودش، که منویات اورا بگوید، همانطور که زبان خود او از منویاتش سخن می گوید. خلاصه برگشت معنا به این است که –

خداوند در قرون آخر الزمان کسی را مبعوث کند که

به دعوت وی قیام نماید، و مردم را به کیش و ملت او که همان

دین توحید است، دعوت کند.

از اینکه آن جنـاب از پروردگـار خود مسئلت نمود تـا اورا در روز قیـامت خوار نگردانـد، فهمیـده می شود که در آن روز هر انسـانی محتاج به یاری خـداست، و بنیه ضـعیف بشـری تاب مقاومت در برابر هول و هراس هائی که آن روز با آنها مواجه می شود، ندارد، مگر آن که خدا اورا یاری و تأئید کند!

(۱)

تحلیلی ازادب ابراهیم دردعاهای او

ضمن بررسی تحلیلی ازاولین دعای ابراهیم علیه السلام که قرآن مجید آنرا در سوره شعراء نقل کرده است متوجه می شویم که چگونه این پیـامبر بزرگ الهی در همـان اوان زنـدگی، در یـک بحث و گفتگو با قوم بت پرست خود، ضـمن اظهار خصومت نسبت

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۱۲ص۱۲۵

به خدایان دروغین آنها و معرفی رب العالمین، به یک باره مجادله را رها کرده و روی خود را متوجه درگاه پاک سبحانی ساخته و ظریف ترین احساسات خود را در رفیع ترین کلمات ریخته، و چیزهائی از پروردگار خود درخواست کرده است که هر عبارت آن تأثیرات عمیق و تاریخی در زندگی بشر در مسیر همه قرون و اعصار داشته است.

موقعیت زمانی این دعا نشان می دهد که او در اوایل ورود خود به جامعه آن روز این دعا را کرده است، و موقعی بوده که هنوز از ایمان پدرش مأیوس نگشته بود، ودرضمن مباحثاتی که با قوم خودداشت شروع به معرفی پروردگارش و سپس دعا درحق پدرش و خودش کرده و چنین گفته است:

« هیچ متوجه هستید که چه چیزها می پرستید؟

شما و پدران پیشین تان؟

من همه آن معبود ها را دشمن می دارم مگر پروردگار عالمیان را،

پروردگاری که مرا آفرید و هدایتم می کند،

پروردگاری که غذا و آبم می دهد،

وقتی بیمار می شوم شفایم می بخشد،

پروردگاری که امیدوارم خطایای مرا در روز جزا ببخشد!

پروردگارا !

مرا حکمی ببخشای !

مرا به صالحین ملحق کن !

مرا در آیندگان نام نیک و ذکر جمیل عطا فرما !

مرا از وارثان بهشت نعیم قرار ده!

و پدر مرا بیامرز، که او از گمراهان بوده !

و مرا در روزی که همه مبعوث می شوند رسوا مساز! » (شعراء ۹۷)

از لحاظ ادب و شیوه ای که در این دعا به کار برده شده مشاهده می شود که ابراهیم "ع" ابتداء پروردگار خود را ثنای جمیلی می کند. این ادب عبودیت است که

اقتضا می کند در دعا باید نخست ثنای پروردگار را گفت.

این ثنـا ، اولین ثنای مفصـلی است که خداونـد از ابراهیم "ع" حکایت می کنـد. ثناهای قبلی او کوتاه بودنـد و در قرآن مجید درچند جا نقل شده اند.

« من روی خودرا متوجه درگاه کسی کردم

که آسمان ها و زمین را آفریده است! » (انعام ۷۹)

« از پروردگارم برای تو (پدر) طلب مغفرت خواهم کرد،

که او بامن مهربان است! » (مریم ۴۷)

وقتی شـیوه این دعـا را تحلیل بکنیم می بینیم درآن چنین ادبی را به کار برده که عنایت پروردگار خودرا از ابتـدای خلقتش تا وقتی که به سوی او بازگشت می کند درآن گنجانده است و خود را در برابر او فقیر و محتاج دانسته و درباره پروردگارش جز غنـا و جود محض چیزی نگفته است. خود را بنـده ذلیلی دانسـته که قادر بر هیـچ چیز نیست، بلکه مقـدرات الهی اورا در ادوار خلقتش ازحالی به حالی برمی گرداند. طعام، شراب و بهبودی از مرض می دهد، می میراند و زنده می کند، و بندگان را برای پاداش روز جزا حاضر می سازد، و او (ابراهیم) جز اطاعت محض و طمع در غفران گناه، چیزی نیست!

ادب دیگری را که مراعات کرده این است که مرض را به خود نسـبت داده و گفته: " وقتی مریض می شوم شـفایم می دهد." برای اینکه در این مقـام که مقام ثناست مناسب نبود مرض را به او نسـبت دهـد، گرچه مرض هم از حوادث است و از این نظر بی ارتبـاط با پروردگار نیست، لکن سـیاق کلام، سـیاق بیان حوادث نیست تا هر حادثی را به او نسـبت دهـد بلکه سـیاق کلام برای بیـان ایـن معنـاست کـه شـفای از مرض از رحمـت و عنـایت اوسـت، از ایـن نظر مرض را به خـود نسبت داد و شـفا را به پروردگار خود؛ گویا خواست چنین دعوی کند که از خدای تعالی جز جمیل و زیبائی صادر نمی شود!

آنگاه بعد از ثنا شروع کرد به دعا، و در همین دعایش است که ادب فوق العاده ای را به کار برده است:

نخست ابتداء کرد به اسم " رب"، دیگر اینکه تنها نعمت های حقیقی و پایدار

را درخواست کرد. گرانبهاترین نعمت هارا درخواست کرد، و آن عبارت بود از حکم (شریعت) و پیوستن به صالحین و نام نیک در آیندگان.

او از خدای خویش خواست تا در هر عصری از اعصار آینده کسانی را مبعوث کند که دعوتش را بپا دارد و شریعتش را ترویج کند. در حقیقت معنی درخواستش این است که شریعتی به ا و بدهد که تا قیام قیامت باقی باشد. آنگاه وراثت بهشت، آمرزش پدر، و ایمنی از رسوائی قیامت را درخواست کرد.

استجابت دعاهای ابراهیم

به طوری که ازکلام خدای تعالی فهمیده می شود تمام دعاهای او قبول و مستجاب شد مگر دعایش درباره پدر! البته از خدای تعالی نیز جز این توقع نمی رفت که دعای بنده ای از بندگان مکرمش را از روی بی اعتنائی مستجاب نفرماید!

خدای تعالی درباره این پیامبر گرامی اش می فرماید:

« مِلَّةَ اَبیکُم اِبراهیم - امت و ملت پدرتان ابراهیم....» (حج ۸۷)

« و او آئین توحید را سخنی پاینده در نسل خود قرارداد، باشد که آنان از شرک بازگردند.» (زخرف ۲۸)

« و به تحقیق اورا در دنیا برگزیدیم، و او در آخرت از صالحین است!» (بقره ۱۳۰)

« سَلامٌ عَلی اِبراهیم — سلام بر ابراهیم ! » (صافات ۱۰۹)

سیر در تاریخ چند هزار ساله بعداز نوح نیز جمیع آنچه را که قرآن شریف از محامد و فضایل ابراهیم "ع" نقل کرده، تأئید می کند. چه تاریخ نیز این حقایق را ثبت کرده که او پیغمبری کریم بوده است که یک تنه قیام به دین توحید و احیاء ملت فطرت نموده و علیه وثنیت و برای ویران کردن ارکان آن، نهضت کرده و در دوره ای که آثار توحید داشت از بین می رفت و رسوم نبوت محو می شد و دنیا اسم نوح و سایر پیامبران الهی را به دست فراموشی می سپرد، او دین فطرت را بپا داشت، و دعوت به توحید را در میان مردم نشر داد و در نتیجه امروزکه قریب چهار هزار سال از عصر آن جناب می گذرد، هنوز اسم توحید باقی و دلهای اعقاب وی بدان معتقد است، برای اینکه دینی که

امروز دنیا آن را دین توحید می شناسد یکی دین یهود است که پیغمبر آن موسی "ع" است و دیگری دین مسیح است که پیامبرش عیسی "ع" است، و این دو بزرگوار هردو از دودمان اسرائیل یعنی یعقوبند، و یعقوب فرزند اسحق و او فرزند ابراهیم "ع" است.

و همچنین دین اسلام که پیغمبر آن حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله "ص" است نیز از ذریه اسماعیل فرزند ابراهیم"ع" است!

(۱)

شرایط استجابت در دعاهای ابراهیم"ع"

درخواست ابراهیم"ع" از خدای تعالی، که اورا از پرستش بت ها دورگرداند وفرزندانش را نیز، درحقیقت پناهندگی اوست به خدای تعالی ازشرگمراه کردنی که همو به بتها نسبت داده است. واضح است که این دورکردن، هرجور و هروقت که باشد، بالاخره مستلزم این است که خدای تعالی در بنده اش به نحوی تصرف بکند. چیزی که هست این تصرف به آن حد نیست که بنده را بی اختیار و مجبور سازد و اختیار را از بنده سلب نماید. چون اگر دور کردن باین حد باشد دیگر چنین دوربودنی کمالی نیست که آدمی مثل ابراهیم علیه السلام آنرا از خدا مسئلت نماید!

پس برگشت این دعا، درحقیقت به این معنی است که هرکه را خداوند در راه خود تثبیت می کند، می خواهد بفهماند که هرچه از خیرات، چه فعل و چه ترک، چه امر وجودی باشد چه عدمی ، همه نخست منسوب به خدای تعالی است و پس از آن منسوب به بنده ای از بندگان اوست، به خلاف شر، که چه فعل باشد چه ترک، ابتداء منسوب به بنده است، و اگر هم به خدا نسبت می دهیم آن شروری را نسبت می دهیم که خداوند بنده اش را به عنوان مجازات مبتلا و آلوده به آن کرده باشد.

پس اجتناب از بت پرستی وقتی عملی می شود که خداوند به رحمت و عنایتی که نسبت به بنده ای دارد اورا از آن اجتناب داده باشد.

باید فهمید که نتیجه دعا برای بعضی از کسانی است که جهت ایشان دعا شده، نه برای همه آنان، هرچند که لفظ دعا عمومی است، و لکن تنها درباره کسانی مستجاب می شود که خود آنان استعداد و خواهندگی داشته باشند، و اما معاندین و مستکبرینی که از پذیرفتن حق امتناع می ورزند، دعا درحق ایشان مستجاب نمی شود!

۱- مستند: آیات۳۵ سوره ابراهیم " ... وَاجنُبنی و بَنِیَّ اَن نَعبُدَ الاَصنامَ .... " المیزان ج۲۳ص۱۰۴

دعـائی که ابراهیم علیه السـلام در حق فرزنـدان خود فرمود، شامل تمامی فرزنـدانی می شود که از نسل او پدیـد آینـد، و آنها عبارتنـد از دودمـان اسـماعیل و اسـحق، زیرا کلمه " ابن" در عرب همانطور که بر فرزنـد بلافصل اطلاق می شود، بر فرزنـدان پشت هـای بعـدی نیز اطلاـق می شـود. قرآن کریم، ابراهیم علیه السـلام را پـدر مردم عرب، و یهـود زمـان رسـول خـدا "ص" خوانده و فرموده است: « مِلَّهَ اَ بیکُم اِبراهیم ! » و اطلاق بنی اسـرائیل (فرزندان یعقوب) هم بریهودیان عصـر نزول قرآن از این باب است، که شاید در چهل و چند جای قرآن اطلاق شده باشد.

وقتی هم ابراهیم علیه السلام دوری ازبت پرستی را از خدا درخواست می کرد هم برای خودش و هم برای فرزندان خود به آن معنائی که گفته شد درخواست کرده است.

شکرگزاری در دعاهای ابراهیم "ع"

« اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبرِ اِسماعیلَ وَ اِسحاقَ ...!»

ابراهیم علیه السـلام در ضـمن خواسـته هایش ناگهان به یاد عظمت نعمتی که خـدا به وی ارزانی داشـته افتاده که بعـد از آنکه اسـباب عادی فرزنـددار شـدن همه منتفی شـده بود دو فرزنـد صالـح چون اسـماعیل و اسـحق را به وی داده است. و اگر چنین عنایتی به وی فرمود به خاطر استجابت دعایش بود.

ابراهیم علیه السـلام در بین دعایش وقتی به یاد این نعمت می افتد ناگهان رشـته دعا را رها نموده و به شـکر خدا می پردازد، و خدای تعالی را بر اسـتجابت دعایش ثنا می گوید: « سـتایش خدائی را که با وجود سالخوردگی و پیری مرا اسـماعیل و اسـحق ببخشود ! »

آخرین دعای ابراهیم "ع"

ابراهیم علیه السلام با این جمله آخرین دعای خود را ختم نمود:

« - پروردگارا !

روزی که حساب بپا شود،

من، و پدر و مادرم را،

با همه مؤمنان، بیامرز ! »

این آخرین دعـائی است که ابراهیم "ع" کرده و قرآن کریم از او نقـل کرده است، و چقـدر شبیه دعائی است که از نوح "ع" نقل نموده، آنجا که فرمود:

« پروردگارا !

مرا، و والدینم را، و هرکه با ایمان به خانه من در آید،

و همه مؤمنین و مؤ منات را بیامرز ! »

این آیه دلالت دارد بر اینکه ابراهیم "ع" فرزند آزر مشرک نبوده است، زیرا در این آیه برای پدرش طلب مغفرت کرده است، در حالی که خودش سـنین آخر عمر را می گذرانـد است، و همو در اوایل عمر بعـد از وعده ای که به آزر داد، از وی بیزاری جسته است.

(۱)

لطایف دعاهای ابراهیم "ع"

ازجمله لطـایفی که در دعـا هـای آن حضـرت به چشم می خورد، اختلاف تعبیر در نـداء است که یک جا " رَبِّ " آمـده و در جای دیگر " رَبَّنا " . در اولی پروردگار را به خود نسبت داد، به خاطر آن موهبت هائی که خداوند مخصوص او ارزانی داشته است، از قبیل سبقت در اسلام و امامت.

در دومی پروردگار را به خودش نسبت داد، به خاطر آن نعمت هائی که خداوند هم به او و هم به غیر او ارزانی داشته است

ابراهیم علیه السـلام آنگـاه که فرزنـدش و همسـرش را در سـرزمین مکه سـکنی داد برای شـهر مکه و برای تمام انسانها و برای ذریه خود دعاهائی کرد که مجموع آنهارا قرآن مجید در آیات زیر برای نقل در تاریخ ثبت کرده است:

« بیاد آر آنروز را که ابراهیم گفت:

-پروردگارا !

این شهر را شهر امنی قرار بده!

۱- مستند: آیات۳۵ سوره ابراهیم و ۱۲۶ سوره بقره المیزان ج۲۳ص۱۱۹ و ج ۱۲ ص۱۳۱

مرا و فرزندانم را از اینکه پرستش بت ها کنند دور بدار!

-پروردگارا !

بت ها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند،

پس هرکه پیروی من کند او از من است،

وهرکه نافرمانیم کند تو بخشنده و مهربانی!

-ای پروردگار ما !

من ذریه خود را در بیابانی لم یزرع، در کنار بیت الحرام تو، سکونت دادم،

-ای پروردگار ما !

برای اینکه نماز بخوانند!

پس تو دلهائی از مردم را بسوی ایشان معطوف دار!

و ایشان را از میوه ها روزی شان فرما!

باشد که تورا شکر گزارند!

-ای پروردگار ما !

بدرستی، تو می دانی آنچه را که ما پنهان میداریم،

و آنچه را آشکار می سازیم،

آری بر خدای تعالی چیزی در زمین و آسمان پوشیده نیست!

سپاس خدای را که مرا در سنین پیری، اسماعیل و اسحق را بداد!

پروردگار من محققاً شنوای دعاست!

-پروردگارا !

مرا و ذریه ام را نمازگزار کن!

-ای پروردگار ما !

و دعایم را قبول فرما !

-ای پروردگار ما !

مرا، و پدر و مادرم را، و جمیع مؤمنا ن را

در روزی که حساب برپا می شود، بیامرز ! » (ابراهیم ۴۱)

این دعا را ابراهیم علیه السلام در اواخر عمرش فرموده و در آن اشاره کرده به اینکه:

" در سنین پیری خدا اسماعیل و اسحق را به او داده است،"

و در حالی این دعا را کرده که شهر مکه ساخته شده بود، به دلیل اینکه عرض کرد:

"پروردگارا این شهر را شهر امنی قرار بده!"

کما اینکه در کلام قبلی اش که قبل از ساخته شدن شهر مکه گفته بود، درخواست شهری امن در آن مکان کرده است:

" این مکان را شهر امنی قرار بده! "

ادبی که ابراهیم علیه السلام در این دعا بکار برده یکی این است که هر حاجتی از حوائج را که ذکر کرد چون هم ممکن بود به غرض مشروع درخواست شود و هم به غرض نامشروع، آن جناب غرض مشروع و صحیح خود را در کلام خود ذکر کرده، و با بیانی آن را ادا نموده که هر کسی می تواند از آن پی ببرد که وی تا چه اندازه امید به رحمت پروردگارش در دلش فوران داشته است.

مثلاً، وقتی عرض کرد:

" خدایا مرا و فرزندانم را از اینکه پرستش بتها کنند دور بدار! "

بلافاصله غرض خود را این طور توجیه کرد که:

" پروردگارا، به درستی که آنها گمراه کردند بسیاری از مردم را، "

و همچنین بعد از اینکه عرض کرد:

" پروردگارا، اینک که من ذریه خود را در بیابانی لم یزرع در کنار

بیت الحرام تو سکونت دادم... ! "

غرض خود را از این گفتار این گونه توجیه فرمود:

" پروردگارا برای اینکه نماز بپا دارند! "

و نیز بعد از آنکه درخواست کرد:

" دلهائی را از مردم به سوی آنان معطوف بدار و از میوه ها روزیشان فرما ! "

دنبالش غرض خود را چنین بیان کرد:

" باشد که آنان تورا شکر گزارند! "

ادب دیگری که در کلام خود رعایت کرده این است که در ردیف هر حاجتی که خواسته اسمی از اسماء حسنای الهی را از قبیل "غفور" و " رحیم " و " سمیع الدعا " به مناسبت آن حاجت ذکر کرده است، و اسم شریف " ربّ " را در تمامی آن حوائج تکرار نموده است، چون ربوبیت خدا واسطه ارتباط بنده با خدای خود و فتح باب در هر دعاست.

ادب دیگر اینکه عرض کرد:

" و هر کس نافرمانیم کند به درستی تو بخشنده و مهربانی ! "

و نفرین به جان آنان نکرد بلکه بعد از ذکر اسمشان دو تا از اسماء الله را که واسطه شمول نعمت سعادت برهر انسانی است، یعنی اسم " غفور و رحیم" را ذکر نمود، چون دوستدار نجات امت خود و گسترش جود پروردگار خود بود !

تشریع حج ابراهیمی

بنای خانه کعبه و تشریع حج ابراهیمی

اشاره

(۱)

بالابردن پایه های خانه کعبه

« و چون ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه را بالا می برند:

- پروردگارا از ما بپذیر!

که تو شنوای دعا ودانای نیات هستی ! »

آیه فوق حکایت دعای ابراهیم و اسماعیل هردوست، حکایت حال گذشته است، که با آن، حال آن دو بزرگوار مجسم می شود. گویا آن دو بزرگوار در حال چیدن سنگهای بنای کعبه دیده می شوند، و صدایشان هم اکنون به گوش شنونده می رسد، که دارند دعا می کنند، و چون الفاظ آن دو را می شنوند، دیگر لازم نیست حکایت کننده به مخاطبین خود بگوید که آن دو گفتند: رَ بَّنا ... !

اینگونه عنایات در قرآن کریم بسیار است، و این از زیباترین سیاق های قرآنی است – هرچند که قرآن همه اش زیباست! و خاصیت اینگونه سیاق این است که تاریخی را می خواهد بیان کند، مجسم ساخته و به حس شنونده نزدیک می گرداند.

ابراهیم و اسماعیل "ع" نگفتند که خدایا چه خدمتی را از ما بپذیر، تنها گفتند خدایا ازما قبول کن، تا درمقام بندگی رعایت تواضع وناقابلی خدمت خود، یعنی بنای کعبه را، برسانند.

در واقع معنای کلامشان این می شود که :

۱- مستند: آیه ۱۲۷ سوره بقره " وَاِذیَرفَعُ اِبراهیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیتِ وَاِسماعیلُ رَبَّناتَقَبَّل مِنّا ...." المیزان ج۲ ص ۱۲۳

خدایا این عمل ناچیز مارا بپذیر،

که تو شنوای دعای ما، و دانای نیت ما هستی !

آنگاه دعای خود را چنین ادامه می دهند:

- ای پروردگار ما !

مارا دو نفر از تسلیم شدگان و مسلمانان خودت قرار بده !

و از ذریه ما نیز امتی را مسلمان و تسلیم خود فرما !

و دستور مناسک و طریقه عبادت مارا به ما نشان بده !

و برما ببخشای ! بدرستی که تو تواب و رحیمی !

- و ای پروردگار ما !

مبعوث فرما در میان آنان رسولی را از خود آنان،

تا بر آنان از آیات تو بخواند و ایشان را تربیت و تزکیه نماید،

بدرستی که تو خود عزیز و حکیمی ! » (بقره ۱۲۰)

(۱)

سیر ابراهیم در مسیر عبودیت

وقتی بـه تاریـخ زنـدگی ابراهیم علیه السـلام مراجعه می کنیم، که زن و فرزنـد خـودرا ازمـوطن اصـلی حرکت می دهـد، و به سرزمین مکه می آورد، و در آنجا اسـکان می دهـد، و نیز ماجرائی که بعد از این اسـکان پیش آمد می کند، تا آنجا که مأمور قربانی کردن اسماعیل می شود، و از جانب خدای تعالی ذبیحی دیگر به جای اسماعیل قربانی می گردد، و سپس خانه کعبه را بنا می کند.

می بینیم که این سرگذشت یک دوره کامل از سیر عبودیت را در بر دارد، حرکتی که از نفس بنده آغاز گشته و به قرب خدا منتهی می گردد...

یا بگو از سرزمینی دور آغاز گشته، به حظیره قرب رب العالمین ختم می گردد.

از زخـارف دنیا و لذایـذ آن، از آرزوهای دروغین، از جاه و مال و زنان و اولاد چشم می پوشـد؛ و چون دیوها در مسـیر وی با وساوس خود منجلابی می سازند، او آن چنان راه می رود که پایش به آن منجلاب فرونرود. و چون آن دایه های از مادر

۱- مستند: آیات مندرج درمتن و بحث علمی المیزان ج۲ ص ۱۵۳

مهربانتر با دلسوزی های " مصنوعی" خود می خواهند خلوص و صفای بندگی و علاقه بدان، وتوجه به سوی مقام پروردگار، و دارکبریائی را در دل وی مکدر سازند، آن چنان سریع گام برمی دارد که شیطانها به گردش نمی رسند!

پس در حقیقت، سرگذشت آن جناب وقایعی به ظاهر متفرق است، که درواقع زنجیروار به هم می پیوندد، و یک داستان تاریخی درست می کند، که این داستان از سیر عبودی ابراهیم حکایت می کند – سیری که از بنده ای به سوی خدا آغاز می گردد، سیری که سرتاسرش ادب است: ادب در سیر، ادب در طلب، ادب در حضور، و ادب در همه مراسم حب و عشق و اخلاص! که آدمی هرقدر بیشتر درآن دقت و تدبر کند، این آداب را روشن تر و درخشنده تر می بیند.

در پایان این راه، از طرف خدای سبحان مأمور می شود برای مردم "عمل حج" را تشریع کند که قرآن این فرمان را چنین حکایت می کند:

« وَ اَذِّن فی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأتوُکَ رِجالاً،

وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ ! »

– در میان مردم به حج اعلام کن!

– تا پیادگان و سوارگان بر مرکب های لاغر،

– از هر ناحیه ای دور بیایند...! (حج ۲۷)

چیزی که هست، خصوصیاتی را که آن جناب در عمل حج تشریع کرده، برای ما نامعلوم است، ولی این عمل همچنان در میان عرب جاهلیت یک شعار دینی بود، تا آنکه پیامبر اسلام "ص" مبعوث شد، و احکامی در آن تشریع کرد که نسبت به آنچه ابراهیم علیه السلام تشریع کرده بود، مخالفتی نداشت، بلکه در حقیقت مکمل آن بود.

این مطلب را ما از اینجا می گوئیم که خدای تعالی به طور کلی " اسلام" و " احکام اسلام" را "ملت ابراهیم" خوانده است:

« دیناً قِیَماً مِلَّهَ اِبراهیمَ حَنیفاً ....

بگو ! پروردگارم مرا به سوی صراط مستقیم هدایت کرده،

دینی استوار که ملت ابراهیم و معتدل است. »

« شَرَعَ لَکُم مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نوُحاً و ....

برای شما از دین همان را تشریع کرد

که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را نیز بدان سفارش کرده بود،

به اضافه احکامی که بخصوص به تو وحی کردیم . » (شوری ۱۳)

و به هر حال آنچه رسول خدا "ص" از مناسک حج تشریع فرمود، یعنی احرام بستن از میقات، و توقف در عرفات، به سر بردن شبی در مشعر، قربانی در منی، سنگ انداختن به سه جمره، سعی میان صفا و مروه، طواف دور کعبه، و نماز در مقام .... هر یک به یکی از گوشه های سفر ابراهیم علیه السلام به مکه اشاره دارد.

این مناسک، مواقف و مشاهد ابراهیم و خانواده اش را مجسم می سازد، و به راستی چه مواقفی! وچه مشاهدی ! که چقدر پاک و الهی بود ! مواقفی که راهنمایش به سوی آن مواقف، جذبه ربوبیت، و سایق آن ذلت عبودیت بود!

آری، عبادت هائی که تشریع شده،(که برهمه تشریع کنندگان آنها بهترین سلام ها باد!) صورتهائی از توجه بزرگانی از انبیاء به سوی پروردگارشان است. تمثالهائی است که مسیر انبیاء علیهم السلام را از هنگام شروع تا ختم مسیر حکایت می کند، سیری که آن حضرات به سوی مقام قرب و زلفی داشتند.

« لَقَد کانَ لَکُم فی رسوُلِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ! »

- برای شما هم در رسول خدا "ص" اقتدائی نیکو بود !

آیه فوق می فهماند، آنچه امت اسلام به عنوان عبادت می کند، تمثالی از سیر پیامبرشان است. و این خود اصلی است که در اخباری که حکمت و اسرار عبادتها را بیان می کند و علت تشریع آنهارا شرح می دهد، شواهد بسیاری برآن دیده می شود، که پژوهشگر بینا می خواهد تا به آن شواهد وقوف و اطلاع یابد!

(۱)

مهیاکردن مکان بیت خدا

عمل حج، با ارکان و اجزائی که دارد یک دوره کامل سیر ابراهیم خلیل"ع" را در مراحل توحید، و نفی شرک، و اخلاص عبودیت مجسم می سازد:

۱- مستند: آیه ۲۶تا۳۷ سوره حج " وَاِذ بَوَّانا لِاِبراهیمَ مَکانَ الْبَیتِ ...." المیزان ج۲۸ص ۲۳۸

« و چون ابراهیم را آن روز که این خانه نبود،

درجای این خانه جا دادیم،

و مقرر داشتیم چیزی را با من شریک مپندارد،

و خانه ام را برای طواف کنندگان و مقیمان و سجده گزاران پاکیزه دارد!

و بدو گفتیم:

- مردم را ندای حج ده !

تا پیاده سوی تو آیند،

و سوار بر مرکب های لاغر شده از دوری راه،

از دره های عمیق بیایند...! »

در این آیات آغاز تاریخ معبد شدن کعبه برای مردم را بیان می کند تا همه بهتر بفهمند که چطور جلوگیری مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.

منظور خدا از اینکه بیت را به خود نسبت داد و فرمود: " بیتی " این است که بفهماند این خانه مخصوص عبادت من است.

و آنجا که فرمود: " پاکیزه دار بیت مرا " یعنی خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و راکعان و ساجدان تطهیرکن، و آنرا چنان از کثافات و پلیدیها پاک کن و به حالتی برگردان که طبع اولی آن اقتضای آن حالت را دارد.

تطهیر معبد، به همان جهت که معبد است، این است که آنرا از اعمال زشت و پلیدیها که مایه فساد عبادت است، پاک کند، و چنین پلیدی همان شرک و مظاهر شرک یعنی بت هاست.

تطهیر خانه خدا، منزه داشتن آن از خصوص پلیدیهای معنوی است، و ابراهیم"ع" مأمور شده که طریقه عبادت را به نحوی که خالی از قذارت شرک باشد به مردم تعلیم دهد، همانطورکه خودش مأمور به چنین عبادتی شده بود.

شاید هم منظور این باشد که تطهیر آن مطلق از نجاسات و پلیدیها باشد، چه پلیدیهای مادی و چه معنوی، با اینکه معنی اول بیشتر با سیاق آیه می سازد.

حاصل تطهیر معبد از رجس و پلیدیهای معنوی برای پرستندگان که از دور و نزدیک قصد آن می کنند، این است که عبادتی

برای آنان وضع کند که خالص برای

خدا باشد، و مشوب به شائبه شرک نباشد، در آنجا تنها خدارا بپرستند وچیزی را شریک او نکنند.

در این آیه اشعاری به این معنی است که عمده عبادت قاصدان کعبه طواف و نماز و رکوع و سجود است، و نیز اشعاری به این معنی است که رکوع و سجود مثل دو متلازم همیشه باهمند و هیچوقت از یکدیگر جدا نمی شوند.

صدور فرمان اعلام حج

« وَ اَذِّن فی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأتوُکَ رِجالاً،

وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ

یَأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ !

مردم را ندای حج بده!

تاپیاده سوی تو بیایند،

و بر مرکب های لاغر شده از دوری راه،

از دره های عمیق بیایند،

تا شاهد منافع خویش باشند،

و نام خدارا در ایامی معین ذکر کنند ...! »

کلمه " حج" در اصل به معنای " قصد" است. اگر عمل مخصوص در بیت الحرام را که اولین بار ابراهیم علیه السلام آنرا تشریع کرد و در شریعت محمدی "ص" نیز جریان یافت "حج" نامیده شده به همین جهت است که هرکه بخواهد این عمل را انجام دهد قصد خانه خدا می کند.

منافع حج

خداوند فرمود: در مردم اعلام کن، که اگر اعلام کنی مردم، چه پیاده و چه سوار بر اشتران لاغر از هر راههای دوری خواهند آمد، تا منافع خودرا مشاهده کنند.

در این آیه " منافع" به طور مطلق ذکرشده و نفرموده منافع دنیوی و یا اخروی، چون منافع دو نوع است:

یکی منافع دنیوی است که در همین زندگی اجتماعی دنیا سود می بخشد و

زنـدگی آدمی را صـفا می دهـد، و حوائـج گوناگون اورا بر می آورد و نواقص مختلف را برطرف می سازد،ماننـد: تجارت و سیاست و امارت و تدبیر و اقسام رسوم و آداب و سنن و عادات و انواع تعاون ها و کمکهای اجتماعی و امثال آن. منافع دنیوی حج نیز از این بابت هاست:

وقتی اقوام و امم مختلفی از منـاطق مختلف زمین بـا همه تفاوتهـا که در انساب و الوان و سـنن و آداب آنها هست همه در یک جا جمع شونـد و سـپس یکـدیگر را بشناسـند و معلوم شود که کلمه همه " واحد" است و آن کلمه" حق" است، و معبود همه یکی است و او خـدای عزوجل است، و وجهه همه یکی است و آن کعبه است، این اتحاد روحی آنها به اتحاد جسـمی، و آن" وحدت کلمه"، ایشان را به تشابه در عمل می کشاند، و این ازآن می آموزد و آن ازاین، این خوبی های آن را می گیرد و آن به کمـک این می شـتابد، در نتیجه جامعه های کوچک به صورت یک جامعه بزرگ مبـدل می شود، آن وقت نیروهای جزئی نیز به نیروی کلی مبدل می شود که کوههای بلند هم در برابرشان تاب مقاومت پیدا نمی کنند.

هیچ راهی به سوی حل مشکلات مانند تعاون نیست و هیچ راهی به سوی تعاون چون تفاهم نیست و هیچ راهی به سوی تفاهم مانند تفاهم دینی نیست!

امـا منافع اخروی که همان وجود و انواع تقرب ها به سوی خـداست، تقرب هائی که عبودیت آدمی را مجسم سازد و اثرش در عمل و گفتار آدمی هویدا گردد:

عمل حـج با مناسـکی که دارد، انواع عبادت ها و توجه به خدا را شامل می شود، چون مشـتمل است بر ترک عده ای از لذایذ زندگی و کارهای دنیوی و کوشش ها برای دنیا، و تحمل مشقتها، و طواف پیرامون خانه او، و نماز و قربانی، و انفاق و روزه و امثال آن.

پس عمل حج با ارکان و اجزائی که دارد یک دوره کامل سـیر ابراهیم خلیل"ع" را در مراحل توحید و نفی شـرک و اخلاص عبودیت مجسم می سازد.

بیت عتیق و عمر کعبه

منظور از بیت عتیق " کعبه" است، که به خاطرقـدیمی بودنش به این نام نامیده شده است. چون اولین خانه ای که برای عبادت خدا در زمین ساخته شد همین "کعبه" بود، همچنانکه قرآن مجید می فرماید:

« اولین خانه ای که برای مردم بنا نهاده شد،

هر آینه آن خانه ای است که در مکه است،

خانه ای است مبارک، و مایه هدایت عالمیان ! » (آل عمران ۹۶)

امروز قریب چهار هزار سال از عمر این خانه مبارک می گذرد، و هنوز معمور و آباد است. درآن روزهائی که این آیات نازل می شد بیش از دوهزار و پانصد سال از عمر کعبه گذشته بود.

سنت های فراموش شده حج ابراهیمی در جاهلیت

بـا اینکه از سـنن ابراهیم "ع" تنهـا سـنت حـج در بین اعراب عصـر جاهلیت باقی مانـده بود، آن را نیز به این صورت در آورده بودند که بت هائی بر بام کعبه نصب کرده بودند، و بتهائی را نیز بر بالای صفا و مروه، و دربالای منی گذاشته بودند، و قربانی های خودرا نیز به نام آنها ذبح می کردند.

قرآن مجید مسلمانان را چنین تعلیم می دهد که: شما از اوثان (بتها) و قربانی کردن برای آنها اجتناب کنید، درحالی که از غیر خدا مایل به سوی خدا باشید، و در حج خود به او شرک نورزید.

مشرکین در عمل حج این طور تلبیه می گفتند:

" – لبیك ای خدا،

شریکی برای تو نیست مگر شریکی که مال خود توست،

تو هم آنرا مالکی و هم مایملك آنرا مالکی!"

لذا قرآن نهی عامی می کند از تقرب به بت ها، وقول باطل در موردخاص حج، و می فرماید:

« فَاجتَنِبوُا الرِّجسَ مِنَ الْاَوْثانِ

وَاجتَنِبوُا قوُلَ الزُّور !

حُنَفاءَ لِلّهِ غَیرَ مُشرِکینَ بِهِ ...! »

در آیه بالا می فرماید: « پس، از پلیدی بت ها کناره کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید. . . ! »

انتخاب این دو مورد از محرمات جز برای این نبوده که در عمل حج این دوتا

مورد ابتلاء آن روز بوده و مشرکین درباره تقرب به بت ها و قربانی کردن برای آنها و به نام آنها اصرار می ورزیدند.

عبادت ها و قربانی ها درامت های گذشته

« وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَكاً... »

خداوند متعال در این آیه خبر می دهد که عبادت ها و قربانی کردن ها در امت های گذشته و آنهائی که ایمان داشتند، همواره مقرر بوده است. و در همه این قربانی ها برای همه امت ها مقرر بوده که نام خدارا بر بهیمه انعام که خدایشان روزی کرده بود، ببرند. در این آیه امت اسلامی را یادآور می شود که شما پیروان ابراهیم "ع" اولین امتی نیستید که قربانی برایشان مقرر شده بلکه برای امتهای قبل از شما نیز مقرر بوده است.

سپس می فرماید:

« پس، خدای شما همان خدای واحدی است که

به او تسلیم شوید،

و اسلام آورید!

و مخبتان(فروتنان) را بشارت ده ! »

یعنی، وقتی خدای شما همان خدائی باشد که برای امت های گذشته نیز احکام شما را تشریع فرموده، پس بدانید که معبود شما و آن امت ها یکی است، پس اسلام بیاورید و تسلیمش شوید به اینکه عمل خود را خالص و تنها برای او بیاورید، و در قربانیهای خود به خدائی دیگر تقرب مجوئید! و هرکه در حج خود برای خدا اسلام و اخلاص داشته باشد او از مخبتین است، و مخبتین به تعبیر قرآن کسانی هستند که چون نام خدا ذکر شود دلهایشان به ترس آید، و آنها بر حوادث صبورند، و نماز بپا می دارند، و ازآنچه خدا روزی شان کرده انفاق می کنند!

فلسفه قربانی در مراسم حج

خداوند متعال فلسفه قربانی کردن درمراسم حج را چنین بیان می فرماید:

« و قربانی کردن را برای شما از مراسم حج قرار دادیم،

که غذای شما نیز است،

نام خدا را در آن حال که بپا ایستاده اید بر آنها یاد کنید،

و چون پهلو به زمین نهادند از گوشت شان بخورید،

و به فقیر و سائل هم بخورانید،

چنین! حیوانات را به خدمت شما گرفتیم، شاید سپاس دارید!

گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی رسد،

ولکن تقوی و پرهیزکاری شما به او می رسد،

چنین! حیوانات را به خدمت شما گرفتیم

تا خدا را برای هدایتی که شمارا کرده بزرگ شمارید!

و نیکوکاران را بشارت ده ! »

ممکن است ساده لوحی توهم کند که خدا از این قربانی استفاده می کند و بهره ای از گوشت و یا خون آن عایدش می شود لذا جواب روشنگر خدا این است که: نه! چیزی از این قربانی ها و گوشت و خون آنها عاید خدا نمی شود، چون خدا منزه است از جسم بودن، و از هر حاجتی، تنها تقوای شما به او می رسد، آن هم به این معنی که دارندگان تقوی به او تقرب می جویند.

این قربانی ها اثری معنوی برای آورنده اش دارد و آن صفات و آثار معنوی است که جا دارد که به خدا برسد، یعنی جا دارد که به سوی خدای تعالی صعود کند، و صاحبش را به خدا نزدیک کند، آنقدر نزدیک که دیگر حجابی بین او و خدا نباشد!

(۱)

دستوراتی از تشریع حج و مناسک آن

خدای تعالی با این آیه اشاره به تشریع حج و مأمن بودن خانه خدا، و مثابت (مرجع بودن) آن دارد:

« و چون خانه کعبه را مرجع مردم و محل امن قراردادیم،

و گفتیم که:

- از مقام ابراهیم جائی برای نماز بگیرید!

و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که:

۱- مستند: آیه ۱۲۵ سوره بقره " وَاِذ جَعَلنا الْبیتَ مَثا بَةً لِلنّاسِ وَ اَمْناً ...." المیزان ج۲ص ۱۱۸

خانه را برای طواف کنندگان،

وآنها که معتکف می شوند،

و نمازگزاران که رکوع و سجود می کنند،

پاک کنند ! »

آنجا که فرمود: " گفتیم که از مقام ابراهیم محلی برای نماز بگیرید،" منظور اشاره به ملاک تشریع نماز است. و بهمین جهت نفرمود: " در مقام ابراهیم نماز بخوانید،" بلکه فرمود: " از مقام ابراهیم محلی برای نماز بگیرید،" پس در این مقام، صریحاً امر روی نماز نرفته بلکه روی گرفتن محلی برای نماز از مقام ابراهیم، رفته است.

منظور از " تطهیر خانه کعبه" این است که خانه خدا را برای عبادت کنندگان و طواف کنندگان و نمازگزاران و همچنین برای کسانی که می خواهند در آنجا اعتکاف کنند، خالص و بلامانع سازند، یا اینکه آن مکان مقدس را از کثافات وپلیدیها که در اثر بی مبالاتی مردم در مسجد پیدا می شود، پاک سازند.

(۱)

امنیت و رفاه شهر مکه

یکی از فرازهای آموزنده تاریخ تشریع حج ، دعائی است که برای نخستین بار، قرآن مجید از حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام نقل می کند، و آن زمانی است که ساختمان بیت الله الحرام تمام شده، وخدای تعالی به او و به اسماعیل دستور می دهد تا خانه کعبه را تطهیر کنند، ابراهیم "ع" دست به دعا برمی دارد و از خدای خود و صاحب آن خانه چنین درخواست می کند:

« - پروردگارا !

-این شهر را محل امنی بکن!

-و اهلش را - البته آنهائی را که به خدا و روز جزاء ایمان می آورند — از ثمرات روزی بده !

خدای تعالی فرمود:

- به آنها هم که ایمان نمی آورند چند صباحی روزی می دهم،

۱- مستند:آیه۱۲۶تا۱۲۹سوره بقره " وَاِذ قالَ اِبراهیمَ رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً وَارزُق اَهلَهُ ...." المیزان ج۲ص ۱۲۰

و سپس به سوی عذاب دوزخ، که بد مصیری است،

روانه شان می کنم! روانه اضطراری!

آیات فوق، حکایت دعائی است از ابراهیم علیه السلام که از پروردگارش خواست تا به اهل مکه امنیت و رزق ارزانی بدارد، و خداوند دعایش را مستجاب کرد.

ابراهیم "ع" بعد از آنکه از پروردگار خود امنیت را برای شهر مکه درخواست کرد و سپس برای اهل آن روزی از میوه ها را خواست، ناگهان متوجه شد که ممکن است در آینده مردم مکه دو دسته شوند، یک دسته مؤمن، و یک دسته کافر، و این دعائی که کرد شامل هردو دسته خواهد شد، لذا عمومیت دعای خودرا مقید به قید " ایمان" کرد و گفت:

-خدایا روزی را تنها به مؤمنین از اهل مکه بده !

با اینکه آن جناب می دانست که به حکم ناموس زندگی اجتماعی دنیا، وقتی رزقی به شهری وارد می شود، ممکن نیست کافران از آن سهم نبرند و بهره مند نشوند، و لکن در عین حال دعای خود را مختص به مؤمنین کرد تا تبرّی خود را از کفار همه جا رعایت کرده باشد، ولکن جوابی داده شد که شامل مؤمن و کافر هردو شد.

در این جواب این نکته بیان شده که: از دعای وی آنچه بر طبق جریان عادی و قانون طبیعت است مستجاب است، و خداوند در استجابت دعایش خرق عادت نمی کند و ظاهر حکم طبیعت را باطل نمی سازد.

منظور ابراهیم این بود که کرامت و حرمتی برای شهر مکه که بیت الله الحرام در آنجاست، از خدا بگیرد، نه برای اهل آن، چون بیت الحرام در سرزمینی واقع شده که کشت و زرع در آن نمی شود، و اگر درخواست ابراهیم"ع" نبود، این شهر هرگز آباد نمی شد، و اصلاً کسی در آنجا دوام نمی آورد، لذا ابراهیم"ع" خواست تا با دعای خود شهر مکه را معمور و در نتیجه خانه خدارا آباد کند.

خداوند متعال در جواب خود برای خشنود ساختن ابراهیم"ع" اضافه فرمود که آنچه تو درخواست کردی که من با روزی دادن مؤمنین اهل مکه، این شهر و خانه کعبه را کرامت دهم، مستجاب نمودم، با کرامتی افزونتر!

پس کفاری که در این شهر پدید می آیند، به زندگی مرفه و رزق فراوان خود مغرور نشوند، و خیال نکنند که نزد خدا کرامتی و حرمتی دارند، بلکه احترام، هرچه هست، از خانه خداست، و من چند صباحی ایشان را بهره مندی از متاع اندک دنیا می

دهم، و آنگاه به سوی آتش دوزخ که بد بازگشتنگاهی است، مضطرشان می کنم !

(۱)

حرم بودن شهر مکه

« و یاد آر زمانی را که ابراهیم گفت:

– پروردگارا ! این شهر را شهر امن قرار ده !

ابراهیم"ع" دراین دعا از پروردگار خود می خواهد که سرزمین مکه را که آن روز سرزمینی خشک و بی آب و علف بوده است، حرمی برای او و فرزندانش قرار دهد تا مرکز ثقلی برای دین خدا و رابطه ای زمینی و مادی بین مردم و بین پروردگارشان باشد، و همه برای عبادت خدا روی بدانجا آرند و از وطن های خود به عزم آنجا بار سفر بندند، و احترامش را در بین خود مرعی بدارند، و نیز معجزه و یادگار همیشگی او در روی زمین باشد، و تا روز قیامت هرکس که به یاد خدا می افتد، به یاد آنجا نیز بیفتد، و هرکس بخواهد به درگاه خدا روی آورد، روی بدانجا نهد، و در نتیجه وجهه دینداران بشر معین شود و کلمه آنان یکی گردد.

مراد آن جناب از امنیت، امنیت تشریعی و حرم بودن مکه است نه امنیت خارجی، به طوری که جنگ و نزاع و سایر حوادث منافی با ایمنی و پیش آمدهای مخل آسایش درآن واقع نشود.

قرآن چنین فرموده است:

« آیا شهر آنان – مکه – را برایشان حرم امنی قرار ندادیم که میوه های هر شهری در آن جمع شود؟ »

(قصص ۵۷)

همانطور که می بینید این آیه در مقام منت گذاری است به نعمت امنیت حرم، یعنی مکانی که خدا برای خود آنرا حرم قرار داده و از این جهت به امنیت متصف شده که مردم دیندار آنجا را محترم می شمارند، نه از جهت اینکه عوامل خارجی آنجارا ازفساد و قتل نگه داشته است، و گرنه مکه اینقدر خاطرات تلخ در جنگهای خونین از قبیل جنگهای بین قریش و جرهم و کشتار و فجور و فساد مردمش دارد که نمی توان آن را شمرد!

همچنین اینکه فرمود:

۱- مستند: آیه ۱۲۶ سوره بقره و آیات مندرج در متن المیزان ج۱۲ص۱۲۸

« مگر نمی بینید در روزگاری که مردم سرزمین های اطرافشان به جان هم افتاده و یکدیگر را می کشتند ما سرزمین آنان را حرم امن قرار دادیم؟ » (عنکبوت ۶۷)

معنی اش این است که مردم آنروز شهر آنان را از جهت اینکه در نظرشان محترم بود، متعرض نمی شدند.

خلاصه، غرض ابراهیم این بود که در روی زمین برای خدا حرمی باشد که ذریه او آنجارا منزل گزینند، واین نمی شد مگر به اینکه شهری ساخته شود که مردم از هر طرف به آنجا روی آورند و آنجا مجتمعی دینی باشد که تا روز قیامت مردم به قصد سکونت و پناهنده شدن و زیارت رو بدانجا کنند، و لذا از خدا خواست مکه را شهر امنی قرار دهد، و چون سرزمینی لم یزرع بود، از خدا درخواست کرد ذریه اش را از میوه ها روزی دهد.

لازمه استجابت این دعا این است که این شهر از راه توطن و سکونت و زیارت مردم آباد شود. آنگاه وقتی احساس کرد که این شرافتی را که درخواست کرده شامل مؤمن و کافر هردو می شود لذا دعای خودرا مقید کرد به کسانی که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند.

اما اینکه این دعا در شهری که فرضاً هم مؤمن و هم کافر یا تنها کافر درآن ساکن است، چطور ممکن است مستجاب شود با اینکه شهری است خشک و لم یزرع ؟ ابراهیم متعرض این جهات نشد .

و این نیز از ادب او در مقام دعا بوده زیرا در این مقام درخواست کننده اگر بخواهد پروردگار خودرا درس دهد که چگونه و از چه راهی دعایش را مستجاب کند با اینکه پروردگارش علیم و حکیم و قادر به هر چیزی است، و کار او اینطوری است که هرچه را بخواهد ایجاد کند همینکه بگوید باش، آن چیز موجود می شود، در حقیقت فضولی کرده و از رسم ادب بیرون شده است .

لکن خدای سبحان چون می خواست حاجت ابراهیم را بر طبق سنت جاری که در اسباب عادی دارد برآورده سازد، و بین مؤمن و کافر در آن فرق نگذارد، از این جهت دعایش را با قیدی که در کلام خود آورد مقید ساخت، و آنگاه مستجاب کرد، و آن قید این بود که فرمود:

« هرکه کفر ورزید مدت قلیلی تمتع می دهم سپس به عذاب آتش دچارش می سازم که بد بازگشتنگاهی است ! » (بقره ۱۲۶)

این دعـا سـبب شـد حرم الهی تشـریع و کعبه مقـدس یعنی خانه مبارکی که باعث هـدایت عالمیان است به عنوان نخستین خانه عبادت برای بشـر در مکه ساخته شود که خود یکی از آثار همت بلند و مقدس ابراهیم علیه السلام است، وبا همین اثر بر جمیع مسلمین آینده بعد از خود تا روز قیامت منت گذاشت !

(۱)

تحلیل دعای ابراهیم برای امنیت شهر مکه

خـدای تعـالی در دو سوره قرآن مجیـد دعـای ابراهیم علیه السـلام را در مورد امنیت شـهر مکه نقل کرده است. ممکن است از اختلافی که میان این دو نقل و دو حکایت وجود دارد، که در یکی فرمود:

« - پروردگارا این را شهر امنی قرار ده ! »

و در دیگری تعبیر کرده :

« - پروردگارا این شهر را ایمن کن ! »

چنین اسـتفاده شود که ابراهیم خلیـل علیه السـلام در دو نوبت این دعـا را کرده است، یکی موقعی که مکه صورت شـهر بخود نگرفته بود، و بار دیگر موقعی که بصورت شهر درآمده است.

چون ابراهیم"ع" مکرر به مکه و به سرکشی هاجر و اسماعیل آمده است، آنوقت که اسماعیل و مادرش را در آنجا اسکان داد و به سـرزمین فلسطین برگشت، در این موقع از خـدای تعالی خواسـته است که این محل را شـهری امن قرار دهد، و مؤمنین از اهلش را از ثمرات روزی فرماید.

و در نوبت دوم که دیـد قوم جرهم دور فرزنـدش را گرفته و به وی روی آورده اند، و آنوقت که سـرزمین مزبور را به صورت شهری دیده و از خدا خواسته است که این شهر را محل امنی قرار دهد.

در آیه سوره بقره برای اهـل شـهر دعا کرده و برخورداری از ثمرات را خواسـته است ولی در آیات فوق برخورداری از ثمرات بعلاوه چند چیز دیگر را تنها برای ذریه خود

۱- مستند: آیه ۱۲۶ سوره بقره وآیه ۳۵ سوره ابراهیم المیزان ج۲۳ص۱۰۲

خواسته است:

« یاد آر زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگارا ! این شهر را امن گردان!

و من و فرزندانم را از اینکه بتان را عبادت کنیم برکنار دار... ! »

در آیات فوق علاوه بر امنیت شهر مکه، طلب توفیق ازخدا بر اجتناب از بت پرستی، و تمایل دل های مردم به سوی اهل مکه، و روزی دادن از ثمرات، برپاداری نماز و آمرزش پدر و مادر را نیز خواسته است.

بنابراین می توان فهمید که این آیات که حکایت دعای ابراهیم علیه السلام است، آخرین مطلبی است که قرآن کریم از کلام و دعای ابراهیم "ع" نقل می کند و نیز می توان جزم کرد براینکه ابراهیم علیه السلام این دعارا بعد از اسکان اسماعیل و هاجر و جمع شدن قبیله جرهم، و ساختن خانه کعبه، و پدید آمدن شهری بنام مکه، بدست سکنه آنجا کرده است، و فقرات این آیات همه دلیل و مؤید این احتمال است.

کیفیت امنیت شهر مکه

مقصود از امنیتی که حضرت ابراهیم علیه السلام درخواست کرده، امنیت تشریعی است، نه تکوینی، و مقصود این است که قانونی امنیت این شهر را تضمین کند، نه اینکه هرکه خواست امنیت آنرا به هم بزند مثلاً دستش بخشکد، و همین امنیت هم برخلاف آنچه شاید بعضی توهم کرده باشند، نعمت بسیار بزرگ، بلکه ازبزرگترین نعمت هائی است که خداوند بر بندگان خود انعام کرده است.

چه اگر قدری در همین حکم حرمت و امنیت قانونی که ابراهیم"ع" به اذن پروردگارش برای این شهر تشریع نموده، دقت کنیم، و اعتقادی که مردم در طول چهارهزار سال به قداست این بیت داشته، و تا امروز هم دارند، ارزیابی کنیم، آن وقت می فهمیم که چه خیرات و برکات دینی و دنیوی نصیب مردم آن و نصیب سایر اهل حق که هواخواه این شهر و مردم این شهر بوده و هستند، شده است .

تاریخ را هم، که قطعاً آنچه را ضبط نکرده است بیش از آنی است که ضبط نموده است، اگر ورق بزنیم خواهیم دید که اهل این شهر از چه بلاهائی که دیگر شهرها دیده اند، مصون مانده است، آن وقت می فهمیم که همین امنیت تشریعی مکه چه نعمت بزرگی بوده که خدا نصیب بندگان خود کرده است!

(۱)

مشاهده حقیقت مناسک حج

ازجمله درخواست هائی که ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام در هنگام بنای خانه کعبه از خدا داشتند یکی هم این بود که حقیقت اعمال و مناسکی که از آنها به عنوان عبادت سر زده است، به ایشان نشان داده شود:

آن دو عرض کردند:

« پروردگارا ! . . . و مناسک ما را به ما نشان بده ! »

آنها در واقع درخواست نکردند که خدا طریقه عبادت خود را به آنها نشان بدهد، ویا آنها را به انجام آن موفق گرداند بلکه خواستند حقیقت اعمالی را که به عنوان عبادت از آنها سرزده به آنها نشان دهد.

این درخواست همان چیزی است که در آیه ۷۳ سوره انبیا نیزبه آن برمی خوریم که فرموده است:

« ما به ایشان فعل خیرات، و اقامه نماز، و دادن زکات، را وحی کردیم!»

دودمان فرزندان ابراهیم علیه السلام۱-بنی اسماعیل

تاریخ اسماعیل (ع)و انتقال نسل ابراهیم "ع" به مکه

اشاره

۱- مستند:آیه ۱۲۸ سوره بقره " ... وَ اَرِنا مَناسِکَنا و تُب عَلَینا اِنَّکَ اَنتَ التّوّا بُ الرَّحیمُ ...." المیزان ج۲ص ۱۲۷

(۱)

مهاجرت ابراهیم

از این آیات فصل دیگری از تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام شروع می شود، و آن عبارت است از مهاجرت وی از بین قومش، و آنگاه درخواست فرزند کردنش از خدا، و اجابت خدا درخواست اورا، و در آخر داستان ذبح کردن اسماعیل، و آمدن گوسفندی به جای اسماعیل ....

این مهاجرت زمانی آغاز می شود که ابراهیم از پدرش و قومش که بت پرست بودند دوری می گزیند. قرآن کریم در سوره مریم آیه ۴۸ از آن چنین یاد می کند:

« (ابراهیم گفت:) من از شما و آنچه به جای خدا می پرستید دوری و کناره گیری می کنم ! و امیدوارم حاجت خواهی ام از پروردگارم بی نتیجه نباشد! »

از این آیه معلوم می شود که مراد آن جناب از این که گفت: « به سوی

پروردگارم می روم، » رفتن به محلی است فارغ، تا در آنجا با فراغت و تجرد و حاجت خواهی از خدا بپردازد، وآن محل عبارت بود از سرزمین مقدس " بیت المقدس ".

اینکه گفت از پروردگارم حاجت می طلبم همین فرزندخواهی اوست که فرمود:

۱- مستند:آیه ۹۹تا۱۱۳سوره صافات " وَقالَ اِنّی ذاهِبٌ اِلی رَبّی سَیَهدینِ ...." المیزان ج۳۳ ص ۲۴۲

« پروردگارا ! مرا فرزندی از صالحان ببخش ! »

خداوند اورا بشارت داد به اینکه به زودی فرزندی « حلیم- بردبار » اورا روزی خواهد کرد و آن فرزند پسر خواهد بود.

در این آیه اسماعیل را خداوند " حلیم" خوانده است و در سوره هود نیز پدرش ابراهیم را " حلیم" خوانده بود. و در قرآن کریم هیچ یک از انبیاء به وصف " حلیم" ستوده نشده اند به جز این دو بزرگوار .

(۱)

دعای ابراهیم برای درخواست فرزند

قرآن مجید ادبی را که خدای تعالی تعلیم پیامبران خود فرموده و آنان نیز در گفتار و کردار خود آنرا بروز داده اند، درآیات بسیاری نقل فرموده است. ازجمله این آداب ادبی است که حضرت ابراهیم علیه السلام در موقع درخواست فرزند از خدای تعالی به کار برده است و آیه زیر از چگونگی آن خبر می دهد، آنجا که عرض کرد:

« - رَبِّ هَب لی مِنَ الصّالِحینَ ! »

در این آیه کوتاه، ادبی بسیار والا نهفته است، و آن اینکه ابراهیم "ع" نیت درخواست فرزند دارد که یک امر دنیوی است، اما این پیامبر بزرگ خدا به آن جنبه معنوی و وجهه خداپسندانه داده و آنرا با قید " صالح" مقید کرده است، که نشان می دهد در حین طلب حاجت خود، از شر اولاد ناخلف و ناصالح بیزاری جسته و به پروردگار خود پناه برده است، و فرزندی را که می خواهد فرزندی صالح است، لذا با این قید بیشتر به جنبه معنوی و الهی این درخواست تأکید کرده است، تا صرف یک درخواست دنیوی !

(۲)

بشارت تولد اسماعیل

بشارتی که تولد اسماعیل"ع" را می رساند آیات فوق در سوره "صافات" است، آنجا که می فرماید:

« پس اورا به پسری بردبار بشارت دادیم....»

۱- مستند: آیه ۱۰۰ سوره صافات " رَبِّ هَب لی مِنَ الصّالِحینَ ! " المیزان ج۱۲ ص۱۲۸

۲- مستند:آیه ۹۹تا۱۱۳سوره صافات " فَبَشَّرناهُ بِغُلامٍ حَلیمٍ ...." المیزان ج ۲۰ ص۲۱۲

و ماجرای قربانی کردن این پسر را نیز در این آیات متذکر می شود، وتا آنجا که ادامه می دهد:

«... ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم،

او از بندگان مؤمن ما بود!

و او را به اسحق بشارت دادیم،

که پیغمبر و در شمار صالحان بود،

و بر او و براسحق برکت دادیم

و از نسل آنها اشخاص صالح و اشخاص ستمکار علنی خواهند بود.»

بنابراین، در اول آیات بشارت به پسری می دهد که اورا به قربانگاه می برد ، و پس از اینکه به صدق رسیدن رؤیای ابراهیم را بیان می کند، مجدداً موضوع بشارت تولد اسحق را خاطرنشان می سازد.

و این مسئله مورد اتفاق است که اسماعیل بزرگتر از اسحق بوده، و چند سال جلوتر از اسحق از مادرش هاجر به دنیا آمده است، ولی اسحق از ساره متولد شده است.

(۱)

تولد اسماعیل و انتقال او به مکه

تاریخ تنهائی هاجر و فرزند خردسالش در سرزمین مکه و سرگذشت آباد شدن آن دره بی آب و گیاه، به همراه سرگذشت سالیان دراز تبدیل آن خشک خاکدان به کعبه آمال میلیونها انسان موحد و مؤمن خدا، تاریخی است که هر قدم و هر حرکت در آن تبدیل به شعائر و مراسم زیبا و ماندگار بعداز ظهوراسلام گردیده است...

این تاریخ را امام صادق علیه السلام برای ثبت صحیح آن در صحیفه تاریخ چنین نقل می فرماید:

« ابراهیم علیه السلام در بادیه شام منزل داشت. همینکه " هاجر" اسماعیل را بزاد، "سا ره" غمگین گشت، چون او فرزند نداشت، و بهمین جهت همواره ابراهیم "ع" را در خصوص هاجر اذیت می کرد و غمناکش می ساخت.

۱- مستند:آیه۴۱سوره ابراهیم " رَبَّنا اِنّی اَسکَنتُ مِن ذُرِّ یَّتی بِوادٍ غَیرِ ذی ذَرعٍ عِندَ بَیتِکَ الْمُحَرَّمِ ...." المیزان ج۲ص۱۳۳

ابراهیم نزد خدا شکایت کرد. خدای عزوجل بدو وحی فرستاد که زن به منزله دنده کج است، اگر به همان کجی وی بسازی از او بهره مند می شوی، و اگر بخواهی راستش کنی، اورا خواهی کشت!

آنگاه دستورش داد تا اسماعیل و مادرش را از شام بیرون بیاورد.

پرسید: - پروردگارا کجا ببرم !

فرمود: به حرم من، و امن من،

و اولین بقعه ای که در زمین خلق کرده ام، و آن سرزمین مکه است!

پس از آن خدای تعالی، جبرئیل را با " براق" برایش نازل کرد، و هاجر و اسماعیل را، و خود ابراهیم را، برآن سوارکرد و به راه افتاد.

ابراهیم از هیچ نقطه خوش آب و هوا، و از هیچ زراعت و نخلستانی نمی گذشت، مگراینکه از جبرئیل می پرسید:

اینجاست آن محل؟ اینجا باید پیاده شویم؟ جبرئیل می گفت:

- نه، پیش برو، پیش برو !

همچنان پیش می راندند تا به سرزمین "مکّه" رسیدند.

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در همین محلی که خانه خدا درآن ساخته شد، پیاده کرد، و چون با "ساره" عهد بسته بود که خودش پیاده نشود تا نزد او برگردد، خودش پیاده نشد.

در محلی که فعلاً چاه زمزم قرار دارد، درختی بود، هاجر علیها السلام پارچه ای که همراه داشت روی شاخه درخت انداخت تا در زیر سایه آن راحت باشد.

همینکه ابراهیم خانواده اش را در آنجا منزل داد و خواست تا به طرف ساره برگردد، هاجر (که راستی ایمانش شگفت آور وحیرت انگیز است،) یک کلمه پرسید:

- آیا مارا در سرزمینی می گذاری و می روی که نه انیسی و نه آبی و نه دانه ای در آن هست؟

ابراهیم گفت:

-خدائی که مرا به این عمل فرمان داده،

از هر چیز دیگری شمارا کفایت می کند!

این بگفت و راهی شام شد. همینکه به کوه " کداء" (کوهی است درذی طوی) رسید نگاهی به عقب (و درون این دره خشک) انداخت و گفت:

« – رَبَّنا اِنّی اَسکَنتُ مِن ذُرِّ یَّتی بِوادٍ غَیرِ ذی ذَرعٍ عِندَ بَیتِکَ الْمُحَرَّمِ .. .! »

« – پروردگارا ! من ذریه ام را در وادی بی آب و گیاه جای دادم،

نزد بیت محترمت.

پروردگارا!

بدین امید که نماز بپا دارند!

پس دلهائی از مردم را متمایل به سوی ایشان کن،

و از میوه ها روزی شان بده !

باشد که شکرگزارند ! »

این را بگفت و برفت ...

پس همین که آفتاب طلوع کرد، و پس از ساعتی هوا گرم شد، اسماعیل تشنه گشت. هاجر برخاست و در محلی که امروز حاجیان " سعی " می کنند بیامد و بر بلندی " صفا " برآمد، دید که در بلندی روبرو چیزی مانند آب برق می زند، و خیال کرد که آب است، از صفا پائین آمد، و دوان دوان بدان سو شد تا به " مروه" رسید، وهمینکه بالای مروه رفت اسماعیل از نظرش ناپدید گشت. (گویا لمعان سراب مانع دیدش شده بود،) ناچار دوباره به طرف صفا آمد.

و این عمل را هفت بار تکرار کرد، و در نوبت هفتم وقتی به مروه رسید، این بار اسماعیل را دید، و دید که آبی از زیر پای او جریان یافته است !

(خواننده ای که در سالهای دور زیارت حج نصیبش شده، و پای لخت خود را روی سنگهای تیز بلندی باقیمانده از سنگستان مروه یا صفا گذاشته، می تواند رنج هفت بار دویدن روی این سنگهای خارا را احساس کند و معنی حرکت هاجر را در آن آتش سوزان بفهمد !)

جاری شدن آب زمزم و آغاز آبادانی مکه

هاجر نزد اسماعیل برگشت، و از اطراف کودک مقداری شن جمع آوری کرد و جلو آب را گرفت چون آب جریان داشت، و از همان روز آن آب را "زمزم" نامیدند، چون "زمزم" به معنای جمع کردن و گرفتن جلوی آب است.

از وقتی این آب در سرزمین مکه پیداشد، مرغان هوا و وحوش صحرا به طرف مکه آمد و شد را شروع کردند و آنجارا محل امنی برای خود قرار دادند.

از سوی دیگر قوم " جرهم" که در " ذی المجازعرفات" منزل داشتند متوجه شدند که مرغان و وحوش به سوی مکه آمد وشد می کنند. همینکه فهمیدند مرغان در آن طرف لانه و مسکن گرفته اند آنهارا تعقیب کردند تا رسیدند به یک زن و یک کودک، که درآن محل زیر درختی منزل کرده اند و فهمیدند که آب به خاطر آن دو تن درآنجا پیدا شده است.

از هاجر پرسیدند: تو کیستی و اینجا چکار می کنی؟ و این بچه کیست؟

هاجر گفت:

-من کنیز " ابراهیم خلیل الرحمان" هستم و این فرزند اوست که خدا از من به او ارزانی داشته است و خدای تعالی اورا مأمور کرده تا مارا بدینجا آورد و منزل دهد.

قوم جرهم گفتند:

-آیا به ما اجازه می دهی که در نزدیکی شما منزل کنیم؟

هاجر گفت: - باید باشد تا ابراهیم"ع" بیاید.

بعد از سه روز ابراهیم آمد و هاجر عرضه داشت:

-در این نزدیکی مردمی از جرهم سکونت دارند و از شما اجازه می خواهند دراین سرزمین و نزدیک به ما منزل کنند، آیا اجازه شان می دهی ؟

ابراهیم فرمود: بله ! هاجر به قوم جرهم اطلاع داد و آمدند و نزدیک وی منزل کردند و خیمه ها برافراشتند. هاجر و اسماعیل با آنان مأنوس شدند.

بار دیگر که ابراهیم به دیدن هاجر آمد، جمعیت بسیاری درآنجا دید و سخت خوشحال شد. رفته رفته اسماعیل به راه افتاد، و قوم جرهم هریک نفر ایشان یکی دوتا گوسفند به اسماعیل بخشیده بودند، و هاجر و اسماعیل با همان گوسفندان زندگی می کردند.

جوانی اسماعیل و بنای خانه کعبه

همین که اسماعیل به حد مردان رسید، خدای تعالی دستورداد تا خانه "کعبه" را بنا کنند... (تا آنجا که امام فرمود:)

-و چون خـدای تعـالی به ابراهیم دسـتورداد تـا کعبه را بسـازد. او نمی دانست کجـا بنا کنـد. جبرئیل را فرسـتاد تا نقشه خانه را بکشـد. ابراهیم شـروع به کـار کرد. اسـماعیل از " ذی طوی" مصالـح آورد، و آن جنـاب خـانه را تـا نه ذراع بالاـ برد. مجـدداً جبرئیل جای" حجرالاسود" را مشـخص کرد، و ابراهیم سـنگی از دیوار بیرون آورد و" حجرالاسود" را درجای آن قرار داد – همان جائی که الان هست !

بعـد از آن که خـانه سـاخته شـد، دوتـا در برایش درست کرد. یکی به طرف مشـرق، و در دیگری طرف مغرب. درب غربی " مسـتجار" نامیـده شـد. سـقف خـانه را بـا تنه درختـان و شـاخه " اذخر" بپوشانیـد، و هـاجر پتوئی که با خود داشت بر در کعبه بیفکند، و زیر آن چادر زندگی کرد.

بعدازآنکه ساختمان خانه تمام شد، ابراهیم واسماعیل عمل" حج"را انجام دادند.

روز هشـتم " ذی الحجه" جبرئیـل نـازل شـد و به ابراهیم گفت : به قـدر کفـایت آب بردار! چـون در منی و عرفـات آب نبود. بهمین جهت روز هشتم ذی الحجه را روز " ترویه" نامیدند.

پس ابراهیم را از مکه به " منی" برد و شب را در منی به سـر بردند، و همان کارها را که به " آدم" دسـتور داده بود به ابراهیم نیز دستور داد.

ابراهیم بعد از فراغت از بنای کعبه گفت:

-پروردگارا ! این شهر را امن و مأمن قرار ده،

و مردمش را - آنها که ایمان آورده اند –

از میوه ها روزی بده !

(امام فرمود:) منظور ابراهیم از میوه، میوه های دل بود. یعنی خدا مردم مکه را محبوب دلها بگرداند تا سایر مردم با آنان انس بورزند و به سوی ایشان بیایند، و مکرر هم بیایند ! »

(۱)

۱- نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر قمی

(۱)

داستان ذبح اسماعیل

همین که خدای تعالی پسری به ابراهیم داد و آن پسر نشو و نما کرد و به حد کار و کوشش رسید، (منظور از رسیدن به حد سعی و کار، رسیدن به آن حد از عمر است که آدمی عادتاً می تواند به سوی حوایج زندگی خود برخیزد، و این همان سن بلوغ است ،) در این زمان ابراهیم به او گفت:

« پسرم! در خواب می بینم که ترا ذبح می کنم،

نظرت دراین باره چیست؟

گفت:

- پدرجان، بدانچه مأمور شده ای انجام ده !

که انشاء الله مرا از صابران خواهی یافت ! »

این آیه حکایت رؤیائی است که ابراهیم "ع" در خواب دید و عبارت "من در خواب می بینم !" دلالت دارد براینکه این صحنه را مکرر در خواب دیده است. آنگاه از پسرش نظرخواهی می کند و می خواهد بگوید: تو درباره سرنوشت خودت فکر کن و تصمیم بگیر و تکلیف مرا روشن ساز !

این جمله خود دلیل است بر این که ابراهیم علیه السلام در رؤیای خود فهمیده بود که خدای تعالی اورا امر کرده تا فرزندش را قربانی کند و گرنه صرف اینکه خواب دیده فرزندش را قربانی می کند، دلیل بر این نیست که کشتن فرزند برایش جایز باشد، پس در حقیقت، امری که در خواب به او شده بود به صورت نتیجه امر در برابرش ممثل شده است، و به همین جهت که چنین مطلبی را فهمیده بود فرزندش را امتحان کرد تا ببیند او چه جوابی می دهد؟

اسماعیل پاسخ داد که : « پدرجان هرچه مأمور شده ای بکن ! »

این جمله اظهار رضایت اسماعیل است نسبت به سر بریدن و ذبح خودش، چیزی که هست این اظهار رضایت را به صورت امر آورد و گفت: " بکن! " و مخصوصاً گفت: " بکن آنچه را که بدان مأمور شده ای !" و نگفت" مرا ذبح کن!" برای اشاره

۱- مستند:آیه ۹۹تا۱۱۳سوره صافات " قالَ یا بُنَیَّ اِنّی اَریا فی الْمَنامِ اَنّی اَذبَحُکَ ...!" المیزان ج۳۳ ص ۲۴۲

به این بوده که بفهماند، پدرش مأمور به این امر بوده و به جز اطاعت و انجام آن مأمؤریت چاره ای نداشت .

سپس اسماعیل با عبارت " انشاء الله مرا از صابران خواهی یافت، " در صدد دلجوئی و خشنود کردن پدر برآمد و خواست بگوید: - من از اینکه مرا قربانی می کنی بهیچ وجه اظهار بی تابی نمی کنم. او در پاسخ پدرش جز این چیزی نگفت که باعث ناراحتی پدر شود، و از دیدن جسد به خون آغشته فرزندش به هیجان درآید، بلکه سخنی گفت که اندوهش پس از دیدن آن منظره کاسته شود. این کلام خودرا که یک دنیا صفا در آن بود با قید " انشاء الله" مقید کرد تا صفای بیشتری پیدا کند.

چون با آوردن چنان قیدی معنای کلامش چنین می شود:

-من اگر گفتم در این حادثه صبر می کنم، اتّصافم به این صفت پسندیده از خودم نیست، و زمام امرم به دست خودم نیست، بلکه هرچه دارم از مواهبی است که خدا به من ارزانی داشت، و منت هائی است که خدا بر من نهاده است، و اگر او بخواهد من دارای چنین صبری خواهم شد، و او می تواند نخواهد، واین صبر را ازمن بگیرد !

ابراهیم و اسماعیل "ع" تسلیم امر خدا شدند و به آن رضایت دادند، و ابراهیم فرزندش را به پهلوی پیشانی خواباند . . . اینجا بود که خدا می فرماید:

« ما ندایش دادیم که

ای ابراهیم!

مأموریت را به انجام رساندی!

به تحقیق رؤیا را تصدیق کردی! »

با این عبارت، خداوند با آن رؤیا معامله رؤیای راست و صادق نمود، یعنی: امری که ما در آن رؤیا به تو کردیم و تو امتثال نمودی برای امتحان تو و تعیین میزان بندگی تو بود، که در امتثال چنین امری همین که آماده شدی آنرا انجام دهی، کافی است، چون همین مقدار از امتثال میزان بندگی تورا معین می کند!

خداوند متعال با اشاره به داستان قربانی کردن اسماعیل که درآن آزمایشی سخت و محنتی دشوار بود، می فرماید:

-ما به همین منوال نیکوکاران را جزاء می دهیم!

نخست امتحان های به ظاهر شاق و دشوار و در واقع آسان برایشان پیش می آوریم تا وقتی به شایستگی از امتحان درآمدند، بهترین جزاء را هم در دنیا و هم درآخرت به ایشان می دهیم. و این بدان دلیل می گوئیم که در داستان ابراهیم به روشنی دیدند که امتحانش صرف امتحان بود، و واقعیت نداشت، ولی همان ظاهر هم بسیار شاق و ناگوار بود.

قرآن مجید می فرماید:

« وَ فَدَیناهُ بِذِبحٍ عَظیم ! - ما فرزندان اورا فداء دادیم، به ذبحی عظیم ! »

بنا برروایات اسلامی این فداء عبارت بود از قوچی که جبرئیل از ناحیه خدای تعالی آورد. مراد به "عظیم" بودن ذبح، بزرگی جثه و یا حرمت خود آن قوچ نیست بلکه مراد همین است که از ناحیه خدا آمد تا به عنوان عوض از اسماعیل قربانی شود، و نیز عظمت آن ذبح این بودکه خدای تعالی آن را عوض اسماعیل قرار داد.

سپس خداوند می فرماید:

« و نام نیکش را در آیندگان حفظ نمودیم،

سلام بر ابراهیم !

ما این چنین نیکوکاران را جزاء می دهیم!

آری، راستی، او از بندگان مؤمن ما بود،

و ما اورا به " اسحق" بشارت دادیم

در حالی که پیامبری از صالحان باشد،

و بر او بر اسحق برکت نهادیم،

و از ذریه او بعضی نیکوکار بودند،

و بعضی آشکارا به خود ستم کردند !»

داستان ذبح اسماعیل در روایات

در روایات اسلامی، در مجمع البیان از ابن اسحق روایت شده که گفت: ابراهیم هر وقت می خواست اسماعیل ومادرش هاجر را دیدار کند برایش براق می آوردند، صبح ازشام سواربراق می شد وقبل ازظهر به مکه می رسید. بعدازظهر از مکه حرکت

می کرد و شب نزد خانواده اش در شام بود، و این آمد و شد همچنان ادامه داشت تا آنکه اسماعیل

به حد رشد رسید و پدرش وقتی در خواب دید که اسماعیل را ذبح می کند، جریان را به او نگفت، و در روزی که می خواست این وحی را عملی کند به او فرمود: همراه خود طنابی و کاردی بردار تا به اتفاق به این دره کوه برویم و هیزم بیاوریم.

پس همین که به آن دره خلوت که نامش " دره ثبیر" بود رسیدند ابراهیم علیه السلام اورا از دستوری که خدای تعالی درباره وی به او داده بود آگاه کرد. اسماعیل گفت: پدرجان با این طناب دست و پای مرا ببند تا دست و پا نزنم، و دامن خودرا جمع کن تا خون من آن را نیالاید و مادرم آن خون را نبیند. کارد خودرا نیز تیز کن و به سرعت کارد را بر گلویم بزن تا زودتر راحت شوم، چون مرگ سخت است.

ابراهیم علیه السلام گفت: پسرم راستی چه کمک کار خوبی هستی برای من در اطاعت فرمان خدا !

آنگاه، ابن اسحق دنبال داستان را همچنان نقل می کند تا می رسد به اینجا که ابراهیم علیه السلام خم شد و با کاردی که به دست داشت خواست تا گلوی فرزند را قطع کند و جبرئیل کارد اورا برگردانید. از یک سو اسماعیل را از زیردست پدر کنار کشید و از سوی دیگر از ناحیه دره ثبیر قوچ را به جای اسماعیل قرار داد، و از طرف دست چپ مسجد حنیف صدائی برخاست:

–ای ابراهیم !

رؤیای خودرا تصدیق کردی،

و دستورخدا را انجام دادی !

اسماعیل در تورات

به طوری که در فصل نهم بخش پیشین گفته شد تورات، نام فرزند ابراهیم را که موضوع قربانی بود " اسحق" می داند، درحالیکه ذبیح نامبرده به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می شود، فرزندش اسماعیل"ع" بوده نه اسحق"ع"!

از طرف دیگر تورات تصریح دارد به اینکه اسماعیل چهارده سال قبل از اسحق به دنیا آمد. می گوید:

" و چون به ساره استهزاء کرد ابراهیم اورا با مادرش از خود طرد کرد

و به وادی بی آب و علفی برد."

آنگاه داستان عطش هاجر و اسماعیل را و اینکه فرشته ای آب را به آن دو نشان

داد، ذکر نموده است.

این تناقض دارد با اینکه ضمن داستانش بیان می کند:

" هاجر بچه خود را زیر درختی انداخت تا جان دادنش را نبیند."

از این جمله و جملات دیگری که تورات در بیان این داستان دارد استفاده می شود که اسماعیل در آن وادی کودکی شیرخواره بوده است.

در روایات اسلامی نیز وارد شده که آن جناب در آن ایام بچه ای شیرخواره بوده است.(۱)

تورات، داستان اسماعیل را باکمال بی اعتنائی نقل کرده است.

تنها شرحی از اسحق که پدر بنی اسرائیل است بیان داشته و از اسماعیل جز به پاره ای از مطالب که مایه توهین و تحقیر آن حضرت است، یادی نکرده است. تازه همین مقدار هم که یاد کرده خالی از تناقض نیست.

یک بار گفته: " خداوند به ابراهیم خطاب کرد که من نسل تورا از اسحق منشعب می کنم."

بار دیگر گفته:

" خداوند به وی خطاب کرد که من نسل تورا از پشت اسماعیل جدا ساخته و به زودی اورا امتی بزرگ قرار می دهم! "

جای دیگر اسماعیل را انسانی وحشی و ناسازگار با مردم، و موجودی معرفی کرده که مردم از او می رمیدند، انسانی که از کودکی نشو و نمایش در تیراندازی بوده و اهل خانه و پدر و مادر اورا از خود رانده بودند!!

و بالاخره درجای دیگر گفته: " خدا با اسماعیل است." (۲)

۱- قسمت اول داستان و " استهزاء ساره" با قسمت دوم که " بچه شیرخواره بوده است،" کاملاً متناقض است.

۲- المیزان ج ۱۴ ص ۳۴

(۱)

شخصیت اسماعیل در قرآن

قرآن مجیـد از جمله ادب پیامبران الهی، دعا و ادبی را از حضـرت ابراهیم و اسـماعیل "ع" نقل می کند که آیات زیر جزئیات آن را چنین بیان می کنند:

« پس ما اورا بشارت به فرزندی بردبار دادیم،

پس وقتی که در خدمت پدر به حد بلوغ رسید و کارآمد شد،

پدرش به او گفت:

- ای فرزندم ! من در خواب می بینم که تورا ذبح می کنم!

فکر کن و بگو که این کار را چگونه می بینی ؟

گفت:

- ای پدر ! بجای آر آنچه را که بدان مأمور می شوی،

و انشاء الله بزودی خواهی دید که من از صابرین هستم ! » (صافات۱۰۲)

در این گفتگو اولین ادبی را از اسـماعیل"ع" ملاحظه می کنیم که نسـبت به پدر ارائه داده ولکن درپایان آن ادب را نسـبت به پروردگارخود رعایت کرده است، علاوه بر این که رعایت ادب نسـبت به پـدری چون حضـرت ابراهیم خلیل"ع" ادب خـدای تعالی نیز می باشد.

وقتی پدرش خواب خودرا برای او نقل کرد، ازاوخواست تا درباره خود فکری کند و رأی خودرا بگوید!

این خود ادبی بود از ابراهیم "ع" نسبت به فرزندش .

(چون این خواب یـک مأموریت الهی بود و این نکته را خود اسـماعیل متـذکر شـد، و گفت: - ای پـدر بجای آر آنچه را که بدان مأمور می شوی !)

در این پاسـخ او ادب را نسـبت به پـدر نشـان داد، زیرا نگفت که رأی من چنین است! بلکه خواست بگویـد " من در مقابل تو رأئی ندارم! " او می دانست که پدر جز امتثال امر پروردگارش چاره ندارد و لذا خواست پدر را خشنود سازد.

ادب دیگری هم که اسماعیل به کار برد این بود که گفت: " بزودی خواهی یافت که من از صابرینم انشاء الله ! " زیرا با این کلام خود نیز پدر را خشنود کرد.

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۱۲ص۱۳۳

همه اینها ادب اورا نسبت به پدر می رساند.

ادبی هم نسبت به خدای تعالی به خرج داد، زیرا وعده ای که راجع به تحمل و صبر خود داد به طور قطع و جزم نداد بلکه آن را به مشیت الهی مقید ساخت، چون می دانست که در وعده صریح و قطعی دادن و آنرا به مشیت الهی مقید نساختن شائبه استقلال در سببیت است و ساحت مقدس نبوت از اینگونه شائبه ها مبراست.

(۱)

ازدواج اسماعیل

تاریخ مهاجرت ابراهیم "ع" به مکه و انتقال هاجر و اسماعیل به این سرزمین مقدس، وچگونگی تفصیل دو سفر بعدی ابراهیم و ازدواج اسماعیل، از زبان ابن عباس (درمجمع البیان) چنین نقل شده است:

« بعد از آنکه ابراهیم "ع" اسماعیل و هاجر را به مکه آورد، و در آنجا گذاشت و رفت، و بعد از مدتی که قوم " جرهم " آمدند و با اجازه هاجر درآن سرزمین منزل کردند، واسماعیل هم به سن ازدواج رسید و با دختری از جرهم ازدواج کرد، هاجر از دنیا رفت.

پس ابراهیم از همسرش " ساره" اجازه خواست تا سری به هاجر واسماعیل بزنند، ساره با این شرط موافقت کرد که در آنجا از مرکب خود پیاده نشود.

ابراهیم "ع" به سوی مکه حرکت کرد، وقتی رسید فهمید هاجر از دنیا رفته است، لاجرم به خانه اسماعیل رفت و از همسر او پرسید:

- شوهرت کجاست؟ گفت:

- اینجا نیست، رفته شکار کند.

اسماعیل علیه السلام رسمش این بود که در داخل حرم شکار نمی کرد و همیشه می ر فت بیرون حرم شکار می کرد و برمی گشت.

ابراهیم"ع" به آن زن گفت:

- آیا تو می توانی از من پذیرائی کنی ؟ گفت:

- نه، چون چیزی ندارم، و کسی هم با من نیست که بفرستم طعامی تهیه کند!

ابراهیم علیه السلام فرمود:

۱- مستند: روایات اسلامی المیزان ج۲ص۱۳۱

-وقتی همسرت به خانه آمد سلام مرا به او برسان و بگو:

-عتبه خانه ات را عوض کن!"

این سفارش را کرد و رفت.

از آن سو، چون اسماعیل به خانه آمد، بوی پدر را احساس کرد، و به همسرش فرمود:

- آیا کسی به خانه آمد؟ گفت:

- آری، پیرمردی دارای شمائلی چنین و چنان آمد!

منظور زن از بیان شمائل آن جناب توهین به ابراهیم و سبک شمردن او بود. اسماعیل پرسید:

-راستی سفارشی و پیامی نداد؟

زن گفت:

-چرا ؟ به من گفت به شوهرت وقتی آمد سلام برسان وبگو:

-عتبه درخانه ات را عوض کن !

اسماعیل علیه السلام منظور پدر را فهمید و همسر خودرا طلاق گفت، و با زنی دیگر ازدواج کرد.

بعد از مدتی که خدا می داند، دوباره ابراهیم از ساره اجازه گرفت تا به زیارت اسماعیل بیاید. ساره همچنان اجازه داد به شرطی که پیاده نشود.

ابراهیم علیه السلام حرکت کرد و به مکه به در خانه اسماعیل آمد و از همسرش پرسید:

- شوهرت کجاست؟ گفت:

- رفته است تا شکاری کند، و انشاءالله بزودی برمی گردد،

فعلاً پیاده شو ! خدا رحمتت کند!

ابراهیم فرمود:

- آیا چیزی برای پذیرائی من در خانه داری؟

- گفت: بلی !

و بلادرنگ قدحی شیر و مقداری گوشت بیاورد، و ابراهیم اورا به برکت دعا کرد.

اگر همسر اسماعیل آن روز برای ابراهیم نان و یا گندم و یا خرمائی آورده بود،

نتیجه دعای ابراهیم این می شد که شهر مکه از هرجای دیگر دنیا دارای گندم و جو و خرمای بیشتری می شد!

بهرحال همسر اسماعیل به آن جناب گفت:

- پیاده شو تا سرت را بشویم !

ولی ابراهیم پیاده نشد، لاجرم عروسش این سنگی را که فعلاً " مقام ابراهیم" است، بیاورد و زیر پای او نهاد، و ابراهیم قدم بر آن سنگ گذاشت، که تاکنون جای قدمش در آن سنگ باقی است. آنگاه آب آورد، و سمت راست سر ابراهیم را بشست، سپس مقام را به طرف چپ او برد و سمت چپ سرش را شست، و اثر پای چپ ابراهیم نیز در سنگ ماند. آنگاه ابراهیم فرمود:

- چون شوهرت به خانه آمد، سلامش برسان و به او بگو:

- حالا درب خانه ات درست شد !

این بگفت و برفت. پس چون اسماعیل به خانه آمد و بوی پدر را احساس کرد از همسرش پرسید: آیا کسی به نزدت آمد؟ گفت:

-بلی، پیرمردی زیباتر از هر مرد دیگر، و خوشبوتر از همه مردم، نزدم آمد، و به من چنین و چنان گفت و من نیز به او چنین و چنان گفتم، و سرش را شستم، و این جای پای اوست که بر روی این سنگ مانده است!

اسماعیل گفت: - او پدرم ابراهیم بود! »

نسل اسماعیل"ع"

اشاره

(۱)

فرزندان ابراهیم کیستند؟

ابراهیم علیه السلام در ضمن دعا برای امنیت شهر مکه از خدا خواست که خود او و فرزندانش را از پرستش اصنام نگه دارد :

« و چون ابراهیم گفت:

پروردگارا!

این شهر را امن گردان

و من و فرزندانم را از این که بتان را عبادت کنیم، برکنار دار ! »

دعائی که ابراهیم علیه السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمامی فرزندانی می شود که از نسل او پدید آیند، و آنها عبارتند از دودمان اسماعیل و اسحق، زیرا کلمه " ابن" در عرب همانطور که بر فرزند بلافصل اطلاق می شود، بر فرزندان پشت های بعدی نیز اطلاق می شود. قرآن کریم، ابراهیم علیه السلام را پدر مردم عرب، و یهود زمان رسول خدا "ص" خوانده و فرموده است:

« مِلَّهَ اَبیکُم اِبراهیم ! »

و اطلاق بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) هم بر یهودیان عصر نزول قرآن از این

۱- مستند: آیه۳۵سوره ابراهیم " وَاِذقالَ اِبراهیمُ رَبِّ اجعَل هذَا البَلَدِ آمِناً وَاجنُبنی وَ بَنِیَّ اَن نَعبُدَالَاصنامَ " المیزان ج۲۳ص۱۰۷

باب است، که شاید در چهل و چند جای قرآن اطلاق شده باشد.

وقتی هم ابراهیم علیه السلام دوری از بت پرستی را از خدا درخواست می کرد هم برای خودش و هم برای فرزندان خود به آن معنائی که گفته شد درخواست کرده است.

(۱)

فرزندان واقعی ابراهیم کیستند؟

ابراهیم علیه السلام در دعای خود فرمود:

« هرکه مرا پیروی کند از من است، و هرکه عصیان من کند، تو آمرزگار و رحیمی ! »

در این بیان ابراهیم "ع" دو عبارت وجود دارد که درهردو نشانه ای ازحرکت و راه مشهود است – و می فهمانند که مقصود از" پیروی" صرف پیروی در عقیده و اعتقاد به توحید نیست، بلکه در راه او افتادن و سیر کردن است، و سلوك طریقه ای است که اساسش اعتقاد به وحدانیت خدای سبحان است ودر دامن او آویختن و درمعرض او قرار گرفتن، تا او فرد را از پرستش بت ها به دور دارد.

مقصود از پیروی او، پیروی دین او و دستورات شرع اوست، چه دستورات مربوط به اعتقادات و چه مربوط به اعمال، و همچنین مقصود از عصیان او، ترک سیره او، و شریعت او، و دستورات اعتقادی و عملی اوست.

از اینجا چند نکته معلوم می شود:

۱-ابراهیم علیه السلام فرزندان خود را به عموم پیروانش تفسیر نموده، و فرزندان واقعی خودرا به همان پیروان تخصیص زده، و عاصیان ایشان را از فرزندی خود خارج کرده است.

۲-درباره پیروانش عرض کرد: " از من است"، و اما نسبت به آنها که عصیانش کنند سکوت کرد و این خود ظهور دارد در اینکه خواسته است همه پیروانش را که تا آخر دهر بیایند پسرخوانده خود کند، و همه آنهائی را که نافرمانی اش کنند بیگانه معرفی نماید، هرچند که از صلب خویش باشند. گو اینکه این احتمال هم هست که خواسته است متابعین خود را پسرخوانده

۱- مستند: آیه۳۶سوره ابراهیم " فَمَن تَبِعَنی فَإِنَّهُ مِنّی و.... " المیزان ج۲۳ص۱۰۶

خود معرفی کند ولی نسبت به عاصیان خود سکوت کرده باشد، چون سکوت دلالت صریحی بر نفی ندارد.

۳- هرچند به طور صریح برای عاصیان خود طلب مغفرت و رحمت نکرد ولی در عبارت " وَ مَنْ عَصانی فَاِنَّکَ غفوُرٌ رَحیمٌ ! " ایشان را در معرض مغفرت خدا قرار داد.

در آیه " رَبَّنا اِنّی اَسکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتی ...!" مراد ابراهیم "ع" از ذریه اش همان اسماعیل و فرزندانی است که از وی پدید می آیند، نه اسماعیل به تنهائی، برای اینکه در عبارت " پروردگارا تا نماز بپا دارند، " فعل را جمع آورده است .

(۱)

آل ابراهیم کیستند؟

خداوند متعال در آیه فوق می فرماید:

« خدا آدم و نوح ،

وآل ابراهیم و آل عمران

را بر جهانیان برگزید!

آنان فرزندانی هستند که برخی با برخی دیگر

(در صفات پسندیده) مشابه می باشند،

آری خدا شنوا و داناست! »

منظور از " آل ابراهیم" چنانچه از ظاهر لفظ آن در نظر ابتدائی به نظر می رسد: ذریه طیبین او (مانند: اسحق، یعقوب، و سایر انبیاء بنی اسرائیل؛ و همچنین " اسماعیل" و پاکان از ذریه او که سیدشان پیغمبر اسلام است، وهمین طور کسانی که در مقام ولایت به آنان ملحق شده اند،) می باشد.

لکن چون در آیه مورد بحث " آل عمران" را هم در ردیف " آل ابراهیم" ذکر فرمود، بناچار منظور از " آل ابراهیم" را در این آیه به آن وسعت نمی توان گرفت، زیرا " عمران" یا پدر " مریم" است و یا پدر"موسی"، و در هرحال روشن است که خودش

۱- مستند: آیه۳۳سوره آل عمران " اِنَّ اَللهَ اصطَفی آدَمَ وَ نوُحاً وَ آلَ‌اِبراهیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی الْعالَمینَ " المیزان ج۵ص ۳۰۰

و آلش همه از آل ابراهیمند، نه آنکه همردیف آن باشند، پس لابد منظور از " آل ابراهیم" در این مورد بعض از ذریه طیبه او خواهد بود، نه تمامی آنها !

اکنون ببینیم این بعض کیانند؟

خدای متعال در مقام مذمت بنی اسرائیل می فرماید:

« آیا یهودیان بر مردمی که خدا آنان را به فضل خود برخوردار فرموده، حسد می برند؟

البته ما بر " آل ابراهیم" کتاب و حکمت فرستادیم

و به آنها ملک و سلطنت عظیمی عطا کردیم ! » (نساء ۵۴)

از اینجا روشن می شود که مراد از " آل ابراهیم" مذکور در آیه، غیر اسحق و یعقوب و بنی اسرائیل یعنی اولاد یعقوب می باشند، زیرا آنان خود از بنی اسرائیل بودند، و مراد بودنشان با سیاق آیه که در مذمت آنان می باشد، سازگار نیست!

پس برای " آل ابراهیم" مصداقی جز ذریه طاهرینش ازنسل"اسماعیل" نمی ماند، که در آن پیغمبرگرامی اسلام و آل طاهرینش داخلند!

همین مطلب را از آیه ۶۸ سوره آل عمران می توان نتیجه گرفت، که می فرماید:

« نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند،

و " این پیغمبر" و امتش که اهل ایمانند،

از آنان محسوب می شوند! »

همچنین از آیات زیر نیز این مطلب را می توان استفاده نمود که می فرماید:

« به یاد آر هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه کعبه را

بر افراشتند، عرض کردند:

-پروردگارا ! این خدمت از ما قبول فرما !

-توئی که دعای خلق را اجابت می کنی و به اسرار همه دانائی !

-پروردگارا ! مارا تسلیم فرمان خود گردان!

-و از فرزندان ما، گروهی که تسلیم فرمان تو باشند، برانگیز!

-و عبادت های مارا به ما نشان بده . . .!

-پروردگارا ! در میان آنان رسولی از خودشان بر انگیز تا بر مردم تلاوت آیات تو کند !

-و آنان را کتاب و حکمت آموزد!

-و روانشان را از زشتی اخلاق پاکیزه و منزه گرداند ...! »

(۱)

نزدیکترین مردم به ابراهیم"ع"

قرآن می فرماید:

« نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند،

و این پیغمبر،

و آنان که ایمان آورده اند.

و خدا صاحب ولایت مؤمنان است! »

قرآن شریف، پس از نقل مباحثات و مجادلات بدون پایه علمی یهودیان و مسیحیان درباره انتساب خود به ابراهیم، و نه بلکه انتساب ابراهیم به دین خودشان، حق مطلب را چنین ادا می کند که اگر بین این پیغمبر معظم الهی (ابراهیم) و کسانی که بعد از او آمده اند - اعم از افرادی که دارای دینی بوده اند یا کسانی که اصلاً دین اختیار نکرده اند – نسبتی لحاظ شود، نباید ابراهیم"ع" را تابع و پیرو بعدیها شمرد...!

بلکه می بایست نزدیک بودن و اولویت بعدی ها را با او در نظر گرفت که کدام یک به او نزدیکی دارند.

روشن است که نزدیکترین افراد نسبت به یک پیغمبر عالی مقام و صاحب شریعت و کتاب، همانا کسانی خواهند بود که در پیروی حق با او شرکت کنند، و به دینی که آورده است، متلبس شوند.

روی این حساب، نزدیکترین افراد به ابراهیم علیه السلام همانا رسول الله "ص" و کسانی که با او ایمان آورده اند، و همچنین پیروان واقعی خود حضرت ابراهیم "ع"

۱- مستند: آیه۶۸سوره آل عمران " اِنَّ اَولَی النّاسِ بِاِبراهیمَ لَلَّذینَ اَتَّبَعُوهُ وَ هذاالنَّبیُّ وَالَّذینَ آمَنوُا.... " المیزان ج۶ص۱۰۶

خواهند بود!

زیرا همین ها هستند که راه اسلام را (همان اسلامی را که خدا ابراهیم را بدان برگزید،) طی کرده و در جاده ابراهیم قدم می زنند، نه کسانی که به آیات الهی کافر شده اند و به باطل لباس حق پوشانده اند!!

قرآن شریف فرمود: « اَلَّذینَ اتَّبِعُوهُ ....»

به طور کنایه به اهل کتاب از یهود ونصاری تعرض نموده و به آنها فهمانده است که شما با ابراهیم نزدیکی ندارید! زیرا اورا در " اسلام آوردن برای خدا ، " متابعت نکرده اید!

اینکه در آیه شریفه رسول الله "ص" و پیروانش را درقبال " تابعین" ابراهیم جداگانه ذکر نمود و فرمود:

« این پیامبر، و کسانی که با او ایمان آورده اند. . . ،» به خاطر عظمت پیغمبر"ص" برای حفظ نمودن مقام شریف اوست، که نسبت اتباع و پیروی از کسی را به او نداده باشد، زیرا در آیه مبارکه سوره انعام این مطلب را روشن کرده که پیغمبر اسلام مأمور اقتداء به " هدایت" پیامبران سابق است، نه اقتداء کننده به خود آنان !

« اوُلئِکَ الَّذینَ هَدیَ اللّهُ فَبِهُداهُم اَقتَدِه ! »

قرآن شریف ادامه می دهد:

« خدا ولیّ مؤمنین است،» ولایت ابراهیم هم از ولایت خدا بوده است، نه آنکه خدا ولی کسانی است که به آیاتش کافر شده و به حق لباس باطل پوشانیده اند!

(۱)

دعای ابراهیم برای ظهور پیامبر اسلام "ص"

قرآن مجید در این آیه دعائی از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام نقل می کند که همزمان با دعاهائی است که در موقع بالا بردن پایه های خانه خدا کردند و در آنها اول به قبولی عمل خود دعا کردند، سپس از خدا خواستند بالاترین مقام تسلیم و عبودیت را به آنان نشان دهد، و بالاخره این ردیف دعاها را به این نکته ختم کردند که از خدای متعال درخواست ظهور پیامبری ازنسل خود نمودند:

۱- مستند: آیه ۱۲۹سوره بقره " رَبَّنا وَابعَث رَسولاً مِنهُم ...!" المیزان ج۲ص ۱۳۰

« پروردگارا !

و در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز

تا آیات تورا برآنان تلاوت کند،

و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد،

و تزکیه شان کند،

که تو تنها عزیز و حکیمی!»

منظور آن جناب، بعثت پیامبر خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله بود، همچنانکه رسول خدا "ص" می فرمود:

-من دعای ابراهیم هستم !

(۱)

اسلامی برای نسل ابراهیم؟

« پروردگارا !

ما دو را برای خود مسلمان بگردان!

از ذریه ما نیز امتی مسلمان برای خودت بدار ! »

در این دعا، ابراهیم و اسماعیل "ع" از خدا برای خود اسلام می خواهند. اسلامی که آن دو پیامبر بزرگوار از خدا می خواهند غیر اسلام متداول بین ما و آن معنائی است که از این عبارت به ذهن ما متبادر می شود.

چون اسلام دارای مراتبی است. این اسلام که آنها از خدا می خواهند، غیر آن اسلامی است که تا این لحظه از تاریخ زندگیشان داشته اند!

اسلامی که ابراهیم "ع" می خواهد عبارت است از:

تمام عبودیت،

و تسلیم کردن بنده خدا، آنچه دارد،

برای پروردگارش !

این اسلام ، هرچند که به ظاهر اختیاری آدمی است و آدمی می تواند به آن

۱- مستند: آیه ۱۲۸سوره بقره " رَبَّنا وَاجعَلنا مُسلِمینَ لَکَ وَ مِن ذُرِّیَّتِنا اُمَّهً مُسلِمَهً لَکَ ...." المیزان ج۲ص۱۲۲

برسد، اگر مقدماتش را فراهم کند، لکن وقتی این اسلام با وضع انسان عادی وحال قلب متعارف او سنجیده می شود، امری غیراختیاری می شود.

یعنی با چنین حال و وصفی، رسیدن به آن، امری غیر ممکن می شود، مانند سایر مقامات ولایت، و مراحل عالیه، و سایر معارج کمال، که از حال و طاقت انسان متعارف و متوسط الحال بعید است، چون مقدمات آن بسیار دشوار است. به همین جهت ممکن است آن را امری الهی، و خارج از اختیار انسان دانسته، و از خدای سبحان درخواست کرد که آن را به آدمی افاضه فرماید!

آنچه اختیاری انسان است، تنها اعمال است. اما صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می شود، در واقع امر، اختیاری انسان نیست و می شود گفت امری الهی است، مخصوصاً اگر از صفات فاضله و ملکات خیر باشد!

ابراهیم"ع" این دعا را برای نسل و ذریه خود نیز تکرار کرد، آنچه او برای ذریه اش نیز خواست جز اسلام واقعی نمی تواند باشد، چون در جمله " مُسلِمَهً لَکَ – مسلمان برای تو " اشاره ای به این معنا ست. و اگر مراد تنها صدق نام مسلمان بر ذریه اش بود، احتیاجی نداشت بگوید: " مسلمان برای تو! " (دقت فرمائید!)

(۱)

نسل اسماعیل، و نعمت های خدا در حق آنها

سوره ابراهیم با ذکر نعمت هائی شروع می شود که خدای سبحان به بنی اسرائیل از دودمان ابراهیم "ع" اعطاء فرموده و آنان را از دست فرعون نجات داده است، و اینک در آیات فوق ، نعمت های دیگرش را که به دودمان دیگر از نسل ابراهیم، یعنی فرزندان اسماعیل، ارزانی داشته، خاطرنشان می سازد، و آن نعمت ها عبارتند از همان چیزهائی که ابراهیم علیه السلام در دعای خود از خدای تعالی درخواست نموده و گفت:

« پروردگارا !

این شهر را امن گردان !

و من و فرزندانم را از اینکه بتان را عبادت کنیم برکناردار !

پروردگارا ! اینان بسیاری از مردم را گمراه کرده اند،

پس هرکه پیروی من کند از من است،

و هرکه عصیان من کند، تو آمرزگار و مهربانی !

۱- مستند: آیه ۳۵ تا ۴۱ سوره ابراهیم " وَاِذقالَ اِبراهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذاَالْبَلَدُ آمِناً وَ ...!" المیزان ج ۲۳ص۱۰۲

پروردگارا !

من از ذریه خویش در دره ای غیرقابل کشت نزدخانه حرمت یافته تو سکونت دادم!

پروردگارا ! تا نماز بپا کنند !

پس دلهای مردمی از بندگانت را چنان کن که هوای آنان کنند!

و از میوه ها روزی شان ده ! شاید سپاس دارند!

پروردگارا !

هرچه نهان کنیم و یا عیان کنیم تو می دانی !

که چیزی در زمین و آسمان از خدا نهان نیست.

ستایش خدائی را که با وجود سالخوردگی و پیری مرا اسماعیل و اسحاق بخشود، که خدای من شنوای دعاست !

پروردگارا !

مرا بپا دارنده نماز کن !

و از فرزندان من نیز!

پروردگارا !

دعای مرا قبول کن !

پروردگارا !

روزی که حساب بپا می شود، من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بیامرز ! »

در بررسی دعای آن حضرت می بینیم که نعمت هائی را که ابراهیم "ع" در دعای خود خواسته، خداوند نیز آن را نقل کرده است، یعنی :

- طلب توفیق بر اجتناب از بت پرستی،

- نعمت امنیت مکه،

- تمایل دلها به سوی اهل مکه،

- برخورداری از میوه ها،

اینها و سایر نعمت هائی را که بر شمرده همه آنها بدین جهت خاطر نشان شده که عزیز و حمید بودن خدای را اثبات کند.

درخواست ابراهیم"ع" از خدای تعالی، که اورا از پرستش بت ها دورگرداند وفرزندانش را نیز، درحقیقت پناهندگی اوست به خدای تعالی ازشرگمراه کردنی که همو به بتها نسبت داده است.

واضح است که این دورکردن، هرجور و هروقت که باشد، بالاخره مستلزم این است که خدای تعالی در بنده اش به نحوی تصرف بکند. چیزی که هست این تصرف به

آن حد نیست که بنده را بی اختیار و مجبور سازد و اختیار را از بنده سلب نماید. چون اگر دور کردن به این حد باشد دیگر چنین دور بودنی کمالی نیست که آدمی مثل ابراهیم علیه السلام آنرا از خدا مسئلت نماید!

پس برگشت این دعا، درحقیقت به این معنی است که هرکه را خداوند در راه خود تثبیت می کند، می خواهد بفهماند که هرچه از خیرات، چه فعل و چه ترک، چه امر وجودی باشد چه عدمی، همه نخست منسوب به خدای تعالی است و پس از آن منسوب به بنده ای از بندگان اوست، به خلاف شر، که چه فعل باشد چه ترک، ابتداء منسوب به بنده است، و اگر هم به خدا نسبت می دهیم آن شروری را نسبت می دهیم که خداوند بنده اش را به عنوان مجازات مبتلا و آلوده به آن کرده باشد.

پس اجتناب از بت پرستی وقتی عملی می شود که خداوند به رحمت و عنایتی که نسبت به بنده ای دارد اورا از آن اجتناب داده باشد.

باید فهمید که نتیجه دعا برای بعضی از کسانی است که جهت ایشان دعا شده، نه برای همه آنان، هرچند که لفظ دعا عمومی است، و لکن تنها درباره کسانی مستجاب می شود که خود آنان استعداد و خواهندگی داشته باشند، و اما معاندین و مستکبرینی که از پذیرفتن حق امتناع می ورزند، دعا درحق ایشان مستجاب نمی شود!

دعائی که ابراهیم علیه السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمامی فرزندانی می شود که از نسل او پدید آیند، و آنها عبارتند از دودمان اسماعیل و اسحق.

لوط ع ، پیامبر معاصر ابراهیم فرستاده خدا به سرزمین مؤتفکات

لوط پیامبر و مأموریت خاص او

اشاره

(۱)

خلاصه تاریخ لوط پیامبر "ع"

لوط علیه السلام از کلدانی ها بود که در سرزمین بابل سکونت داشتند. وی از پیشینیان و اولین کسانی است که به ابراهیم علیه السلام ایمان آوردند.

او به ابراهیم ایمان آورد و گفت:

«- اِنّی مُهاجِرٌ اِلی رَبّی - من به سوی پروردگار خود مهاجرت می کنم! » (عنکبوت۲۶)

و آنگاه خدا اورا به معیت ابراهیم نجات داد و آنان به سرزمین مقدس یعنی سرزمین فلسطین رفتند.

(انبیاء ۷۱)

لوط"ع" در یکی از شهرهای فلسطین منزل گزید. به طوری که در تواریخ و تورات و پاره ای از روایات آمده، آن شهر" شهر سدوم" بود.

اهالی این شهر و حومه آن که خدا آنها را " مؤتفکات " نامیده، بت می پرستیدند و عمل زشت "لواط" انجام می دادند. (توبه ۷۰)

۱- مستند: بحث تاریخی و قرآنی المیزان ج ۲۰ ص ۲۴۱

اینان اولین قومی بودند که این عمل زشت در بین آنها شیوع یافت. (اعراف ۸۰) به حدی که در مجامع خود این عمل را انجام می دادند بی آنکه به هیچ وجه ناپسند بدانند. (عنکبوت ۲۹)

این عمل زشت پیوسته در میان آنان شیوع داشت تا به صورت یک سنت قومی درآمد و عامه مردم بدان مبتلا شدند و زن ها را عاطل گذاشتند و راه تناسل را ترک کردند.

خدا لوط "ع" را به سوی ایشان فرستاد. (شعرا ۱۶۲) لوط آنان را به تقوای الهی و ترک فحشاء و بازگشت به راه فطرت دعوت کرد، و ایشان را بیم داد و ترسانید، ولی جز بر سرکشی ایشان نیفزود و پاسخی نداشتند جز این که گفتند:

« اگر راست می گوئی عذاب خدا را برای ما بیاور ! »

و اورا تهدید کردند که از شهر خود بیرون خواهند کرد و به او گفتند :

« اگر دست بر نداری بیرونت خواهیم کرد! » (شعرا ۱۶۷) گفتند: « آل لوط را از آبادی خود بیرون کنید چون آنها مردمی هستند که تظاهر به پاکی می کنند! » (نمل ۵۶)

لوط پیوسته قوم خود را به راه خدا و ملازمت با سنت فطرت و ترک فحشاء دعوت می کرد، ولی آنان بر کار کثیف خود اصرار داشتند تا طغیان و سرکشی شان پابرجا شد و کلمه عذاب بر آنان واجب آمد، پس خدا فرستادگانی از ملائکه گرامی خود برای هلاک کردن آنان فرستاد.

ملائکه ابتدا بر ابراهیم علیه السلام نازل شدند و به او خبر دادند که خدا مأمورشان کرده قوم لوط را هلاک کنند. ابراهیم "ع" با آنان به مجادله پرداخت تا شاید بدین وسیله عذاب را از آنان بازگرداند و به آنان یادآوری کرد که لوط در بین قوم است و ملائکه در جواب او گفتند که موقعیت لوط و خاندانش را بهتر می دانند، و امر خدا فرا رسیده و عذاب غیرقابل برگشتی به سراغ قوم خواهد آمد! (عنکبوت ۳۲ و هود ۷۶)

ملائکه آنگاه به صورت پسران جوان به سوی لوط رفتند و به عنوان میهمان بر او وارد شدند. این جریان بر لوط گران آمد و چاره ای از دستش برنمی آمد، چون می دانست که قوم به زودی متعرض آنان خواهند شد، و البته از آنان صرف نظر نخواهند کرد.

دیری نپائید که قوم جریان را شنیدند و شتابان و بشارت گویان به سراغ او آمدند

و به در خانه اش هجوم آوردنـد. لوط به سوی ایشان رفت و بسـیار مؤعظه شان کرد و فتوت و رشدشان را تهییج کرد تا بدانجا که دختران خود را بر ایشان عرضه داشت و گفت:

« – ای قوم! این دختران منند که برای شما پاکیزه ترند.

از خدا پرهیز کنید، و مرا نزد میهمانانم رسوا مسازید! »

بعد استغاثه کرد و گفت :

« – آیا در بین شما مرد رشیدی پیدا نمی شود؟ »

قوم در پاسخش گفتند که به دخترانش نیازی ندارند و میهمانانش را ترک نخواهند کرد.

بالاخره لوط نا امید شد و گفت:

« – ای کاش من در مقابل شما نیروئی داشتم و یا به تکیه گاهی پناه می بردم! » (هود ۸۰)

در این حال ملائکه گفتند:

–ای لوط ما فرستادگان پروردگار توئیم، دل خوش دار که این قوم دست به تو نیابند !

آنگاه نور چشم قوم را گرفتند و ایشان کور شدند و یکدیگر را لگدمال ساختند و متفرق شدند. (قمر۳۷)

ملائکه به لوط دسـتور دادند که همان شب، پاسـی از شب گذشـته، خاندانش را حرکت دهد و به دنبال آنان رود و هیچ کس به پشت سـرش ننگرد، مگر زنش را که به او همـان خواهـد رسـید که به قوم می رسـد، و بـدو خبر دادنـد که قوم صـبحگاهان هلاك خواهد شد. (هود ۸۱ و حجر ۶۶)

آنگاه به وقت طلوع آفتاب، صـیحه قوم لوط را درگرفت و خدا " سـنگی آمیخته به گل که نزد پروردگار تو نشاندار شده بود، " بر ایشان فرسـتاد و شـهر را بر روی آنها واژگون ساخت و زیر و بالا کرد و همه مؤمنینی را که در آنجا بودنـد نجات داد – و در آنجا جز یک خانه از مسـلمین که خانه لوط بود، نیافت – و در آن سـرزمین برای کسانی که از عـذاب الم انگیز می ترسـند نشانه ای برجای گذاشت. (الذاریات ۳۷ و سوره های دیگر)

شیوع فحشاء همگانی در میان قوم لوط

اینکه ایمان و اسلام اختصاص به خانه لوط داشته و عذاب همه شهرهای قوم لوط را در برگرفته بود، دلیل برآن است که:

۱-همه قوم لوط، کافر و غیر مؤمن بودند.

۲-فحشاء تنها میان مردان آنها شایع نبود زیرا اگر چنین بود و زنان از فحشاء بری بودند، با توجه به اینکه لوط به راه فطرت و سنت خلقت که پیوند زن و مرد با یکدیگر است، دعوت می کرد، باید عده ای از زن ها از او پیروی می کردند، و بر گرد او جمع می شدند و طبعاً به او ایمان می آوردند، ولی هیچ مطلبی دراین باره در کلام خدا ذکر نشده است.

این نکته تصدیق مطلبی است که در اخبار آمده که فحشاء در بین قوم شایع بود و مردها به مردها و زنها به زنها اکتفاء می کردند.

شخصیت معنوی حضرت لوط

لوط علیه السلام فرستاده خدا به سوی مردم سرزمین "مؤتفکات" بود، یعنی شهر "سدوم" و حومه آن که گویا چهار شهر بودند بنام های: "سدوم"، "عموره"، "صوغر" و "صبوئیم".

خدا لوط را در کلیه مقامات معنوی که انبیاء کرام خود را بدان توصیف فرموده شریک ساخته است. از توصیف های مخصوص او این است که می فرماید:

« لوط را حکمت و علم دادیم،

و اورا از آبادی ای که کارهای پلید می کردند نجات بخشیدیم،

که آنان مردم بد و فاسقی بودند،

و اورا داخل در رحمت خود کردیم،

و او از صالحان است ! » (انبیاء ۷۵)

(۱)

مأموریت لوط "ع" از طرف حضرت ابراهیم

لوط از پیروان شریعت ابراهیم"ع" بود، و به خلاف هود و صالح "ع" که از پیروان نوح بودند. لوط خود از بستگان ابراهیم "ع" بود، و آن حضرت وی را به سوی اهل " سدوم" و اقوام مجاور آن فرستاد تا آنان را که مشرک و از بت پرستان بودند به دین توحید دعوت کند.

لوط در دعوت خود به قومش گفت:

« چرا این کار زشتی را می کنید،

که هیچ یک از جهانیان پیش از شما نکرده اند؟

شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می کنید،

بلکه شما گروهی اسراف پیشه اید! »

وقتی لوط به آنان گفت که چرا این کار زشت را می کنید که هیچ یک از عالمیان قبل از شما نکرده اند، اشاره به این مطلب است که هیچ یک از امم و اقوام روی زمین مرتکب چنین گناهی نشده اند و تاریخ پیدایش این عمل زشت منتهی به همین قوم می شود.

قوم لوط عمل زناشوئی با زنان را ترک کرده بودند و به مردان اکتفا می کردند. و این عمل از آنجائی که تجاوز و انحراف از قانون فطرت است، قرآن آن را " اسراف" نامیده است.

و از آنجائی که عمل مزبور فاحشه ای بی سابقه بوده حضرت لوط از در تعجب می پرسد:

« آیا شما چنین کاری را مرتکب می شوید؟ »

قومش جواب درست و حسابی نداشتند بدهند لاجرم اورا تهدید به تبعید کردند:

« پاسخ قومش جز این نبود که گفتند از دهکده خویش بیرونشان کنید که اینها خودرا پاکیزه قلمداد می کنند! »

قوم لوط اورا به خاطر این که مردی غریب و خوش نشین در شهر است خوار شمردند و کلامش را بی مقدار دانستند و گفتند که شهر از ماست و این مرد در این شهر

۱- مستند: آیه ۸۰ تا ۸۴ سوره اعراف " ولوطاً اِذ قالَ لِقَومِهِ اَتأتوُنَ الفاحِشَةَ ماسَبَقَکم بِها مِن اَحَدٍمِنَ العالَمینَ ...." المیزان ج۱۵ص۲۵۴

خوش نشین است و کس و کاری ندارد، و اورا نمی رسد که به کارهای ما خرده گیری نماید!

قرآن مجید در سوره ذاریات می فرماید:

« ما در آن قریه بیش از یک خانوار مسلمان نیافتیم! »

یعنی جز اهل خانه لوط هیچ کس درآن قریه ایمان نیاورده بودند، و از اهل خانه نیز زنش جزو هلاک شده گان بود.

قرآن می فرماید:

« پس اورا با کسانش نجات دادیم مگر زنش را که قرین بازماندگان بود،

آنگاه بارانی عجیب برآنان باراندیم، بنگر تا عاقبت بدکاران چسان بود! »

عذاب و هلاکت قوم لوط بارشی از آسمان بود ولی البته نه باران معمولی بلکه بارانی مخصوص که از جهت غرابت و شدت اثر بی سابقه بوده است.

توضیح این باران را در سوره هود، قرآن مجید شرح می دهد که آن باران سنگ هائی از گل سخت چیده شده بوده که پشت سرهم بر آنان بارانده شده، سنگ هائی که نزد پروردگار نشان و علامت گذاری شده بودند.

(۱)

تبلیغ و مبارزات حضرت لوط "ع"

این آیات به داستان لوط پیامبر علیه السلام که هم زمان ابراهیم علیه السلام می زیسته، اشاره می کند و نحوه تبلیغ و گفتگو های حضرت لوح را با قوم خود نشان می دهد:

« قوم لوط نیز پیامبران را دروغگو شمردند،

هنگامی که برادرشان لوط به ایشان گفت:

آیا خدا ترس و پرهیزکار نمی شوید؟

لوط گفت که من پیغمبری امین و خیرخواه شمایم!

از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید!

من از شما برای پیغمبری ام مزدی نمی خواهم،

که مزد من جز به عهده پروردگار عالمیان نیست!

چرا به مردان زمانه رو می کنید،

و همسران تان را که پروردگارتان برای شما آفریده، وا می گذارید؟

۱- مستند: آیه ۱۶۰تا۱۷۵سوره شعرا " کَذَّبَت قَومُ لوُطِ المُرسَلینَ.... " المیزان ج۳۰ص۱۸۹

راستی که شما گروهی متجاوز هستید!

گفتند: ای لوط اگر بس نکنی تبعید می شوی !

گفت: من عمل شمارا دشمن می دارم !

پروردگارا !

من و کسانم را از شئامت اعمالی که اینان می کنند، نجات بخش ! »

همچنان که قبلاً گفته شد، عمل زشت لواط در میان قوم لوط شایع بود. لوط علیه السلام در توبیخ آنها می فرماید که آیا شما در میان عالمیان این عمل زشت را انجام می دهید؟ و زنان را رها می کنید؟

فطرت انسانی و خلقت مخصوص به او اورا به سوی ازدواج با زنان هدایت می کند نه ازدواج با مردان، و نیز فطرت انسانی حکم می کند که ازدواج مبتنی بر اصل توالد و تناسل است، نه اشتراک در مطلق زندگی!

از اینجا روشن می شود که در آیه " ماخلق لکم" آنچه به ذهن نزدیک تر است این است که مراد به آن عضوی است از زنان که با ازدواج برای مردان مباح می شود.

وقتی لوط به آنها گفت:

« بلکه شما قوم متجاوز هستید! »

منظورش این بود که شما مردمی متجاوز و خارج از آن حدی هستید که فطرت و خلقت برایتان ترسیم کرده است.

قوم لوط اورا تهدید کردند که اگر دست از نصیحت ما برنداری از کسانی خواهی شد که تبعید می شوند و از قریه نفی بلد می گردند.

لوط گفت که من از تبعید شما هیچ بیمی ندارم و ابداً در فکر و اندیشه آن نیستم بلکه غصه من در این است که چرا شما چنینید؟ و عملتان را من دشمن می دارم، و بسیار علاقمندم که شما نجات پیدا کنید، نجات از وبال این عمل، که خواه و نا خواه روزی گریبانتان را می گیرد!

لوط سپس رو به پروردگار کرد و عرض نمود:

-پروردگارا !

مرا و اهلم را از این که پیش رویم و بیـخ گوشم لواط می کننـد و یا از اینکه وبال عملشان و عذابی که خواه و ناخواه به ایشان می رسد، نجاتم بخش !

(۱)

قرآن بیـان می فرمایـد که بعـداز این مـاجرا لوط و کسـانش را جملگی نجـات دادیم مگر پیرزنی که جزو باقی مانـدگان بود (یعنی زن لوط) و سـپس دیگران را هلاـک کردیم، و بـارانی عجیب برآنان بارانـدیم و باران بیم یافتگان چه بـد بود ! بارانی از سنگ ریزه ای چون کلوخ !

–و در این عبرتی هست ولی بیشترشان ایمان آور نبودند،

و پروردگارت همو نیرومند و رحیم است !

(۲)

تهدید و انذار بی نتیجه لوط

دراین آیـات تهدیـد و انـذار حضـرت لـوط علیه قوم خود نقـل می شود و خلاـصه ای است از مخاصـمات و منـاظرات بین آن حضرت و قومش:

« و چون لوط به قوم خود گفت:

– شما که چشم دارید، چرا این کار زشت را می کنید؟

چرا شما از روی شهوت به جای زنان به مردان روی می کنید؟

راستی که شما گروهی جهالت پیشه اید! »

قوم لوط جوابی نداشتند جز اینکه گفتند:

« خاندان لوط را از شهر خود بیرون کنید،

چون آنها مردمی هستند که می خواهند از این عمل منزه باشند! »

البته این عبارات را به عنوان مسخره گفتند وگرنه عمل خود را که زشت نمی دانستند تا دوری از آن را نزاهت بدانند.

قرآن کریم بار دیگر سرانجام و نابودی این قوم را چنین تعریف می کند:

۱– اگر در اینجا تنها خودش و اهلش را ذکر کرد برای این بود که کسی از اهالی قریه به وی ایمان نیاورده بود، چنانچه در آیه

دیگری خداوند می فرماید- نیافتیم در آن قریه غیر از یک خانوار مسلمان.
۲- مستند: آیه ۵۴تا۵۸سوره نمل " وَلوطاً اِذ قالَ لِقَومِهِ اَتأتونَ الفاحِشهَ وَ اَنتُم تُبصِرونَ.... " المیزان ج ۳۰ص۱۸۹

« پس لوط را با خانواده اش نجات دادیم مگر زنش را،

که اورا در ردیف باقیماندگان به شمار برده بودیم!

آنگاه باران عجیبی برآنان باراندیم،

و باران بیم یافتگان چقدر بد بود ! »

در جای دیگر قرآن در شرح این باران فرموده که سنگریزه هائی از سجیل برآنان باراندیم.

مقدمات هلاکت قوم لوط

اشاره

(۱)

مأموریت مهم فرستادگان

این آیه شریفه زمانی از تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام را یادآور می شود که فرستادگانی از طرف خدا برای آگاه کردن او از نابودی شهر لوط وارد شده اند و او پس از شنیدن بشارت تولد اسحق از فرستادگان خدا می پرسد:

« پس به دنبال چه کار مهمی آمده اید، ای فرستادگان خدا ؟

ملائکه پاسخ دادند:

- مارا به سوی مردمی مجرم فرستاده است،

تا برسرشان سنگی از گل ببارانیم،

گلی که چون سنگ سفت باشد. »

خدای سبحان در جای دیگر قرآن مجید این گل را " سِجّیل" هم خوانده است، وآن را با عبارت "مُسَوَّمه – نشان شده" بیان کرده که به معنی این است که « این سنگها نزد پروردگارت نشان دارند و برای نابودی همان قوم نشان گذاری شده اند! »

(۲)

خبر نجات خانواده لوط

در سوره حجر درآیات ۵۱ تا ۶۰ خبررسانی در مورد هلاکت قوم لوط به ابراهیم

۱- مستند: آیه ۲۴ سوره ذاریات " هَل اَتیکَ حَدیثُ ضَیفِ اِبراهیمَ الْمُکرَمینَ .... " المیزان ج۳۶ ص۲۸۳
۲- مستند: آیه ۵۱تا۶۰ سوره حجر " وَ نَبِّئهِم عَن ضَیفِ اِبراهیم .... " المیزان ج۲۳ ص۲۶۳

علیه السلام را با جزئیات دیگری چنین شرح داده است:

...

« آنگاه گفت:

- مهم شما چیست ای رسولان ؟

ملائکه گفتند:

ما مأمور عذاب قومی مجرمیم! مگر خاندان لوط

که همگی آنهارا از عذاب نجات می دهیم،

مگر همسرش را،

که چنین مقدر است او از باقی ماندگان در محل عذاب باشد... ."

(۱)

تلاش ابراهیم برای نجات قوم لوط

« وقتی ترسی که عارض ابراهیم شده بود از بین رفت و معلوم شد که میهمانان در دل قصد سوء ونیت بدی نسبت به او ندارند و به او بشارت رسید، شروع کرد درباره قوم لوط با ملائکه مجادله کردن و قصدش این بود که بدین وسیله عذاب را از آنان بازگرداند. »

ملائکه به او خبر دادند که قضاء الهی حتم است و عذاب نازل خواهد شد و به هیچ وجه بازگشت ندارد!

مطلبی را که خدا درباره مجادله ابراهیم با ملائکه ذکر کرده، متن آن را قرآن مجید در سوره عنکبوت (آیه ۳۲) چنین نقل می کند:

« چون فرستادگان ما برای ابراهیم بشارت آوردند و گفتند:

- ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد،

که اهل آن ستمکارند!

گفت: لوط آنجاست!

گفتند: ما بهتر می دانیم کی در آنجاست،

و هر آینه او و خاندان او، جز زنش را

که در زمره هلاک شدگان است،

۱- مستند: آیه ۷۴تا۷۶ سوره هود " فَلَمّا ذَهَبَ عَن اِبراهیمَ الرَّوْعُ ...." المیزان ج۲۰ص۱۹۹

نجات خواهیم داد! »

در اینجا قرآن شریف به طور رسائی ابراهیم"ع" را می ستاید و بیان می کندکه وی در مورد قوم لوط مجادله می کرد زیرا حلیم بود، و در مورد نازل شدن عذاب بر ظالمین عجله نمی کرد چون امید داشت که توفیق یابند و به صلاح گرایند و استقامت کنند.

او از گمراهی و هلاکت مردم بسیار متأثر می شد و برای نجات آنان به خدا رجوع می کرد نه آنکه از معذب شدن ستمگران کراهت داشته باشد و به عنوان عده ای ظالم برای آنان یاری طلبد که وی از چنین چیزی منزه بود.

قطعی شدن عذاب قوم لوط

ملائکه درجواب درخواست و مجادله ابراهیم"ع" برای رفع عذاب از قوم لوط، سخن اورا قطع کردند و گفتند:

« - ای ابراهیم، از این اعراض کن!

که امر پروردگار تو آمده

و عذاب برگشت ناپذیر به سوی آنان خواهد آمد! »

ابراهیم از مجادله دست برداشت زیرا یقین کرد که الحاح در بازداشتن عذاب از قوم لوط هیچ ثمری ندارد زیرا این "قضاء" حتمی است و عذاب ناگزیر نازل خواهدشد، و امر خدا به جائی رسیده که هیچ چیز نمی تواند آن را دفع کند و دگرگون سازد!

(۱)

زمان اعلام خبرنابودی قوم لوط

به طوری که قبلاً در مبحث تولد اسحق گفته شد، آیاتی که در سوره هائی غیراز سوره ذاریات آمده نشان دهنده این هستند که بشارت تولد اسحق و یعقوب به ابراهیم "ع" قبل از هلاکت قوم لوط بوده است، مخصوصاً آیاتی که دلالت دارد بر مجادله ابراهیم "ع" با فرستادگان خدا جهت دفع عذاب از قوم لوط. این می رساند که بشارت نیز قبل از مجادله و قبل از نابودی شهر لوط بوده است.

آنچه برای برخی مسئله پیش آورده که احتمالاً بشارت بعد از عذاب قوم لوط

۱- مستند: آیات مندرج در متن المیزان ج۲۰ص۲۱۱

بوده یا احتمالاً دوبار بشارت داده شده، آیات سوره ذاریات است که لحن بیان آن چنین است:

« ما به سوی قومی گنهکار فرستاده شده ایم،

...

پس هر شخص مؤمنی که در آنجا بود خارج ساختیم

و آنگاه در آنجا غیراز یک خانه از مسلمانان نیافتیم،

و در آن آبادی برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسیدند،

نشانه ای باقی گذاشتیم! »

ظاهر آیات نشان می دهد که مطلب را ملائکه بعداز فراغت از هلاکت قوم لوط نقل می کنند.

ولی باید دانست که فقط قسمت اول عبارت:

" ما به سوی قومی گنه کار فرستاده شده ایم،"

کلام فرستادگان است، که خداوند آن را از زبان آنها نقل می کند، ولی بقیه عبارات و آیات که می فرماید:

" پس هر شخص مؤمنی را که درآنجا بود خارج ساختیم.... "

کلام و بیان خود خداوند است که از زبان خود می فرماید نه نقل از زبان فرستادگان .

پس موضوع بشارت قبل از عذاب قوم لوط بوده است.

نابودی قوم لوط عوامل و شرایط آن

اشاره

(۱)

شهر لوط و پیامبرش

سرزمین " مؤتفکات" شامل شـهر " سدوم" و حومه آن که گویا جمعاً چهار شـهر بنامهای " سدوم"، "عموره"، "صوغر" و " صبوئیم" بودند، می شد.

شهر لوط، که به نقلی همان "سـدوم" بود، در فلسـطین در نزدیکی شـهری قرار داشت که حضـرت ابراهیم علیه السـلام در آن زندگی می کرد.

حضرت لوط از طرف ابراهیم "ع" مأموریت داشت همزمان در این سرزمین به دعوت مردم به سوی دین توحید اقدام کند.

به نظر می رسد مردم شهر لوط دعوت ابراهیم "ع" را دریافت نکرده بودند، و این بود که حضرت لوط مأمور ابلاغ این دعوت به آنها شد.

خدای سبحان در سوره انبیاء درباره مقام حکمت و علم و نبوت و رسالت حضرت لوط می فرماید:

« ما به لوط حکمت و علم دادیم،

. . .

۱- مستند:آیه ۷۷تا۸۲ سوره هود " وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا لوُطاً .... " المیزان ج۲۰ص ۲۱۸

و اورا در رحمت خود داخل ساختیم،

که او در شمار صالحان است! »

در سوره صافات می فرماید:

« و لوط از پیغمبران و مرسلین بود.»

در هر صورت، همزمان دو پیغمبر یکی چون ابراهیم "ع" که یک تنه یک ملت بود، به دعوت و قیام خود اشتغال داشت، و دیگری لوط که او نیز یک تنه بدون قوم و عشیره قومی و تنها در شهر فاسدان تاریخ، فرمان و پیام های خدا را به مردم آن می رسانید.

یوم عصیب ! روز سخت مرد خدا

شروع واقعه از اینجا آغاز می شود که خدای سبحان می فرماید وقتی رسولان ما به نزد لوط آمدند لوط از آمدنشان ناراحت شد و از چاره اندیشی برای نجات آنان از شر قوم فرومانـد، زیرا ملائکه به صورت جوانان خوش قیافه و تازه سال بر او وارد شده بودند، و قوم لوط حرص شدیدی نسبت به انجام فحشاء داشتند، به طوری که انتظار نمی رفت از این جوانان صرف نظر کنند و آنان را به حال خویش گذارند ، و لذا لوط نتوانست خود را نگهداری کند و گفت :

« هذا يَوْمٌ عَصيبٌ !

وه چه روز سختی است که بدی آن به هم گره خورده است.»

سابقه فحشا در قوم لوط

قرآن مجید شهادت می دهد که :

« وَمِن قَبلِ كانوا يَعمَلونَ السَّيِّاتِ ،»

قوم لوط سابقه معصیت و فساد داشتند، و قبل از آن تاریخ یعنی قبل از مأموریت فرستادگان خدا، مرتکب معصیت می شدند و کارهای ناپسند می کردند، و روی این سابقه قبح اعمالشان از بین رفته بود، و به انجام فحشاء جرأت و عادت یافته بودند، و به هیچ وجه از این کار صرف نظر نمی کردند، و شرم و حیا و شنیع بودن عمل مانعشان نمی شد، و با مؤعظه و ملامت و مذمت از کار بد دست بر نمی داشتند، زیرا براثر عادت، هرکار سختی آسان و هر عمل قبیح و وقیحی آراسته می گردد.

(۱)

و حق این است که گفته شود:

-اَلَیسَ مِنکُم رَجُلٌ رَشیدٌ !؟

-در بین آنان رجل رشد یافته ای پیدا نمی شود!؟

حمله قوم به مهمانان لوط

- وَ جآءَ هُ قَومُهُ یُهرَعوُنَ اِلَیهِ ....

عـاملی که قوم را شـتابان به سوی لوط می کشانیـد این بود که ایشـان کارهای بـد می کردنـد و در نتیجه به انجام دادن فحشاء عادت و حرص و ولع داشتند و این صفت ایشان را تحریک کرد که به سوی لوط آیند و نسبت به میهمانان او قصد بد کنند.

چون این عادت در آنها رسوخ یافته و مسـتقر شده بود و گوش پذیرش از آنان سـلب شده بود و هیچ مؤعظه و نصیحتی ایشان را از کار بد باز نمی داشت، و لذا لوط در سخنان خود دختران خویش را بر آنان عرضه داشت و آنگاه بدیشان گفت:

-اتقوا الله ! ... از خدا بپرهیزید و مرا در پیش میهمانانم رسوا نسازید!

ماجرای دختران لوط

لوط چون دیـد قوم برای کـار بـد گرد آمـده انـد و گفتن تنهـا به صورت مؤعظه یا سـخن درشت ایشان را از این کار باز نمی دارد، خواست کار زشتی را که ایشان می خواستند انجام دهند به عمل حلال و بدون معصیت تبدیل کند تا آنان را از آن عمل زشت باز دارد و لذا دختران خود را بر ایشان عرضه داشت و آنها را به دلیل اینکه طاهرند بر ایشان ترجیح می داد.

-قالَ یا قَومِ اهؤلآءِ بَناتی هُنَّ اَطهَرُلَکُم !

لوط علیه السلام فرمود: - این دختران من برای شما پاکیزه ترند !

با این عبارت نشان داد که دختران خود را به عنوان زناشوئی بر ایشان عرضه کرد نه آمیزش غیر مشـروع! زیرا مقام پیغمبر خـدا از چنین پیشنهادی مبراست و آمیزش نا

۱- چنانکه امروزه در آمریکا و اروپا و به طور کلی در غرب اعمال کثیف و شـنیع جایگاه پیـدا کرده و حتی قانونی شده است، و خاطره شهر لوط و "سدوم گومارا" را زنده کرده اند، و در انتظار نابودی خود ساعت شماری می کنند!

مشروع به هیچ وجه کار پاکی نیست !

احکام حرمت زنا از احکام عمومی الهی است که در کلیه شریعت های الهی که بر پیغمبران نازل گشته تشریع شده است و لذا گفته کسانی که گفته اند (لوط دختران خود را بدون قید زناشوئی بر قوم عرضه کرد،) نادرست است. و معلوم نیست علاج فحشاء با فحشای دیگر چه معنی دارد؟

و اگر چنین بود معنی (اتقواالله) در این میانه چه بود؟

مسئله نکاح زنان مسلمه با مردان مسلم نیز در اینجا ایرادی نداشته است زیرا ممکن بود در شریعت ابراهیم در آن مرحله جایز بوده است، کما اینکه در صدر اسلام پیغمبر اسلام "ص" دختر خود را به " ابوالعاص بن ربیع" که مسلمان نبود تزویج کرد و بعداً این قانون نسخ شد.

فقدان رشد در قوم لوط

قرآن مجید از زبان لوط نقل می کند که به قوم خود گفت:

« آیا مرد رشد یافته ای بین شما پیدا نمی شود؟»

این در موقعی بود که او قبلاً گفته بود:

« از خدا پرهیز نمائید و مرا در پیش میهمانانم رسوا مسازید!»

با این بیان لوط به خاطر رعایت تقوی از قوم می خواهد که متعرض میهمانان او نشوند نه به خاطر هوای نفس خود یا عصبیت جاهلی !

در نظر لوط در خصوص منع و ردع قوم از اعمال زشت فرقی بین میهمانان او و دیگران نبود، زیرا وی سالهای متمادی آنان را از این گناه شنیع منع می کرد و در این باره اصرار و الحاح داشت. و اینکه او منع خود را ارتباط می دهد به مسئله ضیافت و میهمانان را منسوب می کند به خود و متذکر می شود که از تعرض به آنان رسوائی نصیب او خواهد شد، همه این ها به این امید است که صفات جوانمردی و بزرگواری و رشیدی را در آنان تهییج کند و از این رو به دنبال این گفتار استغاثه می کند و یاری می طلبد و می گوید:

–آیا در بین شما مرد رشد یافته ای نیست؟

با این گفته می خواهد شاید در بین آنان کسی که دارای رشد انسانی باشد پیدا کند و از او کمک بگیرد تا او و میهمانانش را از دست آن ظالمان نجات بخشد!

ص:۱۸۱

ولی قوم در حالتی بودند که خداوند درباره آنان در سوره حجر می فرماید:

« لَعَمرُکَ اِنَّهُم لَفی سَکرَتِهِم یَعمَهونَ ... !

قسم به جان تو ای رسول خدا !

که قوم لوط در مستی خود سرگردان بودند! »

تبدیل فساد به سنت قومی!

قرآن نقل میکند که قوم لو.ط، ازدواج با دختران را رد کردند و به او گفتند:

« تو می دانی که ما هیچ حقی نسبت به دختران تو نداریم،

و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم! »

با این بیان که گفتند " لوط می داند که آنها حقی ندارند،" لوط را متذکر سنت قومی خود کردند که در میان آنان جریان داشت و لوط هم آن را می دانست، و این سنت همان بود که ایشان از تعرض به زن ها مخصوصاً به صورت قهر آمیز ممنوع بودند و یا اصلاً به سراغ زن ها نمی رفتند، و در عوض تعرض به پسران و کام گیری از آنان را مباح کرده بودند.

لوط پیوسته آنان را از این سنت منع می کرد و به آنان می گفت:

- شما با شهوت به سراغ مردان می روید نه زنان!

آیا به سراغ مردان عالم می روید

و جفت هایتان را که خدا برایتان آفریده ترک می کنید؟

شما به سراغ مردان می روید و راهزنی می کنید،

و در مجامع خود کارهای ناپسند انجام می دهید!؟

خلاصه اینکه قوم لوط پیشنهاد او را رد کردند و توجه اورا به این نکته جلب کردند که خودش می داند که ایشان بر حسب سنت قومی خود حقی نسبت به دختران او ندارند، چون دختران او زن هستند و نیز می داند که از هجوم به خانه او چه قصدی دارند !

نهایت درماندگی یک انسان پاک !

قرآن شریف نقل می کند که لوط وقتی آنان را مؤعظه کرد و با امر به تقوای

الهی و جوانمردی خواست آنـان را تهییـج کنـد تـا موقعیت اورا حفـظ کننـد و حرمتش را رعایت نماینـد و متعرض میهمانانش نشونـد، و برای او عار و رسوائی بار نیاورنـد، و در ضـمن راه عـذر را برآنان بست و دختران خود را برای نکاح به آنان عرضـه کرد و آنگاه اسـتغاثه کرد، و از مردان صاحب رشـد قوم (اگر پیـدا می شـد؟) یاری طلبید، بدین امید که در بین آنان یک مرد رشـید پیـدا شود و اورا در برابر قوم یاری کند و ایشان را از او بازدارد، ولی کسـی درخواست اورا پاسخ نگفت، و در بین آنان مرد صاحب رشدی آشکار نشد که وی را یاری کند و از او دفاع نماید، بلکه اورا نا امید کردند و گفتند:

-تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم !

پس از همه اینها، برای لوط جز این چاره ای نمانـد که اندوه و حزن خود را به صورت آرزو و تمنا ظاهر سازد و لذا آرزو کرد که کاش از میان قوم نیروئی وجود داشت که به وسـیله آن می توانست سـرکشان ستمکار قوم را ازخود دفع نماید، یعنی همان مرد رشـیدی که در اسـتغاثه خود درخواست کرده بود، و یا تکیه گاه محکم و عشـیره و قبیله ای مقتـدر داشت که بـدیشان می پیوست و بوسیله آنان قوم را از خود دفع می کرد.

(۱)

معرفی فرستادگان

چون کار بدینجا کشید، ملائکه خود را معرفی کردند و به لوط گفتند:

« ما فرستادگان پروردگار توئیم!»

و بدین ترتیب برای او روشن کردند که فرشـته هسـتند و از نزد خدا فرسـتاده شده اند و دل اورا آرام کردند که قوم هرگز بدو دست نخواهند یافت و قادر نخواهند بود به چیزی که از او می خواهند برسند.

جریان این کار را خداوند در قسمت دیگر قرآن چنین بیان کرده است:

« با لوط به خاطر میهمانانش مراوده کردند ما هم چشمانشان را بی نور کردیم ! » (قمر۳۷)

و بـدین سـان خـدا چشـمان آنهـا را که دائماً کار بـد می کردنـد و بر در خانه لوط ازدحام کرده بودنـد از بین برد و آنان کور شدند و یکدیگر را زیر پا لگدمال کردند!

خروج شبانه و نجات لوط

۱- ظاهراً این بیان می رساند که لوط از این قوم نبوده و در بین آنان اهل قبیله ای نداشـته است و فقط مأمور بوده و نزد آن قوم برای دعوت به سوی خدا آمده است.

« . . . پس پاسی از شب خاندانت را کوچ بده!

هیچکس از شما به پشت ننگرد!

مگر زنت را که هرچه به آنان رسد به او نیز خواهد رسید!

وعده گاه آنان صبح است !

آیا صبح نزدیک نیست ؟! »

این کلام دستور ملائکه است به لوط و منظورشان این است که اورا راهنمائی کنند که از عذابی که صبح آن شب بر قوم نازل می شود نجات یابد. همانگونه که جمله « وعده گاه آنان صبح است ! » اشعار دارد معنی عجله و شتاب نیز در آن نهفته است.

موعد هلاکت قوم، یعنی اول روز بعد از طلوع فجر و هنگام طلوع آفتاب است . و این معنی را آیه دیگری در سوره حجرروشن تر می سازد:

« در دمیدنهای خورشید صیحه آنان را فرو گرفت ! »

این آیه هدف شبروی و محلی را که باید به سوی آن بروند ذکر نکرده است ولی در آیه دیگر سوره حجر می فرماید:

« خاندانت را در پاسی از شب به راه انداز و از پی آنان روان شو!

و هیچ کدام نباید به پشت سر خود نگاه کند،

و به آنجا که مأمور می شوید بروید ! »

ظاهر این آیه آن است که ملائکه مقصد را برای لوط ذکر نکرده اند و آن را موکول به وحی الهی ساخته اند که بعداً خواهد آمد.

در آیه فوق که به لوط دستور می دهد خاندانش را شبانه حرکت دهد، زنش را استثنا می کند و دلیل این که دستور می یابد زنش را حرکت ندهد، در آیه فوق آمده و فرموده که او در زمره کسانی است که عذاب بر آنان نازل خواهد شد!

شهر لوط چگونه نابود شد؟

« چون امر ما بیامد،

آن آبادی را زیر و رو کردیم و بر سرشان واژگون ساختیم،

و بر آنان سنگی باراندیم که با گل آمیخته و سخت بود،

و نزد پروردگا تو، و در علم او، علامتگذاری شده بود،

و در خور آن نبود که از هدفی که پرتاب شده بود تا بدان اصابت کند، تخطی نماید. »

چگونگی و وسیله نابودی این شهر را قرآن مجید در جای دیگر به صیحه ای در طلوع آفتاب نسبت می دهد ، و می فرماید:

« فَاَخَذَتهُمُ الصَّیحَهُ مُشرِقینَ !» (حجر۷۳)

پس هم شهر واژگون شده است، و هم صیحه آمده است، و هم سنگباران شده است !

این امکان نیز وجود دارد که این جریان به وسیله فوران یک آتش فشان در نزدیکی شهر آن قوم پدید آمده، و بر اثر آن در سرزمین آنان زلزله و انفجارهای زمینی رخ داده است، و نیز صدای مهیبی به وجود آمده که موجب واژگونی شهرشان شده و آتشفشان نیز قطعه سنگهائی را پراکنده و پرتاب کرده و بر سرشان ریخته است – والله اعلم!

(۱)

نشانه ای که فرستادگان برجای گذاشتند!

فصل آخر تاریخ نابودی شهر لوط را آیه فوق از زبان ملائکه مأمور به نابودی شهر و نجات خانواده لوط "ع" چنین شرح داده است:

« ما بیرون آوردیم از آن شهر هر مؤمنی که بود،

وصد البته که جز یک خانواده مسلمان کسی در آنجا نیافتیم ! »

ملائکه در اینجا مقدمات کار را شرح می دهند و منظورشان از خانواده مسلمان، همان خانواده حضرت لوط است که در آن قریه تنها اهل این خانه مسلمان بودند.

۱- مستند:آیه ۳۷ سوره ذاریات " وَ تَرَکنا فیها آیَهً لِلَّذین ـَیَخافونَ العَذابَ الاَلیمَ .... " المیزان ج۳۶ص ۲۸۷

آنها گفتند:

« بعد از بیرون کردن اهل آن یک خانه،

یک آیت در آن قریه به جای گذاشتیم! »

این جمله اشاره است به اینکه همه اهل قریه را هلاک کردند و سرزمینشان را زیر و رو نمودند. و منظور از اینکه آیتی باقی گذاشتند به طور کنایه این است که آثاری از این عذاب را درآن قریه باقی گذاشتند.

مطلب چنین پایان می یابد که:

- این یک آیت و نشانه که به جای گذاشتیم،

برای عبرت مردمی نهاده شد،

که از عذاب الیم خدا همواره بیمناکند،

تا ایشان را به ربوبیت الهی رهنمون گردد!

(۱)

عبرت از خرابه های شهر لوط

خرابه های خانه های قوم لوط را خداوند به عنوان عبرت یادآور می شود و می فرماید:

« . . . و شما هر صبحگاهان از ویرانه های آنان عبور می کنید،

وهمچنین در شامگاهان

چرا اندیشه نمی کنید ! »

مردم لوط در سرزمینی بین شام و حجاز زندگی می کردند. منظور از عبور کردن در صبح و شام، عبور کردن مردم حجاز از خرابه های آن دیار است، و به طوری که می گویند امروزه آن خرابه ها زیر آب رفته است .

در این جریان عذابی که بر قوم لوط آمد و بلاد آنان را نابود کرد، علامت هائی است، و بقایای آثاری است، که هر انسان هوشیاری از دیدن آن به حقیقت جریان منتقل می شود، چه این علامات سر راه هر عابری است، و هنوز به طور کلی نابود نشده است، و این خود برای مؤمنین خدا نشانه ای است که بر حقیقت انذار و دعوت دلالت می کند،

۱- مستند:آیه ۱۳۳ تا ۱۳۸ سوره صافات " وَاِنَّ لوطاً لَمِنَ المُرسَلینَ.... " المیزان ج۳۳ص۲۵۹

و معلوم می سازد آنچه پیغمبران از آن انذار می کردند حقیقت دارد و شوخی نیست!

بقایای شهر لوط، انذاری برای کفار مکه

قرآن مجید در پایان این ماجرای تلخ تاریخ می فرماید:

- وما هی من الظالمین ببعید

- این از ستمگران دور نیست !

شاید منظور این باشد که این آبادی های زیر و رو شده از ستمگران قوم تو دور نیست، زیرا در راه بین مکه و شام قرار گرفته اند.

درجای دیگر قرآن نیز می فرماید:

« این آبادی ها بر سر راه برجای مانده است .» (حجر۷۶)

« شما صبح و شام بر آنها گذر می کنید، پس چرا تعقل نمی کنید؟ » (صافات ۱۳۸)

و مؤید این معنی آن است که عبارت:

" سنگ های نشان گذاری شده نزد پروردگار تو، " سیاق خطاب را از تعریف داستان تغییر داده به عبارت: " پروردگار تو" تا قوم پیغمبر اسلام "ص" را تهدید کند و یا قصه را برایشان محسوس سازد تا در استدلال برای آنها مؤثر تر باشد.

مراد این است که سنگباران شدن ستمگران از طرف خدا، و منجمله قوم ستمکار لوط بعید نیست و علت تغییر لحن بیان نوعی گوشه زدن به قوم ظالم و مشرک پیامبر اسلام "ص" است. (المیزان ج۲۰و۲۳ص۲۱۸و۲۶۵)

تشابهات زندگی غفلت بار اقوام گذشته

در ادامه این قسمت از سرگذشت قوم لوط، خداوند در قرآن مجید بلافاصله به وضع نابودی اقوام دیگر نیز اشاره می کند و می فرماید:

« به درستی که اصحاب " ایکه" ستمکاران بودند،

و ما از ایشان انتقام گرفتیم!

به درستی که این دو قوم " لوط و ایکه" بر سر شاهراهی قرار دارند.

" اصحاب حجر " هم فرستادگان خدا را تکذیب کردند،

و هر چه ما معجزه بر ایشان فرستادیم از آن اعراض کردند.

از کوه ها خانه می کندند در حالی که خاطرشان جمع و در امن بودند، ولی صیحه ایشان را در صبحگاهی بگرفت،

و آنچه زحمت کشیده بودند به دردشان نخورد! »

آمدن عذاب بر این اقوام زمانی است که در عین ایمنی و خاطرجمعی قرار داشتند و وقتی عذاب آنها را گرفت بسیار برایشان ناگوار بود!

موقعیت خرابه های شهر لوط و قوم " ایکه"

قرآن مجید اشاره دارد به اینکه منزلگاه قوم لوط و قوم "ایکه" هردو بر سر شاهراهی قرار داشت. و این را می دانیم که مقصود از این شاهراه، آن راهی است که مدینه را به شام وصل می کند.

قوم " ایکه" در سرزمینی پر درخت، چون جنگل زندگی می کردند که درختانش سربه سر هم داده بودند.

بلادی که در این مسیر قرار داشته اند منزلگاه قوم لوط و قوم شعیب بوده اند، و چون می دانیم که همه این مسافت جنگلی نبوده است نتیجه می گیریم که قوم " ایکه" یک طائفه از قوم شعیب و سرزمین آنان یک ناحیه از حوزه دعوت شعیب بوده است که خداوند به خاطر کفرشان هلاکشان نموده است.(۱)

(۲)

تحلیل کلی از ماجرای نابودی قوم لوط

در یک مرور کلی به ماجرای نابودی قوم لوط از اول شروع داستان تا آخر آن مواردی را می بینیم که هریک از آنها حاوی نکات بسیار عمیقی از ادب و هدایت قرآنی است.

در شروع داستان ابراهیم "ع" را می بینیم که بشارت فرزند خودرا رها کرده و از فرستادگان خدا مأموریت مهم و خطیر آنهارا جویا می شود و می فرماید:

۱- المیزان ج ۲۳ص۲۶۵

۲- مستند:آیه۷۳ سوره حجر " لَعَمرُکَ اِنَّهُم لَفی سَکرَتِهِم یَعمَهونَ .... " المیزان ج۲۳ص ۲۶۵

« فما خطبکم ایها المرسلون ؟»

یعنی وظیفه اصلی و خطرناک شما در این مأموریت چیست؟

ملائکه گفتند:

- ما از ناحیه خدای سبحان فرستاده شده ایم به سوی قومی مجرم و گناهکار!

ملائکه اسم آن قوم را نیاوردند زیرا نمی خواستند زبان خود را به اسم پلید آنان آلوده کنند، و آن را به گذشت زمان واگذار کردند که معلوم می کند قوم نامبرده کدام قومند. آنگاه از آن قوم عده ای را استثنا کردند – الّا آل لوط – که عبارتند از لوط و بستگان نزدیکش. (این جمله بود که معلوم کرد مقصود از آن قوم کدام قوم است.) که همه آل لوط را از عذاب نجات خواهیم داد مگر زنش را که اورا استثنا کردند، تا بفهمانند نجات شامل حال او نمی شود و به زودی عذاب خدا اورا هم خواهد گرفت و هلاکش خواهد ساخت. گفتند:

« ... مگر همسرش که او از باقیماندگان است ! »

یعنی بعد از بیرون شدن لوط و نجات یافتن او، زنش با قوم باقی می ماند و دستخوش هلاک می گردد.

بقیه تاریخ لوط چنین بیان شده که:

لوط به فرستادگان گفت:

« شما قومی ناشناسید! »

برای اینکه ملائکه به صورت جوانانی زیبا روی در برابر او مجسم شده بودند و او از دیدن ایشان با سابقه ای که از قوم خود داشت که کارشان فحشا است دچار وحشت گردید.

ملائکه به لوط خبر دادند که - ما آن خبری را آورده ایم که این مردم در آن شک می کردند، و هرچه تو انذارشان می دادی باور نمی کردند. این مأموریتی که داریم قضاء حقی است که خدا درباره قوم لوط رانده و دیگر مفری از آن باقی نمانده است. این مأموریت را قرآن در جای دیگر چنین توصیف کرده است:

« عذابی بر ایشان خواهد آمد که برگشت پذیر نیست! » (هود۷۶)

در این نقل تاریخ خدای تعالی پاره ای از گوشه های داستان لوط را در غیر آن محلی که ترتیب طبیعی داستان سرائی ایجاب می کند ذکر فرموده است و این به خاطر

نکته ای بوده که فهماندن آن همین را ایجاب می کرده است.

این داستان در سوره هود به ترتیب دیگر که روال طبیعی نقل قصه دارد ذکر شده است.

حقیقت این تقدیم و تأخیر این است که داستان لوط مشتمل بر چهارفصل است، که در این سوره فصل سوم بین فصل اول و دوم قرار گرفته است، تا در نتیجه غرضی که در استشهاد به داستان در میان بوده مجسم گشته و به بهترین وجهی روشن شود، و آن غرض عبادت بود از اینکه بفهماند عذاب الهی که به این قوم نازل شد بدون سابقه بود، وقتی فرارسید که محکومین به آن عذاب سرگرم و مست زندگی، و ایمن از خطر بودند، به طوری که به خاطر احدی خطور نمی کرد که چنین عذابی در پیش است، و این برای آن است که وحشت آورتر و حسرت آمیزتر و دردناک تر باشد!

قسم عجیب الهی به جان رسول الله "ص"

وقتی یادآوری غفلت فاسقانه قوم لوط به اینجا می رسد خدای سبحان به جان عزیز پیام آور خاتمش سوگند یاد کرده و می فرماید:

- به جان تو ای محمد!

که قوم لوط در مستی خود آن چنان غرق بودند،

که نمی فهمیدند چه می کنند!

که ناگهان در هنگام طلوع آفتاب صیحه ای کارشان را بساخت،

و ما شهرشان را زیر و رو کردیم،

و سنگی از سجیل بر آنها بباراندیم !

فرستادگان خدا آن شب به لوط دستور دادند که شبانه اهل و عیال خود را بردارد و حرکت کند. آنان را جلو اندازد و خود به دنبال آنان حرکت کند تا کسی از آنان جای نماند و در حرکت سهل انگاری نکند، و مواظب باشد که کسی دنبال سر خود را نگاه نکند، و مستقیم به آن سو که مأمور شده، برود.

از آخر این آیه چنین به دست می آید که یک راهنمائی الهی ایشان را هدایت می کرده و قائدی آنان را به پیش می رانده است.

خدای سبحان در ادامه آیات بیان می کند که - ما امر عظیم خود را نسبت به عذاب ایشان حتمی نمودیم، در حالی که آن را

از راه وحی به لوط اعلام نمودیم و گفتیم

که نسل این قوم صبح همین امشب قطع شدنی و آثارشان از نسل و بنا و عمل و هر اثر دیگری که دارند محو شدنی است.

در این قسمت از بیان داستان، قرآن مجید سوگندی را که خداوند سبحان به جان عزیز رسول گرامی اش خورده ذکر می کند و می فرماید:

-ای محمد! به زندگی و بقای تو سوگند، که قوم لوط در مستی خود که همان غفلت از خدا و فرورفتگی در شهوات و فحشاء و منکر است مترددد بودند که ناگهان صدای مهیب ایشان را گرفت در حالی که داشتند وارد بر اشراق و دمیدن صبح می شدند، که یکمرتبه بالای شهرشان را پائین، و پائین را بالا کردیم، و شهر را یکباره زیر و رو ساختیم، و علاوه برآن سنگی از سجیل بر آنان باراندیم !

(۱)

تاریخ لوط در تورات

تورات می گوید: « لوط پسر برادر " ابرام" بود. پدرش " هاران بن تارخ" نام داشت. وی و ابراهیم درخانه تارخ در شهر " اور" کلدانیها به سر می بردند. پس از چندی تارخ به اتفاق ابرام و لوط به ارض کنعان رفت و در شهر "حاران" اقامت گزید و درهمانجا نیز مرد.

بعداً ابرام به امر پروردگار با لوط و اموال و غلامان فراوان که در " جاران" به دست آورده بودند از حاران خارج شد و به ارض " کنعان" آمد و پیوسته به طرف جنوب کوچ می کرد تا به مصر آمد و از آنجا به جنوب به جانب " بیت ایل" رفت و در آنجا اقامت گزید.

لوط نیز که به اتفاق ابراهیم ره می سپرد گوسفند و گاو و خیمه داشت و آن سرزمین گنجایش سکونت این دو نفر را نداشت و بین شبانان گوسفندانشان نزاعی درگرفت و آنان برای اجتناب از نزاع و مشاجره از یکدیگر جدا شدند.

پس لوط وادی " اردن" را برگزید و در شهرهای وادی اردن مسکن گزید و خیمه های خود را تا شهر " سدوم" جابجا کرد. اهالی " سدوم" مردمی شریر و نسبت به خدا جداً خطاکار بودند. و ابراهیم خیمه های خود را جابجا کرد و در بلوطستان ممری که در " حبرون" است اقامت گزید.

آنگاه جنگی بین پادشاهان " سدوم" و " عموره" و " ادمه" و "صبوئیم" و "صوغر" از یک طرف و چهار تن از پادشاهان همسایه از طرف دیگر در گرفت، و در این جنگ پادشاه سدوم و پادشاهان دیگری که با او بودند شکست خوردند و دشمن کلیه املاک و مأکولات سدوم و عموره را گرفت و لوط نیز با اسیران دیگر اسیر شد و تمامی اموالش به تاراج رفت.

این خبر به ابرام رسید و وی با همه غلامانی که داشت و زیاده از سیصد تن بودند بیرون آمد و

۱- مستند: بحث تاریخی و تطبیقی المیزان ج۲۰ص ۲۴۴

با آنان جنگید و ایشان را شکست داد و لوط و تمامی اموالش را از اسارت و یغما نجات داد و اورا به محلی که در آن اقامت داشت باز گردانید.»

(این قسمت خلاصه صدر قصه لوط از تورات موجود سفر پیدایش باب ۱۱ تا ۱۳ نقل شد. قسمت دیگری از تاریخ لوط را که ضمن داستان بشارت ابراهیم علیه السلام در تورات نقل شده از سفر پیدایش با ب ۱۸ و ۱۹ نقل و خلاصه می کنیم.)

در این باب تورات نخست می گوید:

« و خداوند در بلوطستان ممری بر ابراهیم ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود، ناگاه چشمان خود را بلند کرد و دید اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند و چون ایشان را بدید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد و گفت: ای مولا اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر، اندک آبی بیاورم تا پای شسته در زیر درخت بیارامید، و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید، و پس از آن روانه شوید زیرا برای همین شما را بر بنده خود گذر افتاده است. گفتند: آنچه گفتی بکن ....»

در این قسمت تورات صریحاً نسبت تجسم به خدا می دهد و با توجه به اینکه در ادامه داستان می گوید دو تا از فرشتگان به قصد نابودی شهر لوط وارد "سدوم" شدند عملاً نفر سومی خود خدا بوده است که ابراهیم برای او و فرشتگان غذا تعارف می کند و مخصوصاً تأکید می کند که " برای همین شما را بر بنده گذر افتاده است " یعنی که خداوند گرسنه بوده است!!! و آنها برای غذا خوردن و " تقویت دادن دلهای خود،" به آنجا رفته اند . . . !

تورات در ادامه این داستان غذا درست کردن و گذاشتن آنرا جلو خدا و فرشتگان نقل می کند که:

« پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.»

تورات پس از غذا دادن به خدا و سیر کردن او ادامه می دهد که:

« گفتند: زوجه ات ساره کجاست؟ گفت: اینک در خیمه است. گفت البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد . . . .»

در ماجرای خندیدن ساره خداوند تورات به ابراهیم چنین می گوید:

« و خداوند به ابراهیم گفت ساره برای چه خندید؟ و گفت آیا فی الحقیقه خواهم زائید. . .؟»

« آنگاه ساره انکار کرد و گفت نخندیدم چونکه ترسید. گفت نی بلکه خندیدی !! »

سپس خداوند تورات با خودش فکر کرد که موضوع نابودی شهر لوط را به ابراهیم بگوید یا نگوید:

« پس آن مردان از آنجا برخاسته و متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود، و خداوند گفت آیا آنچه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟ و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد شد....»

در این قسمت داستان به نظر می رسد دو فرشته رفتند و خدا هنوز پیش ابراهیم نشسته است و دودل است که آیا خبر را به ابراهیم بدهد یانه؟

(از حق نباید گذشت که چنین خدائی که حتی تکلیف خود را نمی فهمد چگونه تورات او را خدا می سازد و جرأت می کند اورا خالق جهان و کائنات معرفی کند ؟؟؟!)

تورات سپس ماجرای بگو مگوی ابرام با خدا را پس از رفتن آن دو دیگر نقل می کند که:

« ابرام در حضور خداوند هنوز ایستاده بود و ابرام نزدیک آمده و گفت آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند. . . حاشا از تو آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟ »

معلوم نیست چگونه یکدفعه خدائی که تکلیف خود را نمی دانست از نظر تورات داور تمام جهان شد؟ ولی هنوز این تردید درباره او وجود دارد که احتمال دارد در میان قوم لوط آدم های عادل وجود داشته باشد و خدا خبر ندارد! لذا پس از چندین بار مباحثه درباره تعداد عادل های شهر سدوم بالاخره ابراهیم –

« گفت خشم خداوند افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم شاید ده نفر عادل در آنجا یافت شود. گفت به خاطر ده نفر آن را هلاک نخواهم ساخت. پس خداوند گفتگو را

با ابرام به اتمام رسانید و برفت و ابرام به مکان خود مراجعت کرد.»

(انصاف باید داد خدائی را که ابراهیم علیه السلام در قرآن معرفی می کند و تعالیم آسمانی قرآن معارف الهی را بیان می دارد با این معارف و خداسازی تورات فعلی نمی توان مقایسه کرد و بلکه باید گفت که اصلاً حتی نباید مقایسه کرد! زیرا نویسندگان بیمارگونه و بی خبر از معارف الهی را که تورات را نقل کرده اند نمی توان با خود خدا و تاریخی که به وسیله وحی الهی نازل شده مقایسه کرد! داستانهای قرآن نقل خود خداست ولی تورات دست به دست گشته است و مسلماً توراتی که نازل شده از طرف خدا بوده شامل داستانهای زشت نیست که به پیامبران الهی در تورات فعلی نسبت داده شده است.)

(۱)

شرح نابودی شهر لوط در تورات

تورات موجود در سفر پیدایش باب ۱۸ نقل می کند:

«. . . و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط به دروازه سدوم نشسته بود و چون لوط ایشان را بدید به استقبال ایشان برخاسته رو بر زمین نهاد و گفت: اینک ای آقایان من به خانه بنده خود بیائید و شب را بسربرید و پایهای خود را بشوئید و بامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید!

گفتند: نی بلکه شب را درکوچه بسر می بریم. اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود با او به خانه اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت پس تناول کردند. و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر سدوم از پیر و جوان تمام قوم از هر جانب خانه وی را احاطه کردند. و به لوط ندا در دادند و گفتند آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند کجا هستند آنها را نزد ما بیرون بیاور تا ایشان را بشناسیم!

آنگاه لوط نزد ایشان به درگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بست و گفت: ای برادران من زنهار بدی نکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند، ایشان را الان نزد شما بیرون آرم و آنچه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید لکن کاری بدین دو مرد نداشته باشید زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند. گفتند: دور شو ! و گفتند: این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می کند الان باتو از ایشان بدتر می کنیم. پس بر آن مرد یعنی لوط به شدت هجوم آورده و نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آنگاه آن دو مر دست خود را پیش آورده و لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند. اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند از خورد و بزرگ به کوری مبتلا کردند که از جستن در، خویشتن را خسته ساختند. و آن دو مرد به لوط گفتند: آیا کسی دیگر در این جا داری، دامادان، پسران و دختران خود، و هرکه را در شهر داری از این مکان بیرون آور زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چون که فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند مارا فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.

پس لوط بیرون رفت و با دامادان خود که دختران اورا گرفتند مکالمه کرده و گفت: برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند. اما به نظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط را شتابانیده و گفتند : برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار مبادا در گناه شهر هلاک شوی!

و چون تأخیر می نمود آن مردان دست او دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چون که خداوند بر وی شفقت نمود و اورا بیرون آورده و در خارج شهر گذاشتند. و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت جان خود را دریاب و از عقب خود منگر و در تمام وادی ما مایست بلکه به کوه بگریز مبادا هلاک شوی !

لوط بدیشان گفت: ای آقا چنین مباد ! همانا بنده ات در نظرت التفات یافته است و احسانی

۱- مستند:بحث تحلیلی و تطبیقی المیزان ج۲۰ص۲۴۴

عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم مبادا این بلا مرا فروگیرد و بمیرم.

اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرارکنم و نیز صغیر است و اذن بده تا بدان فرار کنم آیا صغیر نیست تا جانم زنده ماند! بر گفت: اینک در این امر نیز تورا اجابت فرمودم. تا شهری را که سفارش آن را نمودی واژگون نسازم. بدانجا به زودی فرارکن! زیرا تا تو بدانجا نرسی هیچ نمی توانم کرد، از این سبب آن شهر مسمی به " صوغر" شد .

و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به " صوغر" داخل شد. آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان بارانید، و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه شهرها و نبات زمین را واژگون ساخت. اما زن او از عقب نگریسته و ستونی از نمک گردید!

بامدادان ابراهیم برخاست و بسوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود رفت. و چون به سوی "سدوم و عموره" و تمام زمین وادی نظر انداخت دید که دود آن سرزمین چون دود کوره بالا می رود. و هنگامی که خدا شهرهای وادی را هلاک کرد، ابراهیم را به یاد آورد و. لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهائی را که لوط در آنها ساکن

بود واژگون ساخت...."

این بود قسمتی از نقل تاریخ نابودی شهر لوط به وسیله فرستادگان خدا که از تورات فعلی نقل شد و این نقل، اختلافاتی با نقل قرآن دارد که هم از جهت خود قصه و هم از جهات دیگر قابل بررسی است:

در داستان تورات آمده که فرشتگانی که برای بشارت تولد اسحق به ابراهیم میهمان آمدند و بعد برای نابودی قوم لوط رفتند سه نفر بودند که نفر اولی خدا بود و نزد ابراهیم ماند. (رجوع شود به مبحث فوق الذکر!) و دو نفر دیگرشان به سدوم رفتند، در حالی که قرآن از فرستادگان به " رسل" تعبیر کرده که حداقل سه نفر یا بیشتر باید باشند.

تورات می گوید: خدا و فرشتگان گرسنه بودند و از غذائی که ابراهیم آورد خوردند، ولی قرآن مجید این جریان را نفی می کند. اولاًـ از این جهت که تورات به خدا تجسم انسانی بخشیده و این از فرهنگ قرآن کاملاً دور و غیر قابل قبول است. ثانیاً می گوید که فرشتگانی هم که به حضور ابراهیم رسیده بودند دستهایشان به غذا نمی رسید و لذا ابراهیم ترسید چون این موضوع را امری ناشناس یافت.

تورات برای لوط دو دختر اثبات می کند ولی قرآن مجید به لفظ "بنات" از آنها یاد می کند که جمع سه نفر یا بیشتر است.

تورات کیفیت بیرون آوردن لوط به وسیله ملائکه و چگونگی عذاب قوم و ستون نمک شدن زن لوط و مطالب دیگری نیز ذکر کرده است.

(۱)

تورات، و انتساب اعمال ناشایست به پیامبران

این چه بیماری است در نویسندگان تورات فعلی که معلوم نیست واقعاً قصد و نیت آنها از نسبت دادن اعمال ناشایست به پیغمبران معصوم خدا، چه بوده است؟

شراب خواری و ارتکاب اعمال زشت که به نوح و لوط و برخی از پیامبران دیگر در تورات داده شده است کارهائی است که خداوند متعال در قرآن کریم ساحت انبیاء و رسولان الهی را از چنین اعمالی مبرا می داند!

از جمله این اعمال زشت و عجیب که تورات به لوط علیه السلام نسبت می دهد در آمیختن با دخترانش در حال مستی است.

تورات در سفر پیدایش باب نوزدهم چنین می گوید:

« . . . و لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گزید.

و دختر بزرگ به دختر کوچک گفت:

-پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به ما در آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگهداریم!

پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده و با پدرخویش هم خوابه شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدر همخوابه شدم امشب اورا شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی همخوابه شو تا نسلی از پدر خود نگهداریم!

آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخوابه وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد.

پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.

و آن بزرگ پسری زائید و اورا " مؤاب" نام نهاد و او تا امروز پدر " مؤابیان" است. و کوچک نیز پسری بزاد و اورا " بن عمی" نام نهاد، وی تا به حال پدر " بنی عمون" است....»

تورات نویسان اولاً ثابت کردند که این دو نسلی که به وجود آمد با اینکه از پیغمبر است ولی ولدالزنا هستند و آن هم از نوع بسیار شنیعش که این نسل ها مسلماً در

۱- مستند:بحث تحلیلی و تطبیقی المیزان ج۲۰ص ۲۴۴

بنی اسرائیل ادامه دارند تا به امروز !!!؟

دوم اینکه، اگر این کار زشت بود چگونه راضی به نگارش آن شدند و اگر زشت نبود چگونه آن را از لوط مخفی می دارند و می نویسند که لوط از خوابیدن و برخاستن و نزدیکی با دخترانش آگاه نشد، زیرا آنقدر مست بود !!؟

سوم اینکه، چنین آدم مستی چگونه توانست با هم بستر خود نزدیکی کند که حتی خودش را نمی فهمیده است؟

و این نکته و نکات دیگر مشابه آن در تورات فعلی از مسائلی است که تحریف و ساختگی بودن داستان های آن را کاملاً نشان می دهد.

تحریفات و تناقضات درباره ابراهیم ع» و دودمان او

تحریفات و تناقضات درباره تاریخ و دین ابراهیم«ع»

اشاره

(۱)

ادعای یهودی یا مسیحی بودن ابراهیم!

قرآن شریف نقل می کند که در عصر نزول قرآن بین اهل کتاب گفتگوئی به صورت محاجه راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام وجود داشته است و هر دسته ای برای اثبات حقانیت خود، آن حضرت را به خویش نسبت می داده است.

مثل اینکه یهود می گفتند:

- ابراهیمی که خداوند درکتابش او را ثناگوئی کرده از ماست!

و در مقابل، مسیحیان هم می گفتند:

- ابراهیم "ع" برحق بود و روشن است که با ظهور عیسی"ع" حق همراه او خواهد بود!

ولی بعداً این محاجه به صورت لجاجت و عصبیت در آمده و هریک مدعی یهودی بودن ابراهیم یا نصرانی بودن او شده اند، با اینکه روشن است که یهودیت و مسیحیت هردو بعد از نزول تورات و انجیل پدید آمده است، ولی ابراهیم قبل از نزول آن دو کتاب می زیسته است. پس چگونه می توان اورا یهودی، یعنی تابع دین موسی، و یا مسیحی، یعنی متعبد به شریعت عیسی دانست؟!

۱- مستند: آیه ۶۵ سوره آل عمران " یااَهلَ الْکِتابِ لِمَ تُحاجّوُنَ فی اِبراهیمَ ...." المیزان ج۶ص۱۰۱

اگر درباره ابراهیم چیزی گفته شود حق مطلب این است که بگویند ابراهیم بر دین حق بوده و تسلیم فرمان الهی است!

آیات قرآن شریف چنین بیان می دارند:

« - ای اهل کتاب! چرا در آئین ابراهیم با یکدیگر مجادله می کنید؟

در صورتی که تورات و انجیل شما بعد از او نازل شد!

آیا تعقل نمی کنید!

شما در آنچه عالم بودید مجادله کردید!

پس چرا در آنچه علم ندارید نیز به مجادله می پردازید؟

خداست که همه چیز را می داند و شما نمی دانید!

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی!

بلکه، تنها به آئین حنیف اسلام می زیست و هرگز از مشرکان نبود! »

آیات بیانگر آن است که بین اهل کتاب در آنچه علم داشتند و در آنچه علم نداشتند مجادله بود. آن قسمتی که نصاری درآن دارای علم بودند موضوع بعثت و نبوت عیسی "ع" بود، و در آنچه علم نداشتند موضوع الوهیت عیسی یا پسر خدا بودن یا موضوع تثلیث بود. در آنچه نصاری علم داشتند با یهود مجادله می کردند. و در آنچه علم نداشتند یهود طرف علم را می گرفت. بنابراین هردو در یکی از مراتب دارای علم بودند.

اما آنچه احتجاج می کردند درباره چیزی که علم نداشتند موضوع ابراهیم"ع" بود و مسئله یهودی و نصرانی بودن آن حضرت !

مسلماً آنها می دانستند که پیغمبر سابق تابع پیغمبر لاحق نمی شود، ولی همانگونه که قرآن فرموده: " افلا تعقلون !" آنها از آنچه علمشان برایشان روشن می ساخت خود را به غفلت می زدند و اصرار می کردند که ابراهیم"ع" یهودی است یا نصرانی، با اینکه ابراهیم"ع" بر دین حق خدائی که " اسلام برای خدا" باشد متدین بوده است!

استدلال یهود این بود که چون دین حق جز یک دین نیست و آن هم یهودیت است، پس به ناچار ابراهیم یهودی بوده است. مسیحیان نیز همین استدلال را می کردند

ولی جهل آنها این بود که نمی دانستند دین خدا یکی و آن هم " اسلام برای خدا" می باشد،که به حسب مرور زمان و استعداد پیدا نمودن مردم کمال یافته است.

یهودیت و نصرانیت دو شعبه از شعب کمال یافته اسلام که اصل دین است، می باشند، و انبیاء بزرگ هم به منزله بانیان این بنا بوده و هریک به نوبه خود در سازمان دادن آن سهمی داشته اند.

ابراهیم مسلم بود و به اسم اسلامی که خود مؤسس آن بوده، متلبس بود.

" اسلام" اصل و ریشه یهودیت و نصرانیت است، نه آنکه عین آنها باشد. آنها فرع و اسلام اصل است!

این هم روشن است که نام نهادن ابراهیم به " مسلم" (نه یهودی و نه نصرانی) غیر از آن است که بگوئیم او تابع دین " پیغمبر اسلام و شریعت قرآن" بوده است!

اینکه به شریعت قرآن " اسلام" اطلاق می شود از اصطلاحاتی است که بعد از نزول قرآن شریف حادث شده و پس از انتشار این شریعت مقدس صورت گرفته است. اسلامی که "ابراهیم" بدان توصیف شده عبارت از اصل تسلیم شدن برای خدای متعال و خاضع شدن برای مقام ربوبیت او جَلّت عَظَمَتهُ می باشد.

علاوه بر یهود و نصاری که مدعی ابراهیم بودند عرب های بت پرست عصر جاهلیت نیز مدعی بودند که آنان بر دین حنیف، یعنی دین ابراهیم"ع" هستند. این سخن به قدری شیوع داشت که اهل کتاب آنها را "حنفاء" می نامیدند، و منظورشان از " حنفیت"، وثنیت و بت پرستی بود.

از این رو بود که خدای متعال چون ابراهیم را به "حنیف" بودن توصیف کرد، فرمود: " وَلکِن کانَ حَنیفاً " بلافاصله مشخص ساخت که " حَنیفاً مُسلِماً " و ادامه داد که: – "وَما کانَ مِنَ الْمُشرِکینَ " !

روشن ساخت که ابراهیم بر دین مرضی و پسندیده ای که همانا "اسلام" است بوده و از زمره مشرکین – مانند عرب های عصر جاهلیت – نبوده است!

(۱)

نفی یهودی ومسیحی بودن ابراهیم

همچنان که در بالا گفته شد، یهودیان و مسیحیان در زمان نزول قرآن معتقد

۱- مستند: آیه ۱۳۵سوره بقره " وَ قالوُا کوُنوُا هوُداً اَوْ نَصاری تَهتَدوُا قُل بَل مِلَّهِ اِبراهیمَ حنیفاً" المیزان ج۲ص۱۷۷

بودند که حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط از اهل ملت آنها هستند، یعنی یهودیان آن حضرات را یهودی می پنداشتند و مسیحیان آنها را مسیحی می شمردند، و نهایتاً بر این باور بودند که ملت و کیش حق از نصرانیت و یهودیت همان ملت و کیشی است که به موسی و عیسی علیهماالسلام داده اند!

در این آیات، خدای سبحان تأکید می کند که دین "حق" که اولاد ابراهیم از اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان وی برآن دین بودند، " اسلام" بود. و خود ابراهیم هم آنرا "دین حنیف" خود داشت.

خداوند می فرماید:

« یهودیان گفتند: - یهودی شوید تا هدایت یابید!

مسحیان گفتند: - مسیحی شوید تا هدایت یابید!

بگو ! بلکه "ملت ابراهیم" را پیروی می کنم!

که دینی " حنیف " است،

و او از مشرکان نبود!

بگوئید!

به خدا، و آنچه برما نازل شده، یعنی قرآن،

و به آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط نازل شده،

و به آنچه به موسی و عیسی دادند،

و به آنچه انبیاء از ناحیه پروردگارشان داده شدند،

و خلاصه به همه اینها ایمان داریم،

و میان این پیغمبر و آن پیغمبر فرقی نمی گذاریم،

و ما در برابر خدا تسلیم هستیم! »

در این آیات نتیجه می گیرد که اختلاف و انشعاب هائی که در میان بشر پیدا شده، و دسته ای خود را یهودی، و دسته دیگر

خودرا مسیحی خواندند، همگی ساخته های هوا و هوس خود بشر است، و بازیگریهائی است که خودشان در دین ابراهیم کرده اند، و دشمنی ها که باهم داشتند به حساب خدا و دین او گذاشتند!

و در نتیجه، طایفه های مختلف و احزاب دینی و متفرق گشتند، و رنگ هوا و هوسها و اغراضها و مطامع خود را به دین خدای سبحان، یعنی دین توحید زدند، با اینکه دین به طور کلی "یکی" بود، همچنانکه معبودی که به وسیله دین عبادت می شود " یکی" است، و آن " دین ابراهیم" است، و باید مسلمانان به آن دین تمسک جویند،

و شقاق و اختلاف اهل کتاب را پیروی نکنند، و آن را برای خود اهل کتاب واگذارند!

وقتی دین رنگ قومیت گرفت، به سوی هدفی غیر هدف اصلی اش دعوت می شود، تا آنجا که رفته رفته کاری که در دین منکر بود معروف می شود و جزو دین می گردد، و مردم نسبت به آن تعصب به خرج می دهند.

خداوند فرمود:

« - بگو! بلکه ملت ابراهیم را پیروی می کنیم،

که دین فطری است،

و ملت واحده ای است،

که تمامی انبیاء شما،

از ابراهیم گرفته تا بعد از او،

همه برآن ملت بودند،

و صاحب این ملت یعنی ابراهیم از مشرکین نبود! »

بدعت گزاران در میان پیروان ابراهیم "ع"

وقتی در ملت ابراهیم، انشعاب ها و ضمیمه هائی که اهل بدعت منضم به آن کردند واین اختلاف ها را راه انداختند، می بود، در واقع ابراهیم هم مشرک حساب می شد، چون چیزی که جزء دین خدا نیست هرگز به سوی خدای سبحان دعوت نمی کند، بلکه به سوی غیرخدا می خواند، و این همان شرک است!

در حالیکه ملت ابراهیم، دین توحیدی است که درآن هیچ حکمی و عقیده ای که از غیر خدا باشد، وجود ندارد.

در ادامه آیات، خداوند چنین بیان می فرماید:

« اگر ایمان آوردند، به مثل آنچه شما بدان ایمان آوردید،

که راه یافته اند،

و اگر اعراض کردند،

پس بدانید که مردمی هستند گرفتار تعصب و دشمنی،

و به زودی خدا شر آنان را از شما برمی گرداند،

و او شنوا و داناست!

بگوئید !

ما رنگ خدائی به خود می گیریم،

و چه رنگی بهتر از رنگ خداست؟

و ما تنها اورا عبادت می کنیم!

بگو !

آیا با ما درباره خدا بگو مگو می کنید؟

که پروردگار ما و شما هردو است!

و با اینکه اعمال شما برای خودتان، و اعمال ما برای خود ماست،

ما در عمل برای او خالصیم!

و یا می گوئید:

ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و

اسباط یهودی و یا نصرانی بودند؟

اگر این را بهانه کردند در پاسخ شان بگو:

آیا شما داناترید یا خدا؟

و چه کسی ستمگرتر از آن است که شهادتی را که

از ناحیه خدا نزد خود دارد کتمان کند؟

و خدا از آنچه می کنید غافل نیست!

بهرحال، آنها امتی بودند و رفتند،

هرچه کردند برای خود کردند،

و شما هم هرچه کردید برای خود می کنید،

و شما از آنچه آنها کردند بازخواست نمی شوید! »

پافشاری اهل کتاب در قومیت ابراهیم و برتری خود

آخر آیه فوق وضعیت یهود و نصارای آن زمان را بیشتر روشن می کند، آنجا که تذکر می دهد: اصولاً دعوا بر سر اینکه فلان شخص از چه طایفه ای بوده و آن دیگری از کـدام طایفه، چه سودی دارد؟ آنچه الان باید بدان بپردازید مسائلی است که فردا از آن بازخواست خواهید شد!

اگر این آیه دوبار تکرار شـده، برای این بوده که یهود و نصاری در این بگومگو پافشاری زیاد می کردنـد، و از حـد گذرانـده بودند، با اینکه هیچ سودی به حالشان نداشت، آنهم با علم به اینکه ابراهیم"ع" قبل از "تورات" یهودیان و "انجیل" مسـیحیان بوده است!

اهل کتاب هیچ دلیل موجه برای بگومگو با مسلمانان نداشتند. مثلاً اگر می

خواستند بگویند: خدای ما بهتر از خدای شماست، که خدای مسلمانان همان خدای اهل کتاب است!

اگر بگویند: ما اهل کتاب اختصاص و تقرب بیشتری به خدا داریم، که مسلمانان خدارا با خلوص بیشتری می پرستند!

و اگر بگویند: رفتار شما برای خدا باعث ننگ است، که قضیه درست برعکس است!

پس بگومگوی مسیحیان و یهود با مسلمانان هیچ وجه صحیحی نداشته است!

(۱)

تناقضات تورات در ذکر تاریخ ابراهیم"ع"

تناقضاتی که تورات موجود تنها در ذکر داستان ابراهیم"ع" دارد دلیل قاطعی است بر صدق دعوی قرآن مبنی براینکه تورات و آن کتاب مقدسی که بر موسی علیه السلام نازل شد، دستخوش تحریف گشته و به کلی از سندیت ساقط شده است! مثلاً:

۱-تورات، درخشان ترین خاطرات زندگی ابراهیم "ع" را که همان مجاهدات و احتجاجات او با امت و آزار و اذیت دیدن از مردم است، اصلاً ذکر نکرده است!

۲-از ساختن کعبه، و مأمن قراردادن آن به وسیله ابراهیم"ع" و احکامی که آن حضرت برای حج تشریع کرده، اسمی برده نشده است، و حال آنکه هیچ آشنای به معارف دینی و مباحث اجتماعی در این معنا تردید نکرده است که خانه کعبه اولین خانه ای است که به نام خانه خدا و خانه برکت و هدایت ساخته شده است و از چهار هزار سال قبل تا کنون بر پایه های خود استوار مانده، از بزرگترین آیات الهیه ای است که پیوسته

مردم دنیارا به یاد خدا انداخته و آیات خداوندی را در خاطره ها زندهنگه داشته و در روزگاری دراز کلمه حق را در دنیا حفظ کرده است!

این بی اعتنائی تورات به خاطر آن تعصبی بوده که تورات نویسان نسبت به کیش خود داشته اند و قربانگاه هائی را که ابراهیم"ع" در " شکیم" و در سمت شرقی " بیت ایل" و در " جبل الرب" بنا کرده همه را اسم برده ولی از قربانگاه " کعبه" او اسمی نبرده است.

۱- مستند: بحث تحلیلی المیزان ج۱۴ص۳۴

۳-وقتی بنام " اسماعیل " می رسند، طوری این پیغمبر بزرگوار را وصف می کنند و درباره آن جناب چیزهائی می گویند که قطعاً نسبت به عادی ترین افراد مردم هم توهین و تحقیر شمرده می شود! مثلاً اورا مردی وحشی و ناسازگار با مردم و مطرود پدر، و خلاصه، جوانی معرفی می کنند که از کمالات انسانی جز مهارت در تیراندازی چیزی کسب نکرده است!

۴- تورات کنونی به خود ابراهیم"ع" نسبتی داده که به هیچ وجه لایق مقام ارجمند نبوت و روح تقوی و جوانمردی نیست! و آن این است که می گوید: ملکی صادق پادشاه " شالیم" که خود کاهن خدا بود نان و شراب برای ابراهیم "ع" برد و اورا برکت داد!

تناقضات تورات در بیان وقایع

۱-تورات دریکجا ذکر می کند:

ابراهیم به دروغ به فرعون مصر گفت: " ساره" خواهر من است، و به خود ساره هم سفارش کرد که این دروغ را تأئید نماید و بگوید: من خواهر ابراهیم هستم، تا بدینوسیله مالی به دست آورد و از خطر کشته شدن هم رهائی یابد!

در جای دیگر نظیر همین جریان را نسبت به ابراهیم"ع" در دربار " ابی مالك" پادشاه جرار نقل می کند.

۲-درجای دیگر تورات این طور ذکر می کند:

ابراهیم پنهانکاری کرده و گفت: ساره خواهر من است، منظورش خواهر دینی بوده است! در جای دیگر گفته که مقصود ابراهیم این بود که ساره خواهر پدری او و از مادر با او جداست!

حالا- چگونه ابراهیم"ع"که یکی از پیغمبران بزرگ و برگزیدگان اولواالعزم است با خواهر خود ازدواج کرده، جوابش را از خود تورات باید مطالبه کرد!

ابراهیم اگر پیغمبر هم نبود، و یك فرد عادی بود، چگونه حاضر می شد ناموس خودرا وسیله کسب روزی قرار دهد و از او به عنوان یکی از مستغلات استفاده کند؟ و به خاطر تحصیل پول حاضر شود که فرعون و یا ابی مالك اورا به عنوان همسری خود به خانه ببرد؟!

جالب اینکه قبل از ذکر این مطلب، تورات قید می کندکه در آن ایام "ساره" پیره زن و زالی عجوز بود! فرعون یا ابی مالك یا هر پادشاهی دیگر کجا به چنین پیره زالی رغبت می کند تا چه رسد به اینکه شیفته جمال و زیبائی او شود؟!

تناقض در ذکرفرزند ذبیح ابراهیم"ع" در تورات

تورات، نام فرزند ابراهیم را که موضوع قربانی بود " اسحق" می داند، درحالیکه ذبیح نامبرده "اسماعیل" بوده نه " اسحق" !

مسئله نقل دادن هاجر به سرزمین " تهامه" که همان سرزمین " مکه" است، و بناکردن خانه کعبه در آنجا، و تشریع احکام حج که همه آن و مخصوصاً طواف و سعی و قربانی آن حاکی از گرفتاری ها و محنت های هاجر و فرزندش در راه خداست، همه مؤید این امرند که ذبیح نامبرده اسماعیل بوده نه اسحق!

انجیل " بارنابا " هم یهود را به همین اشتباه ملامت کرده و در فصل چهل و چهارم (آیه ۱۱و۱۲) چنین گفته است:

" خداوند با ابراهیم سخن گفت و فرمود: اسماعیل اولین فرزندت را بگیر واز این کوه بالاـ ببر، و اورا به عنوان قربانی و پیشکش ذبح کن! »

اگر ذبیح ابراهیم اسحق بود انجیل اورا یگانه و اولین فرزند ابراهیم نمی خواند، برای اینکه وقتی اسحق به دنیا آمد، اسماعیل کودکی هفت ساله بود.

قرآن کریم، که از آیات آن به خوبی استفاده می شود ذبیح ابراهیم"ع" فرزندش اسماعیل"ع" بوده نه اسحق"ع"، بعد از ذکر داستان شکستن بت ها، و در آتش افکندن ابراهیم، و بیرون آمدنش به سلامت، چنین می فرماید:

« خواستند تا در حق او نیرنگی کنند و ما آنان را پست قرار دادیم.

و گفت: -

من به سوی پروردگارم روانم که او مرا هدایت خواهدکرد.

- خدایا !

مرا از فرزندان صالح عطاکن!

ما اورا به پسری بردبار بشارت دادیم،

چون به حد سعی رسید با وی گفت:

- ای پسرک من ! در خواب می بینم که تورا ذبح می کنم

....

وی از بندگان مؤمن ما بود.

و اورا به اسحق که پیغمبری از شایستگان بود نوید دادیم.

و اورا و اسحق را برکت دادیم،

و از نژادشان نیکوکارانی به وجود آوردیم،

و بدکارانی که هویدا ستمگر بر خویش بودند! »

اگر کسی در این آیات دقت کند چاره ای جز این نخواهد دید که اعتراف کند به اینکه ذبیح همان کسی است که خداوند ابراهیم را در جمله : " فَبَشَّرناهُ بِغُلامٍ حَلیمٍ " به ولادت او بشارت داده است.

و جمله " وَ بَشَّرناهُ بِاِسحقَ نَبِیّاً مِنَ الصّالِحینَ ، " بشارت دیگری است غیر آن بشارت، و مسئله ذبح و قربانی در مورد بشارت اولی ذکر شده است. و پس از قربانی کردن ابراهیم، مجدداً بشارت به ولادت اسحق را حکایت می کند. و این خود نظر صریح است به اینکه قربانی ابراهیم اسماعیل بوده نه اسحق!(۱)

تناقض تورات در سنّ اسماعیل

تورات تصریح دارد به اینکه اسماعیل چهارده سال قبل از اسحق به دنیا آمد. می گوید:

" و چون به ساره استهزاء کرد ابراهیم اورا با مادرش از خود طرد کرد

و به وادی بی آب و علفی برد."

آنگاه داستان عطش هاجر و اسماعیل را و اینکه فرشته ای آب را به آن دو نشان داد، ذکر نموده است.

این تناقض دارد با اینکه ضمن داستانش بیان می کند:

" هاجر بچه خود را زیر درختی انداخت تا جان دادنش را نبیند."

از این جمله و جملات دیگری که تورات در بیان این داستان دارد استفاده می شود که اسماعیل در آن وادی کودکی شیرخواره بوده است.

در روایات اسلامی نیز وارد شده که آن جناب در آن ایام بچه ای شیرخواره بوده است.

(۲)

(۳)

بی اعتنائی و تناقض تورات در شأن اسماعیل

۱- المیزان ج ۱۴ ص ۳۴

۲- قسمت اول داستان و " استهزاء ساره" با قسمت دوم که " بچه شیرخواره بوده است،" کاملاً متناقض است.

۳- المیزان ج ۱۴ ص ۳۴

برخلاف قرآن کریم که کمال اعتناء را به داستان ابراهیم و دو فرزند بزرگوارش نموده، تورات این داستان را باکمال بی اعتنائی نقل کرده است. تنها شرحی از اسحق که پدر بنی اسرائیل است بیان داشته و از اسماعیل جز به پاره ای از مطالب که مایه توهین و تحقیر آن حضرت است، یادی نکرده است. تازه همین مقدار هم که یاد کرده خالی از تناقض نیست.

یک بار گفته:

" خداوند به ابراهیم خطاب کرد که

من نسل تورا از اسحق منشعب می کنم."

بار دیگر گفته:

" خداوند به وی خطاب کرد که

من نسل تورا از پشت اسماعیل جدا ساخته

و به زودی اورا امتی بزرگ قرار می دهم! "

جای دیگر اسماعیل را انسانی وحشی و ناسازگار با مردم، و موجودی معرفی کرده که مردم از او می رمیدند، انسانی که از کودکی نشو و نمایش در تیراندازی بوده و اهل خانه و پدر و مادر اورا از خود رانده بودند!!

و بالاخره درجای دیگر گفته:

" خدا با اسماعیل است."(۱)

(۲)

اظهارنظرخاورشناسان درباره تاریخ ابراهیم درقرآن

درباره تاریخ ابراهیم علیه السلام در قرآن، برخی از خاورشناسان اظهار نظرهائی کرده اند که نشانه بی اطلاعی آنها از قرآن بوده، و مغالطه آنها را جهت مخدوش کردن وحی آسمانی و انتساب آن به سیاست پیامبر گرامی اسلام، کاملاً نشان می دهد:

در دائره المعارف اسلامی از " فنسنک" نقل کرده ا ند که گفته:

" قرآن کریم در سوره هائی که در مکه نازل شده متعرض خصوصیات ابراهیم و اسماعیل

۱- المیزان ج ۱۴ ص ۳۴
۲- مستند: بحث تحلیلی المیزان ج۱۴ص۴۸

علیهماالسلام نشده، و از آن دو مانند سایر انبیاء علیهم السلام بطور اجمال اسم برده است، وهمین قدر بیان کرده که آن دو بزرگوار مانند سایر انبیاء دارای دین توحید بوده و مردم را بیم میدادند و به سوی خدا دعوت می کردند و اما بنا کردن کعبه و رفتن به دیدن اسماعیل و اینکه آن دو بزرگوارعرب را به دین فطرت و ملت حنیف دعوت کرده اند، هیچ یک در این گونه سوره ها وارد نشده است، و لکن در سوره های غیر مکی از قبیل بقره و حج و امثال آن این جزئیات ذکر شده و پیوند پدر و فرزندی میان آن دو و پدر عرب بودن و تشریع دین اسلام و بنای کعبه به دست ایشان خاطر نشان شده است.

سرّ این اختلاف این است که پیامبراسلام تا چندی که در مکه به سرمی برد با یهودی ها میانه بدی نداشت، بلکه تا حدی هم به آنها اعتماد داشت، ولکن وقتی به مدینه مهاجرت کرد و با دشمنی شدید و ریشه دار یهود مواجه شد چاره ای جز این ندید که از غیر یهود استمداد جوید و به کمک آنان خود را از شر یهود محفوظ بدارد. اینجا بود که هوش سرشار خدادادی اش (؟) اورا به این نقشه راهنمائی کرد که به منظور همدست ساختن مشرکین عرب، ابراهیم را که بنیان گذار دین توحید است "پدر عرب" بنامد و حتی شجره خود را بدو منتهی کند. و به همین منظور و برای نجات از شر مردم مکه که بیش از هر مردم دیگری فکر اورا به خود مشغول کرده بودند بانی خانه مقدس آنان یعنی کعبه را ابراهیم نامید و از این راه مردم آن شهر را هم باخود موافق نمود." !!!

عدم مطالعه صحیح در قرآن و تاریخ و روایات، یا نیت های پلید خاورشناسان، آنهارا وادار به این گونه اظهار نظرهای کاملاً ناآگاهانه کرده است.

با این نسبت هائی که به کتاب عزیز خدا داده اند آبروئی برای خود باقی نگذاشته اند. برای اینکه قرآن کریم با شهرت جهانی که دارد حقانیتش بر هیچ شرقی و غربی پوشیده نیست مگر کسی از معارف آن بی خبر باشد و بخواهد با نداشتن اهلیت درباره چیزی قضاوت کند و گرنه هیچ دانشمند متدبری نیست که قرآن را دیده باشد و آن را مشتمل بر کوچکترین خلاف واقعی بداند، (یا آنکه وحی آسمانی را انکار کند و آیات قرآنی را به هوش سرشار پیامبر منتسب گرداند!!)

چه غربی و چه شرقی، همه اعتراف دارند که قرآن نه با مشرکین سازش کرده و نه با یهود و نصاری و نه با هیچ ملتی دیگر، و در این باب هیچ فرقی بین لحن سوره های مکی و مدنی نیست و همه به یک لحن یهود و نصاری و مشرکین را تخطئه کرده اند.

(۱)

جواب از مغالطه اول شرق شناسان

۱- البته، این معنا هست که آیات قرآن از آنجائی که به تدریج و برحسب پیش آمدهای مربوط به دعوت دینی نازل می شده و ابتلاء رسول خدا "ص" به یهودیان بعداز هجرت بوده است، قهراً تشدید علنی علیه یهود هم در آیات نازل در آن ایام واقع شده است، همچنانکه آیات راجع به احکامی که موضوع آن در آن ایام پیش آمده، در همان ایام نازل شده است.

۱- اینکه گفته اند: داستان ساختن خانه کعبه و سرکشی ابراهیم به اسماعیل وتشریع دین حنیف درسوره های مکی نیامده است، جوابش آیات سوره ابراهیم است که در مکه نازل شده و در آن دعای ابراهیم را حکایت کرده که:

« وَ اِذ قالَ اِبراهیمُ رَبِّ اجعَلْ هذَاالْبَلَدَ آمِناً ...» نظیر این آیات در سوره صافات که آن نیز مکی است و اشاره به داستان ذبح اسماعیل "ع" دارد، آمده است.

۲- اما اینکه گفتند: محمد "ص" بدینوسیله خودرا از شر یهودی های معاصرش حفظ کرد و شجره خودرا متصل به یهودیت ابراهیم "ع" کرد، جوابش این است که در آیه ۶۷ سوره آل عمران صراحتاً می فرماید:

« ابراهیم یهودی نبوده است!

ما کانَ اِبراهیمُ یَهوُدِیّاً وَلا نَصرانِیاً وَلکِن کانَ حَنیفاً مُسلِماً... !»

جواب از مغالطه دوم شرق شناسان

اشکال دیگری که درباره تاریخ ابراهیم "ع" به قرآن گرفته اند، این است که - ستاره پرستانی که قرآن احتجاج ابراهیم "ع" را علیه الوهیت آنها با جمله « فَلَمّا جَنَّ عَلَیهِ » متعرض شده، در شهر " حران " که ابراهیم از بابل یا اور به آنجا مهاجرت کرد، می زیستند، و لازمه این معنا این است که بین احتجاج او علیه ستاره پرستان و احتجاجش علیه بت پرستان و بت شکستن و درآتش شدنش مدتی طولانی فاصله شده باشد، و حال آنکه از ظاهر آیات راجع به این دو احتجاج بر می آید که این دو احتجاج در عرض دو روزی واقع شده است که اولین برخورد وی با پدرش بود.

جواب: این اشکال در حقیقت اشکال به تفسیر آیات است نه به اصل آیات قرآنی، و جوابش هم این است که این حرف ناشی از غفلت و بی اطلاعی از تاریخ و همچنین در دست نداشتن حساب صحیح است. برای اینکه اگر درست حساب می کردند می فهمیدند که وقتی در یک شهر بزرگ از یک کشور، مذهبی مانند ستاره پرستی رایج باشد قهراً در گوشه و کنار آن کشور نیز از معتقدین به آن مذهب اشخاصی یافت می شوند. چطور می شود شهر " حران " دربست ستاره پرست باشد و از این ستاره پرستان درمرکز مملکت یعنی شهر بابل یا اور عده ای یافت نشوند؟!

بی اطلاعی این خاورشناس از تاریخ از این جهت است که تاریخ ثابت کرده در شهر بابل مذهب ستاره پرستی مانند مذهب بت پرستی رایج بوده است ودارندگان آن مذهب نیزمانند معتقدین به این کیش دارای معابد بسیاری بوده اند، و هر معبدی را بنام ستاره ای ساخته و مجسمه ای از آن ستاره را در آن معبد نصب کرده بودند. مخصوصاً در تاریخ سرزمین بابل و حوالی آن این معنا ثبت است که ستاره پرستان در حدود سنه ۳۲۰۰ قبل از میلاد در این سرزمین معبدی بنام " الهه شمس" و معبدی بنام " اله قمر" بنا کرده اند. در سنگ هائی هم که باستان شناسان کشف کرده اند و در آن شریعت حمورابی حک شده، الهه شمس و اله قمر اسم برده شده است. زمان نوشتن و حکاکی این سنگ ها مقارن ایام زندگی ابراهیم "ع" است.

در کتاب " آثار الباقیه" ابوریحان بیرونی نیز آمده است که یوذاسف مردم را به دین ستاره پرستی دعوت می کرد و پادشاهان سلسله پیشدادیان و بعضی از کیانیان که در بلخ بسر می بردند، آفتاب و ماه و ستارگان را می پرستیده اند تا اینکه زرتشت ظهور می کند.(۱)

۱- تفصیل این مطالب در بحث از مذهب ستاره پرستی آمده است.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹